انتشارات دانشگاه تهران

۱۷۹

جلد دوم

از قرن شانزدهم «پیش از میلاد»

تا استیلای اسکندر

تهران

۱۳۳۲

انتشارات دانشگاه تهران

۱۷۹
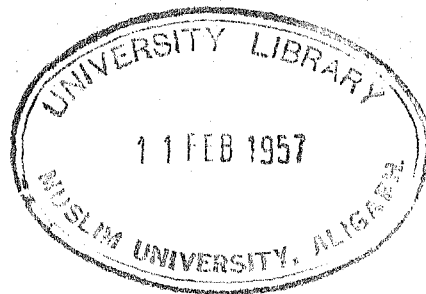
تاریخ مصر قدیم

جلد دوم

از قرن شانزدهم «پیش از میلاد»

تا استیلای اسکندر

۱۳۳۳

چاپخانه دانشگاه

فصل نهم

امپراطوری جدید (۱۰۸۵ - ۱۵۸۰)

سیاست داخلی

کلیات

وظیفه‌ای که آهموزیس پس از اخراج هیکسسها بعهده داشت غیراز آن بود که پنج قرن قبل آمنم هات اول انجام آن را تعهد کرده بود، آمنم‌هات اول پیروی وتعقیب نقشه اسلاف را وجهه‌همت خویش قرار داد درصورتی که آهموزیس وظیفه داشت درشرایط واوضاعی جدید حکومتی تازه بوجود آورد، البته باید دانست که انجام این وظایف در دورهٔ زمامداری یك پادشاه انجام پذیر نبود و بنابراین ناچار جانشینان وی نیز در این راه اقدامات اورا تعقیب کردند، بزرگترین حادثهٔ دوران سلطنت سلسله هجدهم تصرف یکی از کشورهای آسیائی بود چون بعقیدهٔ آنها برای جلوگیری از حملات آسیائیها مانند حملهٔ هیکسسها بمصر، این کار بهترین وسیله بشمار می‌آمد لیکن این سیاست که مستلزم تصادم دائم با آسیائیها بود نتایج قابل ملاحظه‌ای درمصر داشت. تقریباً در همه شئون کشوری نفوذ ملت مغلوب مشهود بود: درافکار مذهبی، درادبیات، در هنر، درلباس وزینت آلات، درذوق وسلیقه این‌دوره که سرنوشت درخشانی داشت و بالاخره در آرتش که تغییرات کلی در آن ایجاد شد، درباب روابط دائم بین دوسرزمین بعدها گفتگو خواهدشد گرچه از نظر اهمیت موضوع شایسته بود قبل از هرچیز در آن باره توضیحاتی داده شود.

اساس ایجاد چنین امپراطوری وسیعی توانگری و بهبود بنیه اقتصادی کشور بود و ظاهراً مزایای اقتصادی که از یك امپراطوری مستعمراتی بدست می‌آمد از نظر فراعنه پوشیده نبود و بمحض آنکه خطر حملات خارجی مرتفع گردید امتیازاتی که درنتیجه اقدامات سیاسی و نظامی فراعنه حاصل شده بود مورد استفاده همه طبقات قرار گرفت. هر سال مالیات و خراجهائی که بمصر میرسید در درجهٔ اول پادشاه و

روحانیان (بخصوص کهنهٔ آمون) از آن برخوردار میشدند ، سربازان و کارمندان هم که ازعواید دولتی حقوق دریافت می‌داشتند از این مزایا بی نصیب نمی ماندند و بالاخره همه‌مردم حتی پست‌ترین‌طبقات، مستقیم‌وغیرمستقیم ازاین‌منابع‌سهمی‌داشتند، این مسئله یعنی ازدیاد قدرت خرید ناچار ذوق تجمل پرستی و توجه بهنر بخصوص هنرهای کوچك رادرمیان مردم‌رواج داد و باید گفت که در دورهٔامپراطوری جدید مردم مدتها ازمزایا و لذات این تمدن‌بهره‌مندشده‌اند .

مطالعه دراوضاع اداری و تأثیر تمدن جدید در جزئیات آن نیز بسیارجالب توجه است منتهی باوجود اسناد ومدارك متعددی کـه از این دوره باقی‌مانده بعلت مرتب نبودن ومربوط نبودن آنهابیکدیگر این کار خالی‌ازاشکال نیست و نمی‌توان مراحل مختلف تحول اوضاع اداری را بترتیب مورد بررسی قرارداد، خودمصریان نیز چون‌باهمیت این موضوع پی برده بودند بثبت ایـن تحولات التفاتی نکرده‌اند بنابراین اطلاعات مختصر و کوتاهی را که از این موضوع در دست است نمیتوان بهمه دورهٔ امپراطوری جدید تعمیم داد .

دراین‌مبحث‌قبل‌از بررسی‌مسائل‌مهم‌ازقبیل‌سیاست‌خارجی،تمدن‌وهنراین‌دوره باید دید چگونه و تحت تأثیر چه عواملی پیشرفتهائی در ایـن زمینه نصیب مصریان شده است زمامداران این دوره ، بخصوص بعضی از آنها که دارای شخصیت مهمی بودند درسیاست و تمدن زمان خودتأثیر بسزائی داشته‌اند ولی این نفوذ وتأثیرهمیشه بنفع مصر نبوده و براثر اقدامات آنها گاهی وقفه و حتی تنزل قابل ملاحظه‌ای در تمدن‌این سرزمین بوجود آمده ، در اینجا فقط از نتیجه‌این اقدامات و تغییرات در تاریخ داخلی‌مصر گفتگو خواهد شد .

مصر تا شریعت عمارنی

الف پادشاهان اول این‌سلسله ((؟) ۱۵۱۵ ـ ۱۵۸۰)

از اقدامات داخلی آهموزیس موسس‌سلسله هجدهم اطلاع زیادی در دست نیست ، چون اصل وی از تب بود ، مانند آمنم هات اول بشمال مهاجرت کـرد ، و همان‌تب‌را بپایتختی برگزید و بترمیم معابد و بنای پرستشگاه‌های جدیدبرای‌خدایان پرداخت و باین وسیله سپاسگزاری و حقشناسی خودرا نسبت بکمکی که‌خدایان در

راه پیروزی وی بعمل آورده بودند انجام داد باین پیروزی در مدارك موجود هم بطور کلی اشاره مختصری شده و تفصیل آن درست معلوم نیست بنابراین شاید از طرف خود پادشاه ابراز تمایلی نسبت باین موضوع و شرح مساعی که او برای احیای مصر و تجدید سازمانهای اداری مبذول داشته ، نشده باشد .

بادر نظر گرفتن پیشرفتهای سریعی که نصیب مصر شد باید گفت که فعالیت قابل ملاحظه‌ای از طرف او صورت گرفته ولی بدون شك در این راه همهٔ مردم ، که براثر پیروزی امید و ایمان راسخی بآینده کشور خویش داشتند ، کمك کار و همراه وی بوده‌اند ، وی در سال ۱۵۵۸ درگذشت و از خواهر خود آهموزیس نفر- تاری (۱) که همسر او بود پسری داشت که جانشین وی شد ، در اینجا باید باهمیتی که زنان در آغاز زمامداری سلسله هجدهم داشته‌اند اشاره کرد ، یادگار آهموزیس نفرتاری در خاطره مصریان باقیمانده و تا دوره سفلی او و پسرش آمنوفیس اول مورد ستایش مردم بودند .

آمنوفیس دنباله اقدامات پدررا در داخل و خارج تعقیب کرد، از دینداری و خداپرستی او شواهد متعددی باقی است مخصوصاً در کارناك تخته سنگهائی بنام او پیدا شده که بسیار زیبا میباشند.

پس از مرگ او موضوع مشروعیت مورد بحث قرار گرفت و سالها طبقات ممتاز مصری را بخود مشغول داشت .

جانشین آمنوفیس اول ، توتموزیس اول (۲) هیچ نوع حقی بتاج و تخت نداشت و چنین تصور میشود که او پسر آمنوفیس و یکی از زنان نامشروع او بنام سن‌سنب بوده ولی هیچ مدرکی برای تأیید این نظر در دست نیست ، درهر حال بفرض اینکه وی‌را از خاندان سلطنتی بدانیم از یکی از شاخه‌های غیرمشروع آن بوده و بنابراین حق نداشته‌است بپادشاهی انتخاب شود مگر آنکه بایکی از شاهزادگان بلافصل خانوادهٔ سلطنتی وصلت کند ، وارث حقیقی سلطنت پس از مرگ دو پسر

۱ – Ahmosis Néfertari . ۲ – Thoutmosis I .

آمنوفیس اول و آه‌هوتپ (۱) شاهزاده‌خانمی بنام آهموزیس بود که پس از همسری با توتموزیس حق قانونی او بشوهرش انتقال یافت و پادشاه پس از این کار زمامداری خود را ضمن بخشنامه‌ای (۲) که نمونه‌ای از آن در نوبی پیدا شده باطلاع عمال دولت رسانید. بعضی ازعبارات بخشنامهٔ مزبور که این پیش آمد مسعود را باطلاع نایب السلطنهٔ نوبی رسانده چنین است: «این بخشنامه سلطنتی را برای تو میاورند تا بدانی که اعلیحضرت ما بعنوان پادشاه مصر علیا و سفلی بر تخت سلطنتی هوروس زندگان ظاهر شده و هیچکس نیست که بتواند با او مقایسه شود. تو، تشریفات و آئین مرا بطریق ذیل انجام خواهی داد..» و پس از بیان پنج اسم از تشریفات خود اسامی که باید در مراسم ستایش و مراسم تحلیف بکار رود تعیین کرده و اضافه میکند که: «این ابلاغیه‌ای است برای اینکه تورا از پیش آمد آگاه کند و بتو اطلاع دهد که خانوادهٔ سلطنتی خوب و سعادتمند است.» تاریخ (روز عید تاجگذاری) در پایان مکتوب ذکر شده.

از وصلت توتموزیس و آهموزیس دودختر بوجود آمد و برای دفعهٔ دوم تاج و تخت وارث ذکوری نداشت بنابراین همان راهی که چند سال پیش برای حل این مشکل انتخاب شده بود مورد قبول قرار گرفت و شاهزاده خانم ها چپسوت بازدواج شاهزادهٔ جوان توتموزیس درآمد، و باین ترتیب وی پس از مرگ توتموزیس اول (درحدود ۱۵۱۵) بسلطنت نشست، مادراین توتموزیس موت نفرت (۳) یکی از زنان غیرمشروع پادشاه بوده.

ب) توتموزیس دوم، هاچپ سوت و توتموزیس سوم (۱۵۱۵ (؟) - ۱۴۵۰)

در تاریخ مصر، کمتر مسئله‌ای است که مانند جانشینی این سه پادشاه، باحرارت

---

۱ – Ahhotep.

۲ – باید متوجه بود که پادشاه در این بخشنامه رسمی اسم مادر خود سن‌سنب را ذکر و نام پدر خود را ذکر نکرده، در صورتی که ظاهراً اگر پسر پادشاه متوفی بود این اشتباه را مرتکب نمی شد.

۳ – Moutnéfret.

مورد بحث قرار گرفته باشد ، درسال ۱۸۹٦ ست مورخ آلمانی یادداشتهای مشروحی در این باب انتشار داد که هنوز بکلی طرد نشده لکن بعلت ابهام و اشکالی که درقبول عقیده وی بود نظریه دیگری که متعلق به اگرتون(۱) (۱۹۳۳) میباشد موردقبول اکثر مصر شناسان قرار گرفته، دراینجا هم از نظریه دوم که در عین حال ساده و نزدیکتر بحقیقت است بحث میشود .

هنگامی که توتموزیس دوم مرد (در حدود ۱۵۰۵) دودختر مشروع و یك پسر نامشروع از او باقیماند ، این وضع عیناً همان بود که درمرگ توتموزیس اول پیش آمد و برای جانشینی وی همان اشکالاتی که پیشتر بآن اشاره شد موجود بود، درآغاز کار همهٔ مراسم لازم برای زمامداری وی بعمل آمد وشاهزادهٔ جوان بسلطنت رسید ، بعدها که اساس سلطنت وی استوار گردید وبه توتموزیس سوم معروف بود خواست چنین وانمود کند که اوازطرف رب‌النوع آمون بسلطنت رسیده و انتشار داد که او در کودکی در معبد میان روحانیان میزیست واز طرف پدر برای احراز مقام کاهنی نامزد بود ، دریکی از روزهای عیدمجسمه خداوند که بوسیله روحانیان حمل می‌شد ناگهان از جمعیت جدا شده مسیر رسمی را تغییر داده متوجه مکانی که توتموزیس جوان در آنجا بود گردید ودر برابراو توقف کرد وبااین حرکت اراده خودرا دربارهٔ نیل توتموزیس بمقام سلطنت اعلام داشت ، البته بعید نیست که چنین صحنه‌ای درآن روز انجام شده باشد وکاهن بزرگ آمون که اختیار همهٔ معجزات دردست او بود خواسته باشد باین وسیله نظر مخصوص پادشاه را که در واقع بوسیله خود او انتخاب شده جلب نماید ، در هر حال توتموزیس سوم بعد از پدر بسلطنت رسید وظاهراً درهمان موقع برای آنکه زمامداری خود را مشروع جلوه دهد با دختر توتموزیس دوم و هاچپسوت ازدواج کرد ولی چون پادشاه هنوز در دوران کودکی بود هاچپسوت نیابت سلطنت را بعهده گرفت ودرواقع زمام همه امور بدست وی افتاد و مدت ۲۲ سال (۱۴۸۳-۱۵۰۵) بتنهائی صاحب اختیار تمام مملکت بود ،

۱—Edgerton

دریکی از کتیبه‌های آن‌زمان باین‌موضوع اشاره شده وهر گونه تردید و ابهامی‌را مرتفع میسازد : « وی (توتموزیس‌دوم) باپیروزی بآسمان‌صعود کرد ودرعداد خدایان درآمد، پسرش بعنوان‌پادشاه دو مملکت جای‌او را گرفت و بعنوان زمامدار برتخت کسی که اورا خلق کرده بود نشست‌وخواهرش (۱) هاچپ‌سوت زوجه‌الهی، کارهای مملکت را باراده‌ٔ خود اداره‌می کرد » ، سرنوشت توتموزیس سوم در دورهٔ طولانی نیابت سلطنت هاچپ‌سوت بتحقیق معلوم‌نیست، درآغاز کـار گاهی‌نام او پس از نام عمه‌اش در کتیبه‌ها دیده میشود ولی بزودی دیگر اسمی‌هم از او بمیان نمی‌آیـد . عده‌ای‌تصور کرده‌اند که شاید اواز طرف ملکه زندانی شده باشد لیکن‌در هیچیك از اسناد بان اشاره نشده و بسیار بعید است که توتموزیس در عین دلاوری و نیروی تدبیری که‌داشت قیمومت عمهٔ خودرا در این دورهٔطولانی پذیرفته باشد، اتکاءهاچپ سوت بجمعی از عمال بود که‌از طرف وی‌بزرگترین مقام‌های‌دولتی را اشغال کرده بودند و از میان آنها دو نفر که معروفتر از همه میباشند یکی سنموت (۲) معمار و دیگری هاپوزنب (۳) وزیر ودرعین‌حال‌کاهن بزرگ آمون بوده ، البته‌این‌مطلب یعنی واگذاری بزرگترین مقام روحانیت بیکی از دوستان وفادار نکته مهمی است چون همانطور که پیشتر دیدیم بیشتر روحانیان‌آمون علاقهٔ‌خاصی به‌توتموزیس‌سوم داشتند. درهرحال‌اظهاراتی که‌هاچپ‌سوت‌برای مشروع جلوه‌دادن زمامداری خود در کتیبه‌های معروف‌آن زمان کرده بهترین‌گواه براین است که‌او بناحق زمام‌امور رادر دست‌گرفته . این‌ملکه گاهی ادعامیکرد که پدرش توتموزیس‌اول وی‌رابرای سلطنت تعیین کرده واین انتخاب ازطرف مجمع خدایان‌نیز بتصویب رسیده است و زمانی بااتکاء بافسانه‌ای که برجدار عبادتگاه مقبره اودردیرالبهاری‌نقل شده‌آمون را پدرجسمانی خویش دانسته عقیده داشت که شخص خدا اورا برای تصرف تاج و

---

۱ ـ اصطلاحاتی که برای تعیین نسبت ها بکار برده می‌شد مثل امروز معنی‌دقیق نداشت چنانکه در این جمله هاچپ سوت خواهر توتموزیس سوم خوانده شده درصورتی که‌عمهٔ او بوده .

۲ – Senmout .　　　۳ – Hapouséneb .

تخت مصر درنظر گرفته است . بمرور حس جاه‌طلبی او روبتزاید گذاشت و دیگر به ملکه بودن قناعت نمی کرد بلکه میخواست پادشاه باشد بنابراین لباس مردان پوشیده علائم تأنیث را ازاسامی وعناوین خودحذف کرده همهٔ آئین وتشریفات پادشاهان را باستثنای عنوان «گاونر نیرومند» پذیرفت .

در دورهٔ سلطنت او وقفه‌ای درسیاست پیشرفت که‌ازطرف آهموزیس وسه‌تن ازجانشینان مستقیم او تعقیب می‌شدرخ‌داد واو فقط باستخراج معادن وتشکیل هیئت های بازرگانی اکتفا کرد ، معروفترین آنها هیئتی بود که بسرزمین پونت اعزام‌شد وشرح آن درنقوش دیرالبهاری‌مضبوط است ، او بکمك معمارمقرب خود ،سنموت معابد متعددی ایجاد کرد ونماز خانهٔ مقبره اویکی از شاهکارهای آن دوره‌است که هم از نظر ابتکاری که در طرز ساختمان بکار رفته و هم از لحاظ ظرافت نقوش برجسته‌اش بسیار معروف میباشد همچنین معبدی که در کارناك بوسیلهٔ او ساخته شده از این‌لحاظ که درعین سادگی بسیار باشکوه و مجلل بوده قابل ذکرمیباشد متأسفانه از بنای مزبور جز چند تخته سنگ خارا برنگ گلی چیز دیگری در دست نیست .

پس‌از مرگ او (۱۴۸۳) توتموزیس‌شخصاًزمام امور را بدست گرفت (عنوان سلطنت راتقریبایك‌ربع قرن دارا بود) و براثر کوشش‌های او مصر بحدی‌پیش‌رفت که درتاریخ مصرسابقه نداشته و بعدهانیز مساعی‌زمامداران نتوانست از آن‌حدتجاوز کند ومادر فصل دهم دراین‌باب گفتگوخواهیم کرد .

توتموزیس سوم از راه انتقام بمحو یادگارهای عمهٔ خود پرداخت و همه جا آئین وتشریفات وعناوین مخصوص باورا از بین‌برد و برروی آن نوشته ها عناوین پدر وجد وگاهی هم عناوین خودرا نگاشت باین ترتیب توتموزیس اول و دوم را هم که بطرق‌مختلف از غرور و خودپرستی‌ها چپ سوت‌رنج دیده بودند دراین‌کار باخودسهیم کرد ، توتموزیس سوم به‌تصرف ویا انهدام آثار ملکه قناعت‌نکردبلکه خودبانی آثار متعددی در مصرشد که شاید جز رامسس دوم دیگری نتوانسته است

دراین‌راه بااو برابری کند، وی‌در سال ۱۴۵۰ پس از یك دوره زمامداری طولانی درگذشت و یادگار پرافتخار سلطنت او هرگز از خاطره‌ها محو نشد .

ج) جانشینان توتموزیس سوم (۱۳۷۰-۱۴۵۰)

تغییر سلطنت هیچگونه تشنجی درداخل مملکت ایجاد نکرد چون‌توتموزیس سوم که از حوادث پند گرفته بود آمنوفیس دوم پسر خود را یکسال قبل از مرگ درسلطنت باخودشریك کرد ، آمنوفیس‌دوم ((؟) ۱۴۱۵ - ۱۴۵۰) در دورهٔ‌سلطنت اقدامات پدررا تعقیب‌نمود و او که‌مردی قوی و با اراده و تیز هوش‌بود جسمی بسیار نیرومند نیز داشت و بعقیده او هیچکس‌نه از میان مصریان‌ونه از شاهزادگان‌شامی نمیتوانست کمان اورا خم‌بکند ، این نیرومندی باخشونت و بیرحمی نیز توام بود و از رفتار غیر انسانی که‌او باهفت‌تن‌از شاهزادگان‌تیخزی(۱) دریکی‌ازاردو کشیهای اسیائی‌خود کرد بخوبی‌این‌مطلب‌مشهود میگردد . دورهٔ سلطنت او از ادوار خجسته وفرخنده کشور مصر بوده و آثار متعدد وزیبای‌این‌عصر مؤیداین‌نظر میباشند.

پسر او توتموزیس چهارم جانشین وی شد وشاید اوپسر ارشد پادشاه‌نبوده، این‌نظر دریکی‌از کتیبه‌ها که‌تصور می‌شداز آثار مربوط بمبعداز زمامداری‌آمنوفیس دوم بوده نقل شده درصورتی که کتیبهٔ مزبور از آثار معاصر (۲) آمنوفیس دوم میباشد ، بموجب این‌اسند وی خیلی پیش‌از تاج گذاری بعنوان ولیعهد مملکت‌انتخاب شده وعلت این‌پیش‌آمد چنین نقل‌شده : یکی ازروزهائی که او در حوالی‌ممفیس بشکار شیرمشغول بود خواب براو مستولی‌شد وتصادف اورا که درجستجوی‌مکان مناسبی بود بحدود اهرام جیزه راهنمائی کرد، شاهزاده جوان تصمیم گرفت‌در سایه میان دوپای اسفنکس استراحت کند و در همانجا پس‌از لحظه‌ای بخواب رفت ، در خواب خداوند خورشیدی که اسفنکس بااویکی شده بود براوظاهرشد و باو وعدهٔ سلطنت‌داد مشروط براینکه وی‌پس‌از تاجگذاری‌مجسمه اورا از زیر ماسه‌ها بیرون

---

۱ — Tikhési .

۲ ـ نام آمون محوشده واین‌مطلب ثابت می کند که‌اثر مزبور متعلق بسالهای پیش ازانقلاب مذهبی‌است که‌بوسیله آمنوفیس چهارم انجام گرفته .

بیاورد، شاهزاده این شرط راپذیرفت و بلافاصله پس از احراز مقام سلطنت بوعدهٔ خویش وفا کرد. این روایت بیشتر جنبه افسانه‌ای دارد چون در واقع هنگامی که توتموزیس چهارم بسلطنت رسید بیش از بیست سال نداشت و بسیار بعید بنظر میرسد که وی چندسال قبل از زمامداری در وادی ممفیس بشکار شیر مشغول شده باشد، در هرحال از مطالب لوحه مزبور چنین برمیاید که وی از هنگام ولادت برای زمامداری منظور نشده بود البته بدون شك او پسر آمنوفیس دوم میباشد ولی نه پسر ارشد او، همچنین باید دانست لوحه‌ای که میان دو پای اسفنکس پیدا شده مسلماً بافتخار اقدامات عمرانی است که توتموزیس چهارم در فلات جیزه شروع کرد.

توتموزیس چهارم پس از یك سلطنت کوتاه درسال ۱٤۰۵ مرد و آمنوفیس سوم پسرش بجای او برتخت سلطنت مصر نشست، هنگام زمامداری وی، مملکت مصر وضع بین‌المللی درخشانی داشت چون هم از لحاظ ثروت و هم از نظر قدرت معروف بود و تفوق پادشاه مصر را همه زمامداران مشرق بدیدهٔ احترام می‌نگریستند، هیچکس درفکر دست اندازی بمتصرفات مصر نبود و هنگامی که توتموزیس چهارم درگذشت درهیچیك از شهرستانهای آسیائی متعلق بمصر اثری از شورش و یاغیگری، که معمولا پس از تغییر سلطنت ها روی می‌داد، مشاهده نشد پادشاه جدید طبیعت یك مستبد شرقی را داشت و شاید از مادر خود موتمویا، (۱) شاهزاده خانم میتانی، صفت بی‌قیدی‌را که در تمام دورهٔ سلطنت از خودنشان داده بارث میبرد، فقط درده سال اول زمامداری فعالیتهائی در اردو کشی نوبی وشکار شیر از او مشاهده‌شد.

آمنوفیس سوم بازنی بنام تی‌یی (۲) که بدون شك از خانواده سلطنتی مصر نبود واغلب اورا يك شاهزاده خانم خارجی پنداشته‌اند، وصلت کرد، این ملکه ظاهراً نفوذ زیادی درشوهر خودداشت (که بضرر مصر تمام‌شد) و تقریباً همه جادراسناد رسمی آن زمان باشوهر خود تصویرشده.

دراین‌زمان اوضاع بکلی جهت افکار را تغییرداده و گرفتاریهای سیاسی جای،

۱—Moutemouïa　　۲—Tiy.

خودرا بگرفتاریهای مهمتری تسلیم کرد و چنانکه بعد خواهیم دید انقلاب مذهبی آخ ناتون مولود افکاری است که دردورهٔ آمنوفیس سوم انتشار یافته بود ، تجمل وشکوه بوضع قابل ملاحظه‌ای رواج یافت ، پادشاه بوسیله معمار معرف خود آمن هوتپ پسر هاپو (۱) قصر مجللی نزدیك درهٔ ملکه در بیابان غربی تب بـرای خود ساخت که درواقع شهر تفریحی محسوب می‌شد و در آن‌ازروی حساب‌همه‌چیزهائی‌را کـه بنظر مطبوع می‌آمد و لذت زندگی را تأمین می کرد فراهـم ساخته بـود ، عبادتگاه‌مقبرهٔ‌پادشاه که‌امروز ازمیان‌رفته‌وسیعترین بناهای نوع‌خود بشمار می‌آمد و درجلوی آن‌مجسمه‌های‌عظیمی که‌هنوز باقی‌ومشرف برجلگه‌حاصلخیز تب‌میباشدبر پاشده بود(مجسمه‌های‌ممنون (۲)) . درلوکسور بفرمان وی وطبق نقشه آمن‌هوتپ معبدی ساخته‌شد که هنوز زیبائی وتناسب آن مورد تحسین است لکن نمیتوان همه ابنیه وساختمانهائی که درزمان اوازدلتا تا اقصی نقاط سودان ساخته شده نام برد ، دراین دوره درزمینه‌هنر، درمصر هنرمندانی بوجود آمدند، که‌اگر سلطنت آمنوفیس را بخواهیم فقط از این لحاظ قضاوت کنیم باید آنرا درخشان‌تـرین ادوار سلطنت مصر بدانیم . متاسفانه از لحاظ‌سیاسی نیروئی که باعث عظمت مصر بود معدوم‌شده وبخواب عمیق وهولناکی فرورفته بود که جز به‌نیروی ملت‌وقدرت اراده پادشاهی فعال‌وکاردان احیانمی‌شد.

آخناتون وجانشینان مستقیم او

(۱۳۷۰ - ۱۳٤۰)

الف) پادشاه

درزمان سلطنت آمنوفیس چهارم ، پسر آمنوفیس‌سوم وتی‌یی نهضتی‌درمصر شروع شد، این‌نهضت باآنکه دراوضاع سیاسی‌تأثیرخوبی نداشت‌معذلك‌بسیارجالب بنظرمی‌رسیدپادشاه جدید که‌درحدود بیست سال سلطنت کرد مردی متفکر و خیال پرست بود و نمیتوانست افکار خودرا متوجه احتیاجات واقعی کشور سازد ، وی‌طبعاً

۱ — Hapou . ۲ — Memnon .

صلحجوودر عین حال نیرومند بود و تغییرات اساسی که درظرف چندسال دراوضاع داد بهترین گواه عزم و ثبات قدم او محسوب میشود وما دراینجافقطعقایدمذهبی اورا که درواقع اساس اصلاحات وی میباشد مورد مطالعه قرار می‌دهیم .

ب ـ منشاء شریعت آتونی

تغییراتی که‌طی‌دوقرن‌دراوضاع‌مصر پدیدآمد بقدری‌مهم‌بود که‌ناچار تحولاتی رادر پاره‌ای از آراءوعقاید کهنه و ناباب گذشته‌ایجاب‌می کرد ، پرستش آمون‌زیاده از حدجنبهٔ‌مصری داشت ومطبوع‌طبع همه مردم امپراطوری مصر نمیتوانست‌باشد، درخودمصرنژاد بومی وقدیمی دیگرخالص وپاك نبود ، عده‌ای از بیگانگان‌درمصر مستقر شده ووصلتهای مختلف‌باین امر کمك می کرد وچنانکه دیدیم حتی خانوادهٔ سلطنتی نیز از وصلت با بیگانگان نتوانست‌صرفنظر کندبنابراین برای‌این نژادهای مختلف‌مذهب دیگری‌غیراز پرستش آمون ، که‌جنبه عمومی‌تری‌داشته باشد ، ضرور مینمودوچون‌ازقدیم‌ملل گوناگون باشکال‌مختلف‌خورشیدراموردستایش‌قرارمیدادند پرستش آن که جنبه جهانی داشت ، درمصر هم طرف توجه واقع شد و آمنوفیس چهارم قرص خورشید رابعنوان خدای واحد پذیرفت از اینقرار پرستش آتون(در مصرقدیم بقرص خورشیدآتون‌می گفتند ،)ابتکار آمنوفیس چهارم نبود ، حتی‌پیش از او درزمان سلطنت توتموزیس‌چهارم هنگامی که نفوذ آسیائیها مستقیماً درمصر احساس شد ووجودمذهب‌دیگری واجب‌بنظر رسید تغییر مذهب‌زمینه مساعدداشت. پرستش آتون درزمان آمنوفیس‌سوم توسعه یافت وخود پادشاه عقیدهٔ خاصی‌بقرص خورشیدداشت‌و بهمین‌مناسبت قایق‌خودرا «تابش‌آتون»نام گذاشت، این قایق وسیله تفریح پادشاه‌بود که گاهی باهمسرش‌تی‌یی‌درآن نشسته برروی دریاچه‌ای که‌نزدیك قصر او درتب تعبیه‌شده بودبگردش‌می‌پرداخت، بنابراین مذهب‌جدیدجنبهٔ‌انحصاری نداشت وآتون فقط خدائی بود که بجمع خدایان مصری اضافه شده نه‌وجودخدایان محلی دیگر را بخطر می‌انداخت ونه‌برتری آمون‌راازبین می‌برد ، پیشرفت بی‌سابقهٔ مذهب آتون درآغاز سلطنت آمنوفیس چهارم بدون شك مربوط بتعصب پادشاه و

دلیل سیاسی بوده ، پیشتر دیدیم که کهنه آمون براثر نزاع خانواده‌های سلطنتی، در سیاست هم اقتدار فوق‌العاده‌ای بهم زدند که با وظیفه مذهبی آنها توافقی نداشت ، آمنوفیس چهارم بمحض آنکه بسلطنت رسید اختیار اداره‌اموال غیر مذهبی را از کاهن بزرگ آمون گرفت ، لیکن این اقدام کافی نبود و آمنوفیس بزودی دریافت که برای رهائی از نفوذ روحانیان آمون ناچار است با آن مذهب از در مخالفت درآید واز تب‌خارج شود واین امرهم درسال چهارم‌سلطنت او انجام گرفت وددرمصر میانه پایتخت جدیدی برای خود انتخاب کرد نام‌آن آخت آتون (۱) (تل‌العمارنه) بمعنی افق قرص خورشید بود همچنین نام خودرا نیز از آمنوفیس (آمون خشنود است) به‌آخناتون (تابش‌آتون) تغییرداد وبپیروی او بیشتر عمال دولتی نام آتونی برای خود انتخاب کردند ، از این پس‌رشته‌های ارتباط بامذهب‌قدیم‌قطع شد وهمه درانتظار کرامات مذهب‌جدید بودند .

ج - مذهب آتون

مذهب‌جدید که‌یکتاپرستی‌یالااقل تمایلات یکتاپرستی‌را رواج می‌دادبلاتردید ساده‌تراز مذهب‌قدیم بود، آتون خالق کل‌و خدای جهانی محسوب می‌شد وچون در همه‌جاحاضر بودنیازی بتهیه‌مجسمه واجرای آداب خاص نداشت فقط مستقیماً هدایائی مخصوصاً میوه‌و گل با وتقدیم می‌شد ومکان او درمعابد سر پوشیده واسرار آمیز سابق نبود بلکه فضای بازی که خداو ندشخصاً برای‌سر کشی آن‌میآمد وآنرا غرق اشعه خویش می‌ساخت باواختصاص‌یافت ، پادشاه‌نه‌تنهاپیشوای بزرگ مذهب آتون بود بلکه پیغمبرآن‌نیز بشمار می‌آمد، تنها او بود که اداب مذهبی رابخوبی میدانست و تفسیرو تبلیغ آن‌را بعهده‌داشت‌ودراین کار ملکه‌نفرتی‌تی باا‌وهمراهی می‌کرد چنانکه درنقوش آن دوره هرجا که پادشاه وظایف روحانی راانجام می‌دهدملکه نیز با او مشاهده میشود واغلب خانواده سلطنتی هم دراین تشریفات همراه پادشاه بودند . برای احتیاجات مذهبی ، پادشاه مکتب روحانی تأسیس کرد و کاهن بزرگ آن

---

۱ – Néfertiti .

مانند روحانی بزرگ رع در هلیوپولیس عنوان « غیب گوی بزرگ (۱) » داشت از این موضوع که قطعاً اتفاقی نبوده چنین استنباط میشود که پادشاه برای انجام انقلاب مذهبی خود ، بپشتیبانی کهنه‌هلیوپولیس امیدوار بوده گرچه نفوذ آنها بپایهٔ قدرت کهنه آمون نمیرسیده ، ازطرف دیگر پرستش رع مانند مذهب آتون یك مذهب خورشیدی بوده ومیتوان گفت که روحانیان هلیوپولیس اقدامات اصلاحی آخناتون را ازروی میل پشتیبانی کرده‌اند .

مذهب قدیم پیش‌ازهرچیز مذهب مردگان بود یعنی نیك و بد در آن مقام بزرگی داشت درصورتی که مذهب جدید هیچگونه قید اخلاقی نداشت ، آتون فقط خداوند خالق بود واگر اوهم مانند رع در گذشته، پدر ربةالنوع ماآت محسوب می‌شد در اینجا دیگر ماآت بیشتر تجسم صداقت بود نه‌معرف عدالت و کلمهٔ صداقت در این مورد مفهوم وسیع آزادی‌را داشت ودر واقع میان‌تمایلات‌شخصی وعمل، موازنه را حفظ می کرد . آزادی‌یکی ازاندیشه‌های بزرگ مذهب عمارنی بود و بهمین علت درهمهٔ امورزندگی آن عصراصول فردی و اختیار بخوبی‌مشهود بود .

دیگر از عقاید مهم مذهب جدید عشق بطبیعت‌میباشد که در واقع متکی به علاقه شدید مردم بآزادی وپرستش عظیمترین نیروی طبیعت یعنی‌خورشید بود ، از همان‌موقع که‌خورشید بعنوان‌آفریدگار بزرگ جهانی معرفی شد چنین‌می‌پنداشتند که‌ذره‌ای‌ازوجوداو درهمه موجودات‌نهفته است‌وباین ترتیب فلسفه و مذهب طبیعی ساده وبی پیرایه‌ای‌پدیدآمد وبخوبی میتوان دریافت که این مذهب عشق‌بموجودات وخرمی وزنده دلی را بهمه توصیه کرد همچنانکه درسرودهائی که پادشاه روحانی بافتخار خدای خود سروده‌بود این‌نکات ملاحظه‌میشود .

پیشتر گفته شد که مذهب آتون باسایر ادیان مخالفت می کرد ولی در تاریخ مصر باآنکه‌مذاهب‌مختلفی‌بوجود آمده ، هرگز دیده نشده است که‌خدائی‌باین‌شدت

۱—Our maou

مذهبی را برای محوهمهٔ آثار آن تعقیب کرده باشد ، این شدت در بارهٔ همهٔ مذاهب یکسان نبود و فقط علیه آمون شدیدترین اقدامات معمول گردید و پادشاه دستور داد هرجا که که اسم خدای بزرگ تب دیده شد بدون کوچکترین رأفت آنرا محو کنند، درهمه آثار حتی آنها که مربوط بپدرش بود و همچنین در آثاری که متعلق بخوداو و مربوط بزمانی بود که هنوز آمنوفیس خوانده میشد نام آمون حذف شد، نام خدایان دیگر را از بین نبردند ولی مذهب آنها متروک گردید و چون هرگز نام آنهارا کسی بر زبان نمی آورد بنظر می آمد که چنین خدایانی وجود نداشته اند ، باین ترتیب و بااین عملیات اخناتون می پنداشت که رعایای خود را از پیروی عقاید قدیم منصرف کرده لیکن بزودی معلوم شد که او در این باره دچار اشتباه بوده است .

د- پایان مذهب آتون

از پایان کار این شریعت اطلاعات کافی در دست نیست ظاهراً خود پادشاه در اواخر سلطنت و شاید بتشویق ملکه مادر، تی‌ یی از مخالفت باسایر مذاهب دست برداشته وحتی برای مصالحه باروحانیان آمون تشبثاتی کرده و همین عمل باعث تیرگی روابط میان او و ملکه نفرتی تی شده است ، نفرتی تی که بستگی بیشتری بمذهب آتون داشت هنگامی که تغییری در سیاست مذهبی پادشاه مشاهده کرد از او جداشده ودرقصری که به « کاخ آتون » (۱) معروف بود ودر دورترین نقاط جنوبی شهر قرار داشت مسکن کرد وظاهراً خانوادهٔ سلطنتی هم برسرهمین موضوع بدودسته تقسیم شد ، اخناتون و نفرتی تی فقط چند دختر داشتند و هنگامی که میانه آنها بهم خورد، دو دختر آنها شوهر اختیار کرده بودند، ارشد آنها مری تاتون (۲) زن سمنخ کارع و دومی آنخزن پا آتون (۳) زن توتانخ آتون (٤) بود ، در بارهٔ دامادهای پادشاه خبر صحیحی بدست نیامده و معلوم نیست که آنها از دودمان سلطنتی بوده اند یا خیر ؟ آخناتون که بهسمنخ کارع التفات خاصی داشت اورا بجانشینی انتخاب کرد و پس از آنکه نفرتی تی در « کاخ

۱—Het iten .　　۲—Méritaton.　　۳- Ankhesenpaaton .

٤- Toutankhaton .

آتون «مقیم‌شدوی را درامور سلطنت باخودشرکت‌داد و پس‌از چندی اووهمسرش‌را برای تهیه‌زمینه‌مصالحه‌با کهنه آمون به‌تب‌فرستاد ولی از اقداماتی که آن‌دو بعمل آوردند اطلاعی دردست نیست، دوره‌ای که‌اخناتون ودامادش باهم سلطنت کرده‌اند بیش‌از سه‌سال‌طول نکشید وظاهراً هردو بافاصله کمی از یکدیگر در گذشتند ،توتانخ آتون در تل‌العمارنه بعداز آخناتون بسلطنت رسید ، عده‌ای تصور کرده‌اند که‌توتانخاتون هم در اقامتگاه جدید ملکه همراه او بوده است و این مطلب از کاوشهائی که در آن کاخ بعمل آمده و از اشیائی که بنام او و همسرش پیدا شده تأیید میشود ، بنابراین ممکن‌است‌توتانخاتون‌از طرف نفرتی‌تی و هوا خواهان او بپادشاهی رسیده باشد درهرحال معلوم نیست دراین زمان چه‌وقایعی‌درتب روی داده ، مرگ سمنخ کارع هم ، چنانکه بعضی پندا شته‌اند پیش از مرك آخناتون اتفاق نیفتاده و وی ظاهراً درهمین ایام یعنی درست هنگامی که توتانخاتون از طرف هواداران‌خودبسلطنت رسیده بود ، ازطرف روحانیان آمون بپادشاهی‌اعلام‌شد ، ولی بدقت نمیتوان‌وقایعی را که دراین‌چندسال پیش آمده‌دریافت .

توتانخاتون‌مدت‌سه‌سال‌در‌تل‌العمارنه‌ماند ودر این‌مدت طرفدار پرستش‌آتون بود لیکن بعد بر اثر پیش آمدی که حقیقت آن مجهول است (شاید بر اثر مرگ سمنخ کارع) به‌تب آمده از پرستش آتون چشم پوشید وپیرو مذهب‌آمون شد و از آن‌تاریخ به‌توتانخ آمون (۱) معروف گردید .

دراینجاموضوع جدیدی که درمدارك‌آنزمان‌نیز ثبت‌شده ودربایگانی‌اسناد بغاز کوی (۲)موجوداست جلب نظرمیکند ، بموجب این مدارك یکی ازملکه‌های مصر نامه‌ای به سوپیلولیوما (۳) پادشاه هیتی نوشته و از او تقاضا کرده یکی از پسران خودرا برای وصلت باوی بمصر بفرستد ، چون شوهر وی در گذشته بدون آنکه پسری داشته باشد وزناشوئی اوبایکی از رعایانا گوار است . این‌ملکه خود

---

۱ – Toutankhamon.   ۲ – Boghaz – Keuï .

۳ – Souppilouliouma .

را بیوه پیفورو ریجا (۱) معرفی کرده ، تعیین‌هویت این شخص که‌نام او باهیچیك از اسامی مخصوص تاجگذاری پادشاهان معاصر تطبیق نمی کند بسیار دشوار است‌ولی پس از دقتهای زیاد امروزه‌این نام‌را بانام آمنوفیس‌چهارم یکی‌دانسته‌اند ، بنابراین بایدملکه‌ای که بپادشاه هیتی‌نامه نوشته نفرتی‌تی باشد که پس‌از عزیمت توتانخاتون به‌تب تنها مانده ، چون‌بدر خواست ملکه جوابی نرسید نامهٔ دیگری بپادشاه هیتی نوشت واین بار یکی‌از پسران پادشاه هیتی روانه مصر گردید ، این شاهزاده را در عرض راه‌بقتل رساندندوشاید این کار بدست‌مأمورین پادشاه مصر ویا بتوسط ژنرال هورم هب (۲) که‌از خطر این وصلت بهراس افتاده انجام گرفته‌باشد .

این‌هورم هب از معروفترین‌رجال اواخر‌سلسله هجدهم میباشد ، یك‌قسمت‌از مستعمرات آسیائی مصر بوسیله‌این‌سردار محفوظ‌ماندهمچنین بعلت‌عدم‌مداخله‌در سیاست مذهبی جدید توانست بعدها سرزمین‌مصر‌رااز خطرزوال نجات‌بخشد .

توتانخامون‌شش‌سال‌دیگر هم‌در تب بود ودر هجده‌سالگی‌پس‌از نه‌سال‌سلطنت درگذشت باین ترتیب ملاحظه میشود که او در دورهٔ زمامداری خودنتوانست‌اقدام مهمی‌بنماید، مقبرهٔ اودر درهٔ پادشاهان دست نخورده وباوضع بسیار خوبی‌باقیمانده ودر کاوشهای جدید کشف شده است ، این تنها مقبره‌ای است که درمصر سالم‌مانده وهمین تصادف مخصوصاً مایه شهرت توتانخامون شده است.

جانشین‌وی آی(۲) میباشد که‌یکی‌از عمال‌قدیم آخناتون بوده‌وی‌یکی‌از رجال مشهور دربار عمارنه بوده و از روی صحنه‌های مقبره او که در عمارنه کشف شده معلوم میشود که وی‌یکی از محارم قصر سلطنتی بوده‌است ، او بازنی بنام تی‌یی که عنوان «دایه ملکه (نفرتی‌تی) »داشت وصلت کرد ، تااین اواخر موضوع‌زمامداری آی‌بنظر بسیارعجیب‌می‌نمودو چنین تصور می‌شد که‌هورم‌هب چون‌زمینه‌را‌برای‌خود مساعد نمی‌دید اورا که درآنزمان سالخورده بود نامزد این‌مقام کردتاپس از او خود امورمملکت را قبضه کند، باوجوداین‌علت‌اصلی ارتقاءآی بتخت سلطنت معلوم‌نبود،

۱—Piphourourija · ۲— Aï

در این اواخر انگشتری بدست آمده که روی نگین آن نام آی و آنخزن آمون در میان مستطیلی نوشته شده بنابراین باید گفت کـه آی بر اثر ازدواج با بیوهٔ توتانخامون بسلطنت رسیده ، این کشف درمقام خود اهمیت شایانی دارد ولی معلوم نیست بچه‌جهت درمقبره آی در تب صورت تی‌یی دایهٔ نفرتی تی بعنوان« ملکه‌بزرگ سلطنتی » تصویر ونام او درمیان مستطیلی قرار داده شده و ذکری از وارث قانونی تاج وتخت یعنی آنخزن آمون بمیان نیامده ،درهر حال مسلم است که پس از توتانخامون آی بسلطنت رسیده چون درهمهٔ تصاویر مقبرهٔ توتانخامون تشریفات مذهبی بوسیلهٔ آی انجام می گیرد ،سلطنت آی بیش از چهار سال طول نکشید واو نیز مانند سلف خود یادگار مهمی ازخود بجانگذاشت. پس از مرگ آی هورمهب بتخت سلطنت مصر نشست .

هورمهب ونخستین پادشاهان
سلسله نوزدهم (۱۲۲٤-(؟)۱۳٤۰)
الف) هورمهب (۱۳۲۰-(؟)۱۳٤۰)

هورمهب وارث یکی از خانواده‌های قدیم فرمانداران آلاباستروپولیس (۱) بود . گرچه جزئیات طفولیت او دردست نیست (جزئیاتی که خوداو در کتیبه مربوط بتاجگذاری خود میدهد همه‌ساختگی میباشد) ولی ظاهراً در آغاز کاروارد خدمت نظام شده ودر دورهٔ سلطنت آخناتون بـانام پاآتونم‌هب(۲) عنوان سرداری داشته، درپایان زمامداری آخناتون یا کمی پس از مرگ او بآسیا اعزام شده وتوانسته است سرزمین فلسطین را برای مصر حفظ کند و شاید در مراجعت از این اردو کشی در ساکارا مقبره‌ای برای خویش ساخته وآنرا بسبك عمارنی تزیین کرده، از این مقبره جز قطعاتی که‌در بعضی ازموزه‌های اروپائی ضبط است چیزی باقی نمانده ،شجاعتهای او در میدانهای جنگ مسلماً بـاعث شهرت فوق‌العـاده وی در مصر شده و شایددر حین جنگ بابدویان خطر سیاست عمارنی را درك کرده از همان زمان تصمیم گرفته

۱ – Alabastropolis .　　۲ – Paatonemheb .

است که پیروی از عقاید فراعنه قدیم را پیشه خویش سازد و از موقع بخوبی استفاده کند . از روی عناوینی که وی در کتیبه تاجگذاری برای خود ذکر می کند از طرف آخناتون و جانشینان او افتخارهای بزرگی نصیب او شده . هنگامی که توتانخامون از تب مراجعت کرد هورمهب بتحریك روحانیان آمون پرداخت ، جانشینان آخناتون باآنکه از مذهب آتون روی گردانده بودند معذلك از تحریم پرستش آتون خود داری می کردند وهمین امریکـی از خطاهای سیاسی آنها در آن عصر محسوب می‌شد ، برعکس هورمهب‌درعین اینکه‌رسماًازتوتانخاتون وآی پشتیبانی می کرد عملا خودرا طرفدار مذهب آمون‌نشان می‌داد و به‌همین‌مناسبت‌پس از مرگ آی او بر اثر معجزه‌ای که آمون کرد ، ونظیر آن را پیشتر دیدیم ، از طرف‌کاهن‌بزرگ آمون بسلطنت انتخاب شد . خودپادشاه باین واقعه بایـن شرح اشاره میکند : چون‌هوروس مالك شهر آلاباستر وپولیس ، مولداو ، تصمیم گرفت وی را بسلطنت برساند ، اوراهمراه خود به‌کارناك برد تابه آمون‌معرفی کند ،آنها در روزیکی از اعیاد بزرگ بپایتخت رسیدند ، دراین روز مجسمه آمون را دستهٔ انبوهی ازمؤمنین از کارناك‌به‌لوکسورمی‌بردند (عیداپت(١)) بمحض آنکه آمون اورا دید مسرت زیادی بوی دست داد وفوراً اورا بجا نشینی‌آی‌برگزید،پس‌ازاین معجزه هورم بکاخ سلطنتی که شاهزاده خانمی بنام موت نجمت (٢) در آن سکنی داشت رفت ، متاسفانه نسبت این‌شاهزاده‌خانم‌باخانواده سلطنتی معلوم نیست ،هورم هب‌وی‌رابهمسری‌انتخاب کردوبااین‌وصلت‌سلطنت خوددراقانونی و مشروع ساخت ، عده‌ای‌پنداشته‌اند که‌موت‌نجمت‌خواهرزن‌آخناتون(که‌او‌هم‌بهمین‌نام‌خوانده‌می شده)، بوده . ولی‌این فرضیه هنوز بوسیلهٔ مدارك‌دیگری تأییدنشده .

هورمهب بمحض اینکه‌بسلطنت رسید بترمیم وتجدیدسازمان کشور پرداخت اولین اقدام او محو کلیه آثار مربوط بشریعت آتون بود، معابد آتون از بین رفت وهرجاکه نام آمون حذف شده بود مجددا نوشته شد ، پس از این هورم هب همهٔ بناهای توتانخامون‌رابغصب گرفت‌وباین ترتیب افتخار رجوع بشریعت حقه آمونی

١ – Opet . ٢ – Moutnedjémet .

را نیز نصیب خویش کرد و بالاخره برای آنکه نام آخناتون و سه تن جانشینان مستقیم او همیشه از خاطره ها محو شود تاریخ شروع سلطنت خود را از سال مرگ آمنوفیس سوم بحساب آورد، عده ای عقیده دارند که محرك او در این اقدامات بیشتر علل سیاسی بوده و مذهب آمون را بهانه کرد تا بتواند بوسیله زمامداری خود را مشروع جلوه دهد.

البته در صورتی کـه هورمهب بانهدام و تخریب بنای پیشینیان اکتفا می کرد افتخاری نصیب او نمی شد منتهی خوشبختانه وی باقدامات مفیدی دست زد که اهمیت شایانی برای مصر داشت و یك قسمت اساسی آن برروی لوحه ای که از کارناك بدست آمده حك شده ، این سند به «فرمان هورمهب» موسوم است و شامل اوضاع مصر در اوان تاجگذاری هورمهب میباشد ، در شرح وقایع گرچه زیاد مبالغه شده معذلك جزئیات اقدامات خیرخواهانه او را که برفاه و آسایش مصریان انجامیده ذکر کرده است، بموجب این سند مملکت دچار هرج و مرج شدیدی بود و هر کس که کوچکترین اقتداری داشت بزرگترین سوء استفاده را از آن می کرد ، از هر پیش آمد کوچکی برای غارت و چپاول اهالی استفاده می شد ، مأمور خزانه ، سرباز و قاضی همه دست بدست هم داده برای پر کردن کیسهٔ خود بعناوین مختلف مردم را تحت فشار می گذاشتند، پادشاه برای جلوگیری از این بیعدالتی ها مقررات سختی وضع کرد و متخلفین در هر مرتبه و مقام که بودند بشدیدترین وضع تنبیه می شدند ، یکی از این مقررات مبنی بر بریدن بینی متخلف و تبعید او باقصی نقاط آسیا بود، در این فرمان مدح و ستایش شایانی از پادشاه که تمام هم خود را مصروف بهبود حال رعایا و آسایش خاطر آنها کرده بعمل آمده بود .

مسلماً در نتیجه این اقدامات و بر اثر انتشار فرمان جدید تغییراتی در اوضاع مشاهده شد، چون باحتمال قوی بی اعتنائی آخناتون و جانشینان او بکارهای مملکت استقلال عمال دولتی را تأیید کرد و این آزادی عمل ، چنانکه اغلب اتفاق افتاده بنفع عامهٔ مردم نبود، ناچار اشاعهٔ حکومت نظم در کشور و توجه دادن عمال باینکه برتر از آنها نیز مرجعی است کـه وظیفه اش حفظ منافع اکثریت میباشد بسیار لازم و

ضروری بود .

بدون شك منظور پادشاه هم این بود و چون بمقصود رسید مملکت نیز وضع بهتری پیدا کرد ، سلطنت هورمهب در حدود سال ۱۳۲۰ یعنی تقریباً پس از بیست سال پایان یافت ومانتون اورا آخرین پادشاه سلسله هجدهم میداند .

ب ـ آغاز سلسلهٔ نوزدهم

تاکنون هیچ نوع رابطهٔ خویشاوندی میان هورمهب، و مؤسس سلسله نوزدهم رامسس اول بدست نیامده ، شاید چنین رابطه‌ای وجود داشته ولی در هر حال انتقال سلطنت بهزمامداران سلسله نوزدهم بدون آشوب واغتشاش صورت گرفت .

پادشاه جدید از یك خانواده مقتدر دلتا ، و اصل او از تانیس پایتخت قدیم هیکسسها بود .

رب‌النوع این شهر ست بود که هیکسسها اورا بصورت بعل خداوند اصلی خود می‌پرستیدند وسلاطین سلسله هجدهم نیز در تمام طول زمامداری خودستایش ست را معمول داشتند ، پادشاهان سلسله نوزدهم نیز این رب‌النوع را که خداوند محلی آنها محسوب می‌شد (باآنکه از زمان تبعید هیکسسها مورد نفرت مصریان بود) مورد پرستش قرار دادند وتانیس را بعنوان مقر تابستانی خود انتخاب کرده در تزیین و احداث ساختمانهائی در آن شهر زیاده‌از حد کوشیدند.

پدر رامسس اول ستی (۱) نام داشت (یعنی انسان خدای ست)وزندگی خود را در خدمات نظامی گذرانده بدر یافت عنوان « رئیس کمانداران » نایل شده بود ، پسراو پارامسس (۲) که بعدها بعنوان رامسس اول بتخت سلطنت مصر نشست خدمات وی را تعقیب کرد و مورد علاقه مخصوص هورمهب قرار گرفت ، از روی دومجسمه که در کارناك پیداشده معلوم میشود که قبل از تاجگذاری عناوینی باین شرح داشته : رئیس کمانداران ، رئیس ارابه ، رئیس قلعه ، رئیس دهانه‌های نیل ، میراخور پادشاه ، پیك سلطنتی در همه ممالك بیگانه ، منشی سلطنتی مأمور جمع

۱— Séthi . ۲ — Pa — Ramsès .

آوری کمانداران ، رئیس‌پیاده نظام مالك کشورهای دوگانه ، رئیس پیغامبران‌همه خدایان ، قائم‌مقام پادشاه درمصرعلیا وسفلی ، رئیس قضات ، وزیرورئیس‌خانه‌های بزرگ (دیوان استیناف) و ..... جمع اینهمه عناوین برای یك شخص غیر متداول بنظرمیرسد ومدلل میسازد که پارامسس از طرف هورمهب برای‌جانشینی‌نامزدشده بود وشاید پادشاه سالخورده جانشینی هم نداشته .

پسر پارامسس ، ستی (بنام ستی‌اول‌تاجگذاری کرد) درزمان حیات‌هورمهب یك‌قسمت ازعناوین پدر را داشت ، اوهم‌رئیس کمانداران ووزیر ورئیس‌روحانیان ست در تانیس‌بود ، بموجب لوحه‌سال ۴۰۰ که سابق بآن اشاره شدوی مقام مهمی درمصر داشت ودرهمین لوحه اطلاعات ذیقیمتی در باره اصل رامسس اول‌باین‌شرح موجود است :

رامسس اول که هنگام جلوس بتخت مردی سالخورده بود بیش از دو سال سلطنت‌نکرد واز سال اول زمامداری ، پسرخودرا برای تثبیت مقام او در سلطنت باخود شریك کرد .

سیاست عاقلانهٔ هورمهب درمصر به نتیجه مطلوب رسیده و ازآغاز سلطنت رامسس‌اول موازنه وتعادل‌درمصرحکومت‌می کرد . یکی‌از افتخارات پادشاه جدید که مجالی برای توجه‌بسیاست خارجی نداشت، بنای‌شبستان معروف‌کارناك‌است که درزمان‌رامسس دوم‌بانجام‌رسید .

تاریخ‌داخلی‌مصر دردورهٔ‌حکومت‌رامسس اول‌وسه‌تن‌جانشینان‌او واقعه‌مهمی ندارد ، ستی اول (۱۲۹۸ - ۱۳۱۸) ، رامسس دوم (۱۲۳۲ - ۱۲۹۸) ومینپتاه (۱) (۱۲۲۴ - ۱۲۳۲) که هرسه‌جنگجو ومدبر بودندبیشتر هم‌خویش‌رامصروف‌سیاست خارجی مصر کردند ودر دورهٔ‌سلطنت آنها بحران عمده‌ای درداخل مصر روی‌نداد جانشینی آنها هرگز مورداعتراض‌قرارنگرفت‌وهمه ساله خراج مقرر از کشورهای بیگانه وصول‌می‌شد ،این سه‌پادشاه بخصوص رامسس دوم از لحاظ‌کارهای‌ساختمانی

۱— Mineptah .

خدمات بزرگی بمصر کردند و در زمان آنها ابنیه متعدد و بسیار عظیمی که معرف سلیقه مخصوص سلاطین بود احداث شد، متاسفانه چنانکه بعد خواهیم‌دید ،مخصوصاً در اواخر سلطنت رامسس دوم ، مملکت مصر نتوانست قدرت و نفوذی را که بتنهائی ویا باهیتی‌هایك قرن تمام بعهده داشت محفوظ نگاهدارد ، عکس‌العمل این غفلت‌ها درسلطنت مینپتاه مشهودشد و باآنکه وی‌در آغاز کار خطر خارجی را از مصر دور کردنتوانست‌از تزلزل وانحطاط اوضاع جلوگیری بنماید ، این بحران حتی‌درامور ساختمانی نیز آشکار بود وخودپادشاه برای‌ابنیه‌خوداز سنگهای آمنوفیس‌سوم‌استفاده مـی کرد . ایـن موضوع بهترین دلیل کمی وسایل و عقب ماندن مصر از کاروان ترقی بود .

انحطاط و عکس‌العمل

الف ، پایان سلسلهٔ نوزدهم

جانشین مینپتاه شخص غاصبی بود بنام آمن مس (۱) ومعلوم نیست که برای نیل بسلطنت پادشاه را بقتل رسانده ، یا آنکه فقط اورا از سلطنت خلع کرده ویا پس‌از مرگ طبیعی او زمام امور رابدست گرفته ، از این تاریخ مصر دچار بحرانی درداخل مملکت‌شد که قریب یکربع‌قرن‌دوام داشت ، خودآمن‌مس‌نیز بوسیلهٔ‌غاصب دیگری بنام مینپتاه سیپتاه (۲) ازسلطنت خلع شد ومقبره‌ای که او برای‌خود دردره پادشاهان بنا کرده بود بدست این شخص منهدم گردید ، پادشاه جدید بـرای‌خود و همسرش مقبره‌های زیبائی ساخت وجزاین اثر دیگری از او دردست‌نیست وی‌شش سال سلطنت کرد تاآنکه ستی دوم ، که شایداز خانواده سلطنتی بوداورا خلع نمود، ستی ظاهراً بیوهٔ مینپتاه سیپتاه را بازدواج خوددر آورد. چون‌ازمیان‌ابنیه پیشینیان فقط مقبره تا اوزرت (۳) مورد احترام قرارگرفت. ستی‌هم پس‌ازشش سال‌سلطنت بمرگ طبیعی‌درگذشت جانشین اورامسس‌سیپتاه است که شاید وارث قانونی‌تاج و تخت محسوب می‌شده ، از سلطنت کوتاه‌این پادشاه هیچ اطلاعی دردست‌نیست‌همین

---

۱ Amenmès . ۲ – Siptah .

۳ – Taousert.

قدر میدانیم که در موقع مرگ او هرج و مرج بحد کمال رسیده بود ، پس از او مدتی مملکت مصر پادشاه نداشت و همه اختیارات دردست عده‌ای از بزرگان افتاد که کارشان منازعه وزد و خورد با یکدیگر و تهیهٔ وسایل برای ازمیان بردن و کشتن رقیب بود ، درنتیجه این منازعات یکی ازاهالی سوریه بنام یارسو(۱) خودراپادشاه خواند وی ظاهراً متعلق بیکی از خانواده‌های بیگانه بود که از مدتها پیش در مصر مستقرشده بودند ، درهر حال نباید تصور کرد که دراین موقع تهاجمی ازطرف اهالی سوریه صورت گرفته و بر اثر آن یارسو بسلطنت مصر رسیده . وی مردم را تحت فشار گذاشت و بخدایان اعتنائی نداشت و بهمین مناسبت خدایان که از بیرحمی و بی دیانتی او بخشم آمده بودند مردزاهد و نیرومندی را موسوم به ست ناخت(۲) بسلطنت برداشتند .

ب ـ آغاز سلسلهٔ بیستم

مؤسس سلسله بیستم ست ناخت است ولی از سوابق او اطلاعی در دست نیست از نام او که بانام رب‌النوع ست توأم است بنظر میرسد که باخانواده سلطنتی سلسلهٔ نوزدهم بستگی داشته ولی ممکن است که‌این امر تصادفی بوده ، این اسم درسلسله نوزدهم نیزدیده شده وممکن است ست ناخت نام این پادشاه قبل از سلطنت بوده و پس ازجلوس نیز آن راتغییر نداده .

سلطنت ست ناخت بسیار کوتاه بودو جز شرح مختصری که‌درپاپیروس هاریس(۳) ذکر شده اطلاع دیگری از اودردست نیست ، وی نظم را در مملکت برقرار وتبه کاران راتنبیه کرد ، رقبا ودشمنان را بایکدیگر آشتی دادوعواید معبدهارا که‌وصول نمی‌شد دریافت‌ومرتباً بروحانیان پرداخت کرد. ست ناخت قبل از آنکه‌دوره زمامداریش به‌دوسال برسد درگذشت و پسرش رامسس سوم که اسماًدرسلطنت باپدر ،شریك بودو عنوان «رئیس بزرگ سراسر مملکت» داشت جانشین او شد .

رامسس سوم آخرین پادشاه بزرگ امپراطوری جدید بشمار است او اقدامات

---

۱ – Iarsou .　　۲ — Sethnakht .
۳ — Harris.

پدر را که در راه آرامش کشور و اجرای آداب مذهبی بعمل آمده دنبال کرد و مخصوصاً برای احیاء سازمان های اداری مصر کوشش زیادی مبذول داشت و مملکت را بچند طبقه تقسیم کرد (عمال دربار، شاهزادگان بزرگ (مامورین شهرستانها) (؟) ارتش که شامل پیاده نظام، ارابه، مزدوران لیبی (۱) بودو کشاورزان). و اصلاحاتی بعمل آورد، براثر تصمیمات مدبرانه او مملکت مصر بازهم مدتی اعتبار خودرا در خارج حفظ کرد و در داخل نیز جلال و شکوه زمامداران بزرگ سلسله هجدهم و نوزدهم را بظاهر معمول داشت. خوشبختانه دورهٔ هرج و مرج آنقدر طولانی نشد که بتواند مملکت را بانحطاط کلی سوق دهدو براثر یك واکنش صحیح و جدی مجدداً مصر در شاهراه ترقی افتاد. شهرستانهای نوبی و آسیائی خراج های خود را مرتباً ارسال داشته ودر نتیجه این عواید ثابت پادشاه توانست بکارهای بزرگی دست بزند، استخراج معادن سنگ دوباره شروع شد وهیئتهائی برای تهیه مواد قیمتی که مصر فاقد آن بود، باطراف و بخصوص به پونت اعزام شدند وهمچنین معابد جدیدی احداث گردید که معروفتر از همه پرستشگاه مدینةهبو (۲) میباشد، بنای مزبور گرچه از لحاظ ظرافت شهرتی نیافته لیکن از جهت عظمت از آثار معروف آن زمان بوده، وی هدایائی به پاره ای از اماکن مقدس تقدیم کرد که در فهرست هاریس بآن اشاره میشود باتمام این احوال پادشاه از شر مغرضین و نمك ناشناسی آنها بر کنار نماند و او که از خطر توطئهٔ یکی از وزرای خود در آتری بیس نجات یافته بود در پایان عمر براثر دسیسه نزدیکان خود بقتل رسید شرح این واقعه باقی مانده و از نظر اهمیتی که دارد بطور اختصار بآن اشاره میشود.

قبل از شرح وقایع باید تذکری درباره جریان دعوی که متن آن در دست است داد، این متن بابیانات پادشاه شروع شده و او پس از تعیین اعضاء دادگاه باسم، تعلیمات کلی بآنها میدهد و ایشان را کاملا مختار کرده و توصیه میکند که در کار محاکمه بی رحم باشند وبااین جملات گفتار خود را ختم می کند: و اکنون با کمال صداقت درباره

۱—Shardanes و Kehek. ۲—Médinet Habout.

آنچه رخ داده و درباره کسانی که مرتکب خیانت شده‌اند با شما صحبت میکنم، امیداست خیانتی که آنها مرتکب شده‌اند دامنگیر خودشان گردد، من خود همیشه مدافع و پشتیبان دارم، چون من از پادشاهانی هستم که مشروع و مبری هستند و در بارگاه آمون رع پادشاه خدایان، و ازیریس فرمانروای آخرت جای دارند. این بیانات مدلل میسازد که پادشاه درموقع طرح دعوی حیات نداشته و این نظر از اینجا تأیید میشود که باو دراین طرح همه جا عنوان «خدای خوب» داده‌شده. باید متوجه بود که دراین تاریخ عنوان مزبور مخصوص زمامداران متوفی بوده، باین ترتیب بسیار محتمل است که توطئه کنندگان بمقصود رسیده و پادشاه را کشته‌اند و یا باید گفت که مرگ طبیعی پادشاه درهمان زمان که توطئه کشف شده صورت گرفته، در هرحال حقیقت هرچه باشد طرح دعوی در زمان پسراو رامسس چهارم انجام‌شده واینک شرح خیانت:

یکی از زنان رامسس سوم که شاید تی‌یی نام داشته چون مشاهده کرد کـه فرزندوی پنتااور (۱) از جانشینی محروم شده تصمیم گرفت پادشاه‌را از میان بردارد ودراثر هرج‌ومرجی که بعلت قتل پادشاه بروز میکند پسرخودرا بتخت بنشاند، دوتن از درباریان بنام پاباکامون (۲) ومزدسورع (۳) باتو متحد ومأمور بودند همدستانی دردربار پیدا کرده افکار عمومی‌را علیه پادشاه تحریك نمایند، وسعت دامنهٔ این توطئه بدرستی معلوم نیست همینقدر میدانیم که گذشته از چهار مقصر واقعی یعنی تی‌یی، پنتااور، پاباکامون ومزدسورع ده‌تن از عمال نیز درردیف متهمین درمحکمه حضور داشته‌اند همچنین شش‌زن باتهام مأمور ارتباط میان ملکه وهمدستان خارجی او بمحاکمه جلب شده بودند.

محکمه‌ای که مأمور قضاوت بود چهارده عضو داشت که درمیان آنها چهارتن خارجی دیده میشد، حضور این عده خارجی درمحکمه باردیگر مدلل میسازد که در آن زمان بیگانگان نفوذ زیادی درمصر داشته‌اند. سه نفر از قضات از اعتمادی که

۱- Pentaour لقب شاهزاده بود ونام حقیقی او معلوم نیست

۲- Pabakamon.

۳- Mésedsouré عنوان مسخره‌آمیزی است وبمعنی «رع ازاو نفرت دارد» میباشد

بآنها ابراز شده بود سوء استفاده کرده بهمراهی دو افسر پلیس با یکی از متهمین اصلی و همسر بعضی از توطئه کنندگان سازش کردند ولی بزودی موضوع فاش گردید و براثر آن مقصرین جدید نیز توقیف شدند ودرردیف متهمین قرار گرفتند ، خیانتکاران بچند دسته تقسیم شدند ، دودسته اول هریك عبارت از شش نفر ودودسته دیگر هریك مشتمل برچهار نفر بود وپنتااور وقضات نادرست نیز درمیان آنها حضورداشتند ، نام قضات در این سند مذکور است ولی عده آنها شش نفر بوده ، از این مطلب چنین استنباط میشود که یاهمهٔ اعضای محکمه در جلسه حاضر نشده اندو یاآنکه کارهای آنها رامیان خویش تقسیم کرده اند .

طرز محاکمه بالنسبه ساده بود ، متهمین وارد محکمه شده و هویت خود را اظهار می‌داشتند وپس از ذکر موارد اتهام وتأئید آن، حکم نهائی از طرف محکمه صادر می گردید، درصورتی که متهمی بهمرگ محکوم بود وی‌را تنهادراطاق دادگاه می گذاشتند تا بزندگی خود خاتمه دهد ؛ باپنتااور و سه تن دیگر از متهمین همین معامله‌شد، دربارهٔ قضات نادرست (باستثنای یکی از آنها که‌تبرئه شد) و دو افسر پلیس محکمه رأی‌داد که بینی و گوش آنها بریده‌شودویکی ازآنها پس از اجرای حکم ازشدت یأس‌خودرا کشت،تنبیه سایر محکومین معلوم نیست ولی محتمل‌است که‌پاباکامون ومزد سورع نیزبمرگ محکوم‌شده‌باشند، از تصمیمی که‌در بارهٔ ملکه اتخاذ شد اطلاعی باقی‌نمانده شاید خود پادشاه شخصاً دربارهٔ او قضاوت کرده‌باشد.

پایان امپراطوری جدید

۱۱۶۸-۱۰۸۵

از سلطنت رامسس چهارم پسر وجانشین‌رامسس سوم اطلاعی دردست‌نیست وی‌شش‌سال سلطنت کرد وپس‌ازاو هفت‌نفردیگر که‌همه رامسس‌نام‌داشتند بترتیب ذیل بپادشاهی رسیدند :

اوزیمارع سخپرنرع (۱) رامسس‌پنجم که‌لااقل چهارسال‌سلطنت کرده .

۱—Ousimaré Sékhéperenré .

نبمارع میامون (۱) رامسس ششم که‌سلطنت بسیار کوتاهی داشته .
اوزیمارع میامون رامسس هفتم که حداقل هفت‌سال‌سلطنت کرد.
اوزیمارع آختامون رامسس‌هشتم که‌سلطنت بسیار کوتاهی‌داشته .
نفرکارع ست‌پنرع (۲) رامسس نهم که‌نوزده‌سال‌سلطنت کرد .
خپرمارع‌ست‌پن پتاه (۳) رامسس دهم که‌سه‌سال‌سلطنت کرد .
من‌مارع (٤)ست‌پن‌پتاه رامسس یازدهم که‌بیست‌و‌هفت‌سال‌سلطنت کرد .
درطول این مدت هشتاد سال انحطاط مصر صورت‌قطعی‌بخود گرفت ودراین زمان دیگرصحبتی از امپراطوری‌دربین‌نبود .

اگرنوبی که‌بکلی تحت‌نفوذ آداب‌وسنن‌مصری‌قرار گرفته‌نسبت بمصروفادار ماندشهرستانهای‌آسیائی عملا از آن جدا شدند ، شاید دراین موقع نفوذ مصرهنوز رسماً در فلسطین جاری بود لکن عملا این سرزمین خود را مستقل میدانست و خراج سالیانه رامرتباً بمصرنمی‌فرستاد وباین ترتیب چون منابع اصلی عایدات‌از بین رفت خزانه مصری تهی‌شد واوضاع برای ادامه کارهای ساختمانی‌دیگر مساعدنبود، بیشتر هم این پادشاهـان مصروف تهیهٔ مقابر شخصی شد و فقط شش مقبره متعلق بآنها در درهٔ پادشاهـان بدست آمده چون‌رامسس ششم مقبره سلف خود را غصب کرد ورامسس هشتم حتی مجال تهیه‌قبری برای‌خودنیافت .

برحسب آنچه گفته شد اسناد ومدارك قلیلی ازاین‌دوره باقیمانده و در واقع تازمان رامسس نهم تقریباً مدرکی دردست نمیباشد ، ازاین‌تاریخ اسناد متعددی که بیشترمتعلق بدهکدهٔدیرالمدینه‌بوده‌پیداشده، مسکن کارگرانی که در مقابرپادشاهان وملکه هاکارمی کردند در این ناحیه بود واز همین جا درصدسال اخیرمقدارزیادی صدف واستخوان وپاپیروس بدست آمده ، گذشته از آثار ادبی و تمرین محصلین مدارس قسمت عمده این مدارك حاوی مطالبی دربارهٔ زندگی دهکده و جریان کار

۱—Nebmaré Miamon . ۲—Néferkarè Setpenré .
۳—Khépermaré Setpenptah . ٤—Menmaré .

کارگران میباشد و اغلب در آنها اشاراتی بموضوعهای دیگر که مربوط بتاریخ آنزمان است دیده میشود و در همین دهکده مدارك قضائی مربوط به نبش قبرهای سلطنتی پیداشده که بعددر آن باب صحبت خواهدشد.

رامسس‌های آخری همه از خانواده رامسس سوم بوده‌اند ولی همیشه میان فرزندان شعبهٔ ارشد و شعبهٔ کوچکتر محاربات رخ میداد و بخوبی میتوان دریافت که این منازعات برای بهبود وضع کشور نبوده و بر اثر این زدوخوردها یك دورهٔ فقر و تنگدستی در مصر بروز کرد. در نتیجه بدی محصول درزمان سلطنت رامسس هفتم و دوتن از جانشینان مستقیم وی قیمت گندم بقدری بالارفت که قحطی سختی ایجاد شد و چندین سال بعد هنوز برای تعیین تاریخ واقعه‌ای به « سال کفتارها وقتی که گرسنه بودند » اشاره میکردند.

وضع سیاسی بهتراز وضع اقتصادی نبود، تقریباً دراواخر سلطنت رامسس نهم (حدود ۱۱۱۵) برای نخستین بار دزدان به نبش و دستبرد مقابر سلطنتی اقدام کردند، ادعانامه‌ای که در این باره تنظیم شده تزلزل سازمانهای اداری مصر رادر این دوره بخوبی نشان می‌دهد، این خیانت بوسیله شهردار تب موسوم به پازر (۱) کشف‌شد، مراقبت او دراین کار بیشتر برای خراب کردن همکار و رقیب خود، پااور (۲) بود که مأموریت اداره و نظارت ساحل چپ نیل یعنی قسمتی که مقبره‌ها در آن بود داشت، پازر بمحض آنکه از اقدام دزدان اطلاع یافت موضوع را باطلاع وزیر رسانید و مطلب بقدری مهم جلوه کرد که بلافاصله وزیر دستور داد تحقیقاتی درمحل بعمل آید، بازرس‌ها روز بعد بمحل مقبره‌های سلطنتی دردیرابوالنجا عزیمت کردند و چنانکه پیشتر دیدیم فقط یك مقبره متعلق به سخمرع شد تائوئی سبکم‌ساف دست خورده ودر دومقبره دیگر عملیات آنها به نتیجه نرسیده بود، سپس مأمورین بمطالعهٔ مقبره‌های شخصی پرداختند و معلوم گردید که همه آنها باستثنای دومقبره که متعلق بدو بانوی خوانده است مورددستبرد قرار گرفته‌اند همچنین دزدها وارد مقبره ایزیس همسر رامسس سوم شده بودند. پااور برای پیدا کردن مقصرین درمضیقه قرار گرفت

۱—Paser ۲—Paour.

وخوشبختانه توانست بزودی این کاررا انجام دهد متهمین همه بعمل خویش اعتراف کردند و برای آنکه اطلاع بیشتری ازطرزکار آنها بدست آید دادگاهی بریاست شخص وزیر تشکیل وقرار شد متهمین را در محل واقعه حاضر کرده توضیحاتی از آنها بخواهندوطرزکار خود راعملاهم بقضات نشان بدهند یکی ازمتهمین که‌اعتراف کرده بود بمقبره ایزیس‌دستبرد زده، چون‌نتوانست راه وصول بمقبره را نشان‌بدهد سال‌بعدتبرئه گردید، تاآن‌تاریخ‌جریان‌کار مطابق‌قانون‌تعقیب‌می‌شد ولی‌بعدموضوع صورت دیگری بخودگرفت ودر واقع بنفع پلیس وپائور پایان یافت ، پازر موقعی که‌دشمن‌خودرا آزاد دید کلمات زننده‌ای باو و وزیر گفت، پاور بشکایت‌نزد وزیر رفت ووزیردستور داد همه متهمین‌راتبرئه کنند ومحاکمه راخاتمه دهند .

باتوجه باین حکایت سوء استفاده بعضی از مقامات بخوبی‌معلوم میشود ، در واقع اگر مداخله پازر نبود دیگر مقابر نیز مورد دستبرد قرارمی گرفتند بااینحال ملاحظه میشود که عمل‌دادگاه ووزیر در تبرئه متهمین وپاآور چقدرزننده‌و نابجابوده است . پاآور که‌باین سرعت مقصرین را پیدا کرده‌بلاتردید از تصمیم آنهاقبلااطلاع داشته وحتی میتوان فرض کرد باو وعدهٔ پرداخت مقداری از منافع نیزداده‌شده‌بود همچنین شخص وزیر نیزمراعات بیطرفی رانکرده شاید اورا نیز نتوان دراین واقعه بی‌نظر دانست .

ترحم دادگاه طبعاً مایهٔ‌تشویق خیانتکاران شد و براثر آن دستبرد وغارت مقبره‌ها بطرز عجیبی در سالهای بعد افزایش یافت، عده‌ای که زندگیشان از این راه تأمین‌می‌شد بمقبره‌های دره‌پادشاهان هجوم‌آوزدند ودرآنجا به‌مقبره‌ستی‌اول و رامسس دوم تجاوز کردند ، دراین موقع ظاهراً قضاوت بطرز صحیحی‌انجام گرفته وهمه متهمین بسختی تنبیه شدند، معذلك دزدان از اقدامات خویش دست برنداشتند و وضع مقابرسلطنتی بقدری ناه‌طمئن بود که سلاطین سلسله بیست و یکم مومیائی پادشاهان‌رابنقاط‌مخفی‌ودوراز نظرمنتقل کردند . دریکی ازاین جایگاهها، واقع‌در دیرالبهاری‌مومیائی‌های سلاطین بوسیله اعراب واداره باستان شناسی‌مصرپیداشده.

ازموضوعی که ذکرشد میتوان بعدم لیاقت عمال این دوره‌پی‌برد، دراین باب

پادشاه رانیز باید مقصردانست چه‌او بااطلاع باین‌احوال‌عکس العملی از خود نشان نداده‌است ، باین ترتیب وضع مصر روز بروز خرابتر می‌شد و در اواسط سلطنت رامسس یازدهم (حدودسال ۱۱۰۰) اولین بحران‌مصر شروع گردید .

درهمین اوان ،کاهن بزرگ آمون موسوم به آمن‌هوتپ‌مرتکب خیانتی شد که بتحقیق نوع آن معلوم نیست ولـی بدون‌شك‌خیانت‌سیاسی بوده‌است، شایدوی از ضعف‌پادشاه استفاده کرده‌میخواسته‌است‌سلطنت‌راغصب کند، در هرحال موضوع بقدری بزرگ بوده که رامسس یازدهم بخود آمده او را از مقام خود خلع کرد و درحدود نه‌ماه معبدکارناك‌کاهن‌بزرگ آمون‌نداشت.

تقریباًدرهمین‌تاریخ‌اغتشاشات‌بزرگی‌درمصر میانه‌درشهرستان‌لیکوپولیس(۱) بروز کرد ، پادشاه ، پانهزی(۲) نایب‌السلطنه خودرا درلیبی‌برای اعاده‌نظم بکمك خواست ، جنگ (چون ظاهراً کارخیلی‌سخت‌بود) پس از تصرف هارتائی(۳)مرکز شهرستان هفدهم وانهدام آن پایان یافت .

دشمنانی که دراین جنگ پانهزی علیه آنهاجنگید بتحقیق معلوم نیست ولی بسیارمحتمل‌است که‌آنها از اهالی‌لیبی‌بوده‌اند ، دراسناد آن زمان از مردم‌لیبی (٤) زیاد صحبت می‌شده ولی معلوم نیست که‌آنهاجزء مزدوران نظامی یادسته‌های‌منظم بوده‌اند ، در هرحال مسلم‌است که در این ایام مردم‌لیبی درمصرجمعیت زیادی‌داشته ومصریهااز آنهامی‌ترسیدند واین‌تصور که‌روزی ازطرف‌جماعت‌مزبورزحمتی برای مصر تولید خواهدشددر زمان‌سلسله بیست‌ویکم صورت عمل‌بخود گرفت

پس‌ازاین فتح، پانهزی معروفترین رجال مصر بشمار آمد و رامسس یازدهم که‌از هرجهت خودرا زبون و ناتوان می‌دید اختیار اداره اموررا بدست‌وی سپرد، آمن هوتپ وپانهزی بترتیب مدتی‌صاحب اختیار مطلق مصر بودندو چندسال بعداین اختیارات بدست هری‌هور (٥) افتاد .

---

۱ — Licopolis . ۲ — Panéhési .
۳ — Hartaï . ٤ — Rébou و Mashaouash .
٥ — Hérihor .

از گذشته واصل هری‌هور هیچ نوع اطلاعی در دست نیست بنابراین نباید چنانکه‌عده‌ای پنداشته‌اند اورا از خانواده‌سلطنتی محسوب‌داشت، هری‌هور باحتمال قوی پس‌از آمن هوتپ بمسند کهانت نشست ولی جنبه نظامی‌او بیشتر بود و بهمین مناسبت پس‌از آنکه دو سال از تصدی مقام روحانیت او گذشت از طرف رامسس یازدهم به‌نیابت‌سلطنت نوبی ووزارت‌منصوب گردیداین امر درسال نوزدهم‌سلطنت رامسس یازدهم رخ داد ودرست درهمین ایام درپاره‌ای اسناد دو تاریخ دیده میشود مانند سال نوزدهم مطابق با سال اول اوهم مزوت(۱) . معنای تحت‌اللفظی این دو کلمه «تجدیددودمان» میباشد و بعقیده عده‌ای‌معرف‌یك‌دورهٔ جدید و یانهضتی‌است که آغاز آن نفوذ فوق‌العادهٔ هریهور در دستگاه سلطنت بوده ، بااین وصف‌حس‌جاه طلبی کاهن بزرگ آمون بخوبی معلوم می‌شود ، چیزی‌نگذشت که در مصر علیا مخصوصاً تمام اختیارات بدست وی‌افتاد گرچه هریهور خودرا «سرفرمانده‌مصرعلیا وسفلی» میدانست ولی‌درواقع‌دردلتاهیچگونه قدرتی نداشت وحکومت آنجابایکی از وزرای قدیم‌شمال بنام‌اسمندس (۲) وزوجه اوتنتامون (۳) بود ، درمدارکی که درتب‌تنظیم‌شده قدرت‌واقعی‌رامخصوص‌هریهور میدانستند وعقیده‌داشتند که‌اسمندس وتنتامون رؤسائی هستند که آمون‌بشمال کشورداده‌است .

هریهور بزودی از سمت وزارت دست کشید و از سال بیست و سوم سلطنت رامسس یازدهم (سال چهارم نهضت) وزارت واقعی در دست نبمارع ناخت (٤) بود هریهور نیابت سلطنت نوبی‌وفرماندهی ارتش را بعهده داشت وباین ترتیب مذهب ودارائی‌ونیروی‌مملکت دردست‌وی بود واین‌برای پیشرفت‌مقاصد‌او کفایت‌می کرد. بعیدنیست که کاهن بزرگ آمون ، لااقل از آغاز «نهضت» خیال جانشینی رامسس یازدهم راداشته منتهی از راه حزم‌حکومت واقعی رادردست گرفت تادرموقع‌مناسب سلطنت مشروع‌مصر را نیز بدست آورد . مراحل پیشرفت او برجدار معبدخونسو درکارناك منقوش‌است‌وظاهراً این اقدام‌مشترکاً از طرف هریهور ورامسس‌یازدهم

۱ — Ouhem mesout . ۲—Smendés . ۳—Tentamon .
٤— Nebmaré nakht .

بعمل آمده ، در نقوش قدیم‌تر، کاهن بزرگ و پادشاه متناوباً درصحنه‌ای که‌مخصوص نمایش هدایا است ملاحظه میشوند واز همین‌مختصر میتوان بانحطاط واقعی‌سلطنت و نماینده واقعی آن یعنی پادشاه که از اختیارات‌خودچشم پوشیده بود پی‌برد ـ کمی بعد پادشاه بیش ازاین‌تنزل کرد ، دریکی از کتیبه‌ها ابتدا از هریهور بعنوان بانی اصلی معبد نام برده‌شده واسم پادشاه درآخر مذکور است و در دو کتیبه دیگر که درهمین معبد است اصلااسمی از پادشاه برده نشده ،آخرین مرحله نیز برای‌هریهور بزودی فرارسید ، در درباردیگر صحبتی از رامسس یازدهم نیست ودر مدارك آن زمان‌بخوبی‌تغییروضع‌مشهوداست، درحجاریهاتاج‌سلطنتی‌برسرداردودرهمه کتیبه‌ها عناوین کامل‌پادشاه باو نسبت دادمیشود .

ازپایان‌کاررامسس یازدهم خبری دردست‌نیست وباین‌ترتیب‌آخرین زمامدار امپراطوری جدید در ابهام وتاریکی ازبین‌رفت وروحانیان آمون پس از مبارزات ممتد بالاخره برحکومت تب غلبه کردند .

نقل از کتاب «حوادث عمدهٔ تاریخ جهان» : ژاک پیرن
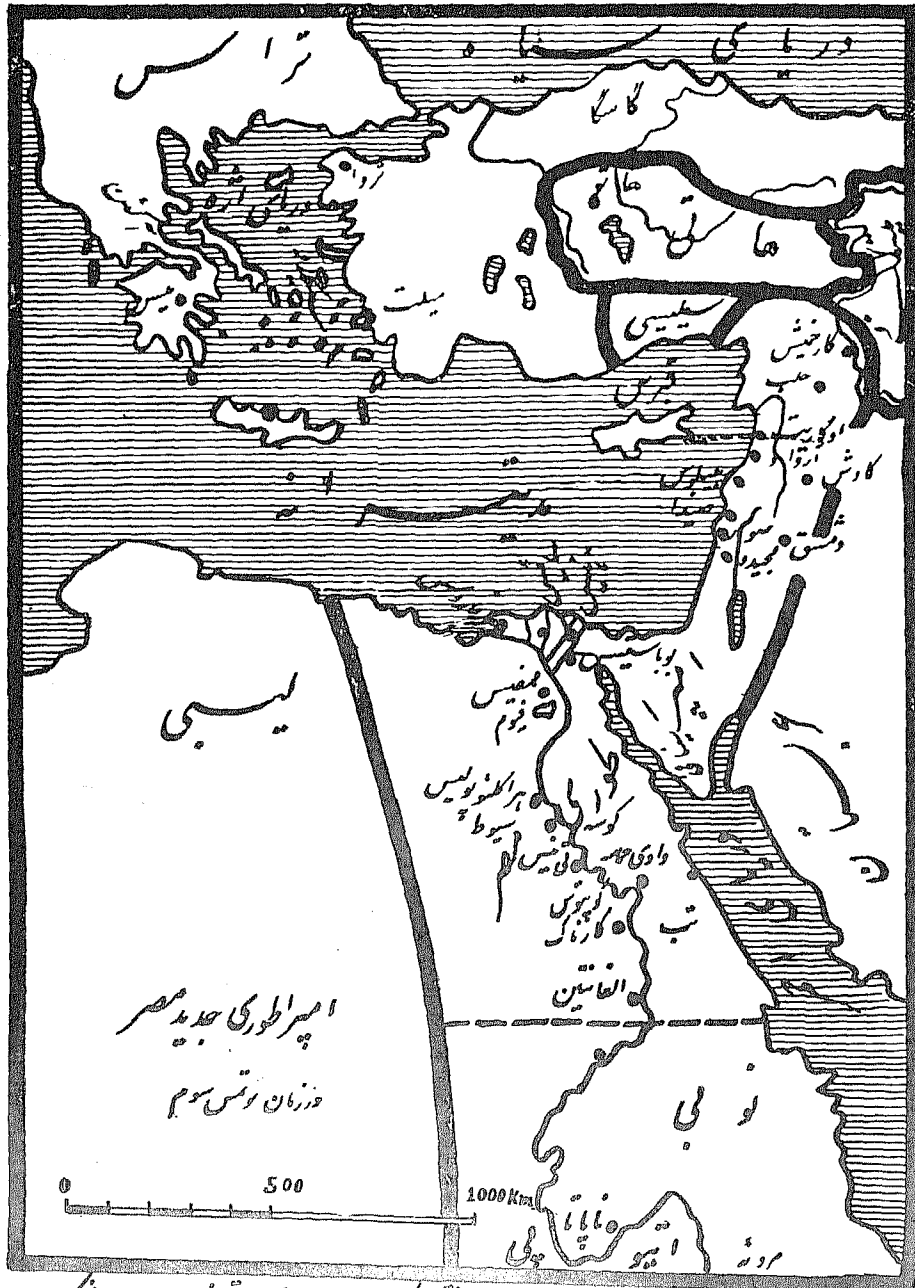
فصل دهم

امپراطوری جدید

(سیاست خارجی)

۱ - کلیات

امپراطوری جدید شامل سلسله هجدهم و نوزدهم و بیستم میباشد، در این مدت که قریب پانصدسال طول کشیده تاریخ مصر با سیاست عمومی شرق بستگی کامل داشته، البته نباید تصور کرد که در تاریخ مصر وضع جدیدی پیش آمده چون از قدیمترین ازمنه میان مصر و ملل شرق روابطی برقرار بوده و دراین باب مکرر اشاراتی شده است منتهی مطلب اینجاست که دراساس این روابط تغییرات مهمی در جریان نخستین دورهٔ فترت و آغاز سلسله هجدهم بروز کرده.

تا سلسله سیزدهم این روابط عبارت بود از مبادلات تجاری و تحویل خراج و بعضی هدایا، گاهی از اوقات اردو کشی‌هائی به سینائی میشد و مصریان با اقوام بدوی که در مرزهای شرقی مصر مستقرشده بودند بزدوخورد می‌پرداختند و دراین اردو کشی‌ها گاهی مصریان مجبور میشدند در داخله آسیا پیش بروند ولی معذلک هیچوقت از جنوب فلسطین تجاوز نمیکردند.

پیشتر گفته‌شد که در نخستین‌دورهٔ‌فترت اقوام آسیائی بردلتا استیلایافتند،اساس این امر بیشتر این بود که عده‌ای از بدویان بعلت حاصلخیزی مصر متوجه آن حدود شدند و براثر نفاق و تشتت زمامداران مصری در آن نواحی سکنی گزیدند، این مهاجمات البته صورت اردو کشی‌های مرتب نظامی‌را نداشت و بهمین‌مناسبت بود که پادشاهان‌ضعیف هراکلئوپولیس توانستند اراضی‌اشغال‌شده را از چنگ آنها بیرون بیاورند و بعدها زمانی که مجدداً مصر بصورت واحدی در آمد پادشاهان سلسله یازدهم و دوازدهم بدفاع مرزهای‌شرقی درمقابل بدویان اکتفا کردند و باین‌ترتیب ازشر حملات و مهاجمات آنها جلوگیری نمودند.

هجوم هیکسس‌ها نیز بهمین‌وضع شروع شد، دسته‌هائی از این قبایل صحراگرد ابتدا در دلتای شرقی مسکن گرفتند وسپس براثر حملات اقوام هند و اروپائی که آرامش آسیای صغیررا برهم زد بیگانگان بتعداد زیاد بمصر روی آورده درآنجا تشکیل دولتی‌دادند ، هیکسس‌ها گرچه از پاره‌ای جهات آداب مصری را پذیرفتند (مانند القاب سلطنتی) خودآنها نیز یادگارهائی درآثار مصری باقی گذاشتند از قبیل اشکال حلزونی و مشبك که مخصوصاً درجعلها و نظرقربانیهای آن زمان بکار رفته و مدتها حتی‌دریك قسمت از امپراطوری‌جدید نیز معمول بوده معذلك از این بابت نفوذ هیکسس‌ها در تاریخ مصر اهمیتی نداشته بلکه بیشتر تأثیر آنها از جنبهٔ تجهیزات نظامی‌میباشد ، ارابه‌های‌جنگی و سلاح‌آهنین که‌بوسیله‌آنها درمصر شیوع یافت جنگها را بصورت دیگری درآورد. اخراج هیکسس‌ها بوسیله زمامداران‌تب و تصرف آواریس و شاروهن(۱) و مسرت‌عمومی از این واقعه‌حس اعتماد مصریان‌را بنیروی عظیم ملی‌خویش برانگیخت و اساس سیاست جهانگیری آنها در دوران امپراطوری‌جدیدشد ، آهموزیس بدون شك همین سیاست‌را تعقیب میکرد منتهی خطر اقدام باین‌عمل‌را قبل از ایجاد نظم وهم‌آهنگی کلی در سراسر مصرتشخیص داده بتهیه مقدمات کارپرداخت .

فتح نوبی

کمی بعداز تصرف شاروهن ، آهموزیس‌بمصر برگشت و از راه نیل به‌نوبی رفت ظاهراً مردم‌نوبی‌بدون زدوخورد تسلیم‌قوای مصری شدند ولی‌بمحض‌مراجعت مصریان از طرف یکی از بومیان طغیانی در آن سرزمین بروز کرد و اردوکشی جدیدی لازم‌شد. پیشتر دیدیم که ادارهٔ سرزمین نوبی در دومین دورهٔ فترت بعهدهٔ زمامداران سیاه‌محلی‌بود و ممکن‌است که‌این‌شورشها ازطرف بازماندگان‌سلاطین قدیم رهبری میشد .

اهموزیس سه‌بار بنوبی‌لشکر کشید لیکن‌معلوم‌نیست‌پادشاه تاکجا پیش‌رفته و چه امتیازاتی از این جنگها بدست آورده همینقدر مسلم است که او به تسوشکه سی کیلومتر پائین‌تر از ابوسمبل(۲) رسیده چون یکی از نقوش موجود یادگار

۱—Sharouhen .	۲—Abou simbel .

عبور وی را از آن حدود ثبت کرده شاید در این نقش آخرین حد پیشرفت وی ضبط شده باشد ولی با تمام این احوال میتوان حدس زد که او بآبشار دوم نیز رسیده.

جانشین او آمنوفیس اول نیز یکدفعه بنوبی رفته لیکن علت این سفر بتحقیق معلوم نیست و تصور میرود که این اقدام پادشاه بمنظور توسعه مرزهای مصر بعمل آمده و شاید خیلی دورتر از وادی حلفا رفته باشد. در زمان سلطنت جانشین او توتموزیس اول پیشروی قابل ملاحظه‌ای درسودان انجام گرفت. کتیبهٔ مشروحی که در تومبوس(۱) بالای آبشارسوم موجود است حاکی از پیروزیهائی است که درسال دوم سلطنت او صورت گرفته، توتموزیس بطور قطع تا جزیرهٔ آرگو هفتادوپنج کیلومتر بالاتر از آبشارسوم، پیش‌رفت و در تومبوس قلعه مستحکمی بنا نهاد اما با وجود این فتح درخشان شورش بزرگی درسال اول سلطنت توتموزیس دوم بروز کرد که شرح آن بوضع جالبی در یکی از کتیبه‌های آسوان مندرج است. بپادشاه خبر داده شد که اهالی کوش سر بطغیان برداشته در نزدیکی قلعه‌ای که توتموزیس اول ساخته مانع چریدن گله‌های مصری در آن حدود میباشند، بشنیدن این خبر پادشاه برآشفت و قوای انبوهی گرد آورده بدون اتلاف وقت از راه نیل بمحل شورش رفت، مصریان همه گردنکشان را بقتل رسانیدند و فقط «پسر یکی از رؤسای کشور فقیر کوش را بعنوان اسیر بنزد پادشاه بردند»، متأسفانه برفتاری که پادشاه با اسیر جوان کرد اشاره‌ای نشده و عده‌ای تصور میکنند توتموزیس اورا با خود بمصر برده است، این رفتار که بعدها نیز از طرف رومیان اجرا میشد، چندین بار در دورهٔ امپراطوری جدید انجام گردید و بهترین وسیله برای بسط نفوذ و آداب مصری در کشورهای مغلوب بود چون شاهزادگان جوانی که باین عنوان بمصر اعزام میشدند تحت نفوذ تربیت و تمدن مصری قرار گرفته در مراجعت بکشور خویش خود حامی و پشتیبان مصر بودند.

درسال پنجاهم سلطنت توتموزیس سوم نیز بنوبی قوائی اعزام شد و ظاهراً این عمل برای بسط نفوذ مصردر نواحی جنوبی کشورصورت گرفته‌و جنبه لشکرکشی و محاربه نداشته است و از طرف سودانیها هم دربرابر سپاهیان مصری مقاومت جدی بعمل نیامده، فهرستی که از اقوام مغلوب نوبی برروی جرزهای مدخل معابد دیده

1—Tombos.

میشود ویا تصاویر پادشاه درحال کشتن یك سیاه بیشتر جنبهٔ تشریفاتی داشته واز لحاظ تاریخی دارای اهمیتی نمیباشد ، بهرحال توتموزیس سوم ظـاهراً تا ناپاتا(۱) نزدیك آبشار چهارم پیش‌رفته و مصریان در زمان سلطنت آمنوفیس دوم ، جانشین وی درآن‌حدود استقرار یافته بودند .

در بناهای‌مصری‌متعلق بدوره‌های‌بعد بلشکر کشی‌های نوبی اشاراتی‌موجود است و هورم‌هب و رامسس‌دوم و رامسس‌سوم با جملاتی یکنواخت فتوحات‌خودرا درآن حدود ستوده‌اند . این‌پادشاهان معمولا نام قبایل مغلوب نوبی‌را درفهرستهای جغرافیائی مینوشتند ویا آنکه تصویر خودرا درحالیکه عده‌ای از اسرای سیاه را بپیشگاه هیئت سه نفری تب میبرد نقش میکردند ولی نمیتوان برای این تصاویر و فهرستها از نظرتاریخی‌اهمیت زیادی قائل‌شد . گاهی دراین کتیبه‌ها بوقایع‌خصوصی ودقیقی نیز اشاره میشود چنانکه توتموزیس‌چهارم دریکی از این‌نوشته‌ها میگوید در سال هشتم سلطنت خود از روی اجبار قوائی برای تنبیه یاغیان بنوبی فرستاده و این‌قوا بفتح درخشانی نائل‌شده‌اند ، همچنین‌آمنوفیس‌سوم با سپاهی شخصاً بنوبی رفته و بنقطه‌ای کـه پیشینیان او برآن دست نیافته بودند مستولی شده و مسلماً از کارا(۲) جلوتر رفته است و بالاخره رامسس‌اول در دورهٔ زمامداری خود که‌بیش از چندماه نبوده قوائی‌بسرپرستی شاهزاده‌ای‌بنام‌ستی بسودان فرستاده و این شخص ظاهراً پسر او میباشد که بعدها بنام ستی اول بسلطنت رسیده .

از این اشارات البته چنین برمیآید که اقوام‌نوبی همیشه‌آمادهٔ طغیان‌بوده‌اند ولی نباید باین سرکشی‌ها اهمیت زیادی داد و اگر پادشاهان مصری در شرح این وقایع‌مبالغه کرده‌اند بیشتر‌جنبهٔ تظاهر و تبلیغاتی داشته و همهٔ آنها مطابق با واقع و حقیقت نیست ، سرزمین نوبی از آغاز سلسله هجدهم صورت مصری بخود گرفته بود و از زمان‌سلطنت‌توتموزیس‌دوم و شایدپیش‌از آن‌بصورت پاره‌ای ازمستعمرات جدید اداره میشد و همه امور آن در دست کارمند عـالیرتبه‌ای « فرماندار ممالك جنوب » بود که عنوان‌افتخاری «پسرپادشاهی» را داشت وبعدها این‌عنوان به« پسر پادشاهی کوش » تبدیل گردید ، اهمیت این مأموریت و وظایفی که بعهده این‌مأمور بود در فصول بعد مطالعه خواهد شد .

۱—Napata ۲—Kara

اردو کشی‌های نوبی گرچه کمال ضرورت را داشته‌اند هرگز هدف اساسی پادشاهان سلسله هجدهم نبوده و بیشتر هم این پادشاهان مصروف تمشیت امور شرق میشده و از روی اسناد هیروگلیفی که از تل‌العمارنه و بغاز کوی بدست آمده سیاست آسیائی امپراطوری جدید بخوبی آشکار است. گرچه فقط قسمتی از زندگی سیاسی این دوره در دست است با اینحال میتوان با مطالعهٔ آن نکات عمدهٔ سیاست خارجی امپراطوری جدید را دریافت و دانست که روابط بین ملل شرق تا چه حد اهمیت داشته‌است، مملکت مصر درطی این مدت طولانی که پنج قرن بطول انجامیده باسه دشمن اصلی روبرو شده و آنها عبارت بودند از میتانی‌ها، هیتی‌ها و اقوام دریائی، درفاصله این محاربات ناچار دوره‌های صلح برقرار بوده و همین عوامل یعنی دوره‌های جنگ و صلح، تقسیمات طبیعی تاریخی است که مطالعه خواهد شد:

مصر و سیاست جهانگیری

(۱۵۸۰ - ۱۳۸۰)

الف - خاورنزدیك درقرن شانزدهم

قبل‌از شروع بتاریخ سیاست آسیائی مصر، باید بوضع وموقع ملل آسیای شرقی که بین مدیترانه و دجله ساکن بودند و با مصر روابطی داشتند توجهی کرد.

هنگامی که هیکسس‌ها بر مصر سلطنت میکردند حوادث بزرگی در آسیا روی داد که متأسفانه جزئیات آن معلوم نیست ولی درهمین‌دوره، انحطاط هیتی‌ها و آسوری‌ها و بابلی‌ها صورت گرفته دولت نیرومندی بنام میتانی ظهور کرد.

میتانی‌ها ابتدا در سرزمینی که مصریان آنرا ناهارینا (۱) میخواندند وتقریباً میان ارونت (۲) و خابور (۳) گسترده‌شده‌بود مسکن‌داشتند واز جنگجویان آریائی بودند، نفوذآنها بدون شك در جنوب غربی تا کنعان و در مشرق تا آسور جریان داشت و اسامی آریائی خالص که دراین نواحی پیدا شده مطمئناً بوسیلهٔ آنها رواج یافته‌بود، این امپراطوری آریائی از متنفذترین کشورهای آسیائی درآغاز زمامداری سلسله هجدهم بود منتهی چون اساس و بنیان استواری نداشت در اواخر سلسله

---

۱ - Naharina .　　۲ - Oronte .
۳ - Khabour .

هجدهم رو بانحطاط گذاشت .

دولت مزبور که در نتیجه محاربات توتموزیس سوم ضعیف شده بود در برابر دو متحد نیرومند یعنی هیتی‌ها و آسوریها که درهمین ایام مجدداً اعتبار و قدرتی بهم زده بودند تاب مقاومت نیاورد و از بین رفت .

دولت بابیلون در دورهٔ امپراطوری جدید معروفیت شایانی نداشت ولی بعدها کارهای مهمی انجام داد .

سرزمین سوریه و فلسطین بکشورهای کوچك و بزرگی تقسیم میشد کـه کنترل آنها دردست دولت میتانی یا مصر بود ، این کشورها عبارت بودند از: فنیقی (جاهی (۱)) که در طول ساحل و در مجاورت لبنان قرار داشت ، کنعان ، مابین دریا و اردن(۲) رتنوی(۳) علیا که شامل نواحی کوهستانی جنوب سوریه و شمال فلسطین بود ، رتنوی سفلی کـه تقریباً همان جلگه کنونی سوریه است کـه بطرف بین‌النهرین سرازیر میشود و بالاخره ناحیه بیابانی که بین القنطره و غزه قرار گرفته و اقوام صحرانشینی که مصریان آنهارا شازو(٤) می‌خواندند درآن سکنی داشتند .

مصریان همهٔ این کشورها یعنی فلسطین ، فنیقی ، سوریه و ناهارینا را باسم عمومی خارو(٥) میخواندند .

این بود وضع تقریبی آسیای مقدم که میدان عملیات نظامی در دورهٔ امپراطوری جدید قرار گرفت .

ب ـ آغاز سیاست جهانگیری

«۱۵۷۰؟ - ۱۵۰۰»

پیشتر گفته شد که آهموزیس پس از طرد هیکسس‌ها احتیاط را از دست نداده بمصر برگشت تا مجدداً نوبی را بتصرف آورد ، برای انجام این منظور او سه مرتبه بنوبی لشکر کشید وظاهراً بعد از آخرین آنها متوجه آسیا شد و اولین اقدامی که بعمل آورد درفنیقی بود ، این تصمیم هم برای تجدید نفوذ گذشته مصردر فنیقی و

---

۱ — Djahi . ۲ — Jourdain ۳ — Réténou .
٤ — Shasou ٥ — Kharou .

هم برای تأمین پایگاه دریائی که‌در جنگ‌های آسیائی مورد استفاده قرار گیرد گرفته شد .

تاریخ حقیقی جنگ فنیقی معلوم نیست ولی قطعاً در اواخر سلطنت او بوده چون افسری که این وقایع‌را بعنوان نخستین اقدامات نظامی خود شرح‌داده و آهمس پنخبت(۱) نام داشته در زمان سلطنت هاچپسوت درگذشته است (حدود ۱۵۰۰ و شاید دیرتر) بنابراین نمیتوان گفت که وی‌در زمان‌سلطنت اهموزیس، بسال ۱۵۵۸ در این جنگ شرکت کرده مگر آنکه بگوئیم این جنگ در اواخر سلطنت او صورت گرفته .

درطی‌این زدوخوردها آهمس‌پنخبت‌یك اسیراز دشمن گرفته و متأسفانه این تنها پیش‌آمدی است که بنظر وی قابل ذکر بوده باین ترتیب میتوان حدس زد که مصریان بآسانی نفوذ خودرا بر فنیقی‌ها تحمیل کرده‌اند .

از لشکر کشی آمنوفیس اول (؟ ۱۵۳۰ - ۱۵۵۷) بآسیا اطلاعی در دست نیست (۲) لیکن بسیار بعید بنظر میرسد که این پادشاه در مدت طولانی سلطنت خود اقدامات پدر را تعقیب نکرده باشد ، توتموزیس اول در کتیبه‌ای که بتاریخ سال دوم سلطنت اوست اعلام کرده که امپراطوری وی از تومبوس (نوبی علیا) تا فرات توسعه داشته واگر این مطلب قابل قبول باشد میتوان احتمال داد که اینهمه پیشرفت مربوط بیکسال‌زمامداری او نبوده بلکه در دورهٔ سلطنت‌آمنوفیس‌اول‌نیز پیشرفتهائی دراین‌حدود شده است ودرهرحال چون بطور کلی مدرکی‌دراین‌باب موجود نیست (از هیچیك از این دوپادشاه)ایجاداین امپراطوری‌رابااحتمال‌قویتری میتوان بدوره سلطنت طولانی آمنوفیس اول نسبت داد .

توتموزیس اول درمدت کوتاهی پس از اردو کشی بنوبی بآسیا روانه شد تا « درخارجه خودرا سرگرم کند » و پس ازعبوراز سرزمین رتنو به‌ناهارینا رسید و مشاهده کرد که شورشی درشرف ظهور بوده‌است، پادشاه بکشتاریاغیان‌پرداخت و عده زیادی از آنها رابقتل رسانید وظاهراً در همین موقع ستون سرحدی در کنار

۱ – Ahmès – Pennekhéber .

۲ ـ شایداو بلیبی لشکر کشیده باشد .

فرات برپا کرد و این همان ستونی است که پنجاه سال بعد نوهٔ او توتموزیس سوم آنرا بهمان حال مشاهده کرده است .

البته اطلاع از وضع این ممالك نسبت بمصر ، بعد از اردوکشی‌های مختلف بسیار جالب توجه میباشد ولی متاسفانه جز حدس و فرض در این باره کار دیگری مقدور نیست . تصور نمیرود که مصر مستعمرات آسیائی خودرا بنیروی نظامی تصرف کرده باشد، و فراعنه فقط بدریافت خراج سالانه که باعث ازدیاد عواید خزانه می‌شد اکتفا می کردند منتهی چون گاهی خراج‌ها مرتب نمی‌رسید قوائی بآنحدود اعزام می‌شد تا آن شهرستانها تعهدات خویش را بنحو مطلوب انجام دهند .

توتموزیس دوم که سلطنت کوتاهی داشت (۱۵۰۵- ؟ ۱۵۲۰) نیز مجبور شد سپاهی بآنحدود اعزام کند، این بار شورش صورت عمومی بخود گرفته و بمرزهای مصر نیز سرایت کرده بود پادشاه بسهولت بریاغیان مجاور یعنی قبایل شازو که در صحرای میان دریا و سینائی مسکن داشتند غالب شد و سپس اقدامات خودرا تانی‌یی (۱) واقع در ناهارینا ادامه داد ، جزئیات این اردوکشی متاسفانه در دست نمیباشد چون کتیبه مقبره آهمس پنخبت دراینجا شکستگی‌های زیادی دارد .

زدوخوردهائی که درطی مدت بیست سال (۱٤۸۳ ؟ ۱۵۰۵) باعث ضعف مصر شده بود نفوذ اورا درآسیا نیز دچار تزلزل کرد، ملکه هاچپسوت براثر حس جاه طلبی فوق العاده درداخله مصر گرفتاریهائی پیدا کرده و فرصت رسیدگی بامور مستعمرات آسیائی را نداشت و بعلاوه برای وی بسیار مشکل بود که شخصاً باقوای نظامی بآنحدود عزیمت کند ، بامرگ او وزمامداری توتموزیس سوم تغییراتی در جریان اوضاع بروز کرد .

ج - اوج سیاست جهانگیری

(۱٤۸۳-۱۳۸۰)

هنگامی که توتموزیس سوم زمام امور را بشخصه دردست گرفت وضع آسیا

۱—Niy .

بسیار خطرناك بود ومیتانی‌هااز بی‌اعتنائی‌هاچپ‌سوت استفاده کرده‌اتحادیه‌نیرومندی تشکیل دادند ، اگر پادشاهان اولیه سلسله هجدهم توانستند بآسانی شاهزادگان آسیائی‌رامغلوب کنند علت این‌بود که‌با دشمنان متفرق و پراکنده‌ای سروکارداشتند، خطر این‌نفاق و نتیجه‌ای که‌قدرت فوق‌العاده مصربرای استقلال ممالك‌آسیائی‌داشت باعث نزدیکی و اتحاد رؤسای عمده این ممالك گردید و پادشاه کادش (۱) در ایجاد این اتحادیه پیشقدم شدولی خوشبختی مصریها در این بود که‌توتموزیس‌سوم پادشاه مقتدری دربرابر دشمنان مصر محسوب می‌شد .

هنگامی که ملکه هاچپ‌سوت‌مرد رسماًبیست ودوسال از آغاز زمامداری توتموزیس می گذشت منتهی وی دراین مدت تحت مراقبت ملکه بسرمیبرد و برای نشان دادن ارزش خودزمینه مساعدی نداشت ولی‌بمحض آنکه اختیار امور بدست او افتاد نیروئی بآسیا فرستاد واین اولین اردوکشی او باسیا(از هفده اردوکشی) محسوب‌میشود، شرح این محاربات بردیوار دهلیزی که مقدس‌ترین نقاط‌کارناك را احاطه میکند نقل شده و فقط از نخستین اردوکشی بتفصیل گفتگو می‌شود و از لحظه‌ای که توتموزیس سوم مصررا ترک گفته تاتصرف مجیدو (۲) یعنی‌تا پایان جنگ باهمه جزئیات ذکر شده است . از شانزده اردوکشی‌دیگر پاره‌ای از آنها (دوم وسوم وشانزدهم) بصورت تفتیش ورسیدگی بامور بوده، شرح بعضی از آنها بدست نیامده (چهارم‌ویازدهم‌ودوازهم) بچندتای آنها (پانزدهم وشانزدهم) بیهوده عنوان اردوکشی داده‌اند چون آنهافقط فهرستی از خراجهامیباشند وسه‌اردوکشی دیگر صورت تنبیهی داشته‌اند وباین ترتیب پنج سفرجنگی توتموزیس سوم دارای اهمیت شایانی بوده و بمنظور جهانگیری وبامراعات فنون جنگی انجام‌شده‌اند .

هدف‌پادشاه دراین محاربات‌وصول بفرات‌ودرهم‌شکستن‌قدرت‌میتانی‌ها بوده، میتانی‌هاخودرسماًدرجریان هشتمین‌جنگ‌وارد کارزارشدند ولی مسلماًروح مقاومت وعصیان را همیشه‌آنهادرملل‌آسیائی‌می دمیدند. پس‌از پادشاه کادش که اتحادیه اول را

۱ – Kadesh . ۲ – Megiddo .

تشکیل داد پادشاه میتانی سهم بزرگی در این تشکیلات داشت و همو بود که سر کشی و یاغیگری را چنانکه در سالنامهٔ توتموزیس مذکور است در مردم تلقین می کرد، در واقع جنگهای توتموزیس سوم بصورت جنگ تن بتن بین او و پادشاه میتانی در آمده و عاقبت پس از طی مراحل ذیل پادشاه مصر بمقصود رسید :

تصرف رتنو (جنگ اول) .

تصرف سرزمین جاهی (جنگ پنجم) .

غلبه بر کادش (جنگ ششم) .

ایجاد پایگاههای دریائی در ساحل فنیقی (جنگ هفتم) .

تصرف ناهارینا ـ میتانی (جنگ هشتم) .

اینك شرح این جنگها بترتیب وقوع .

جنگ اول ـ سال ۲۳ـ ۲۲ (۱۴۸۴ ـ ۱۴۸۳)

پادشاه روز دوم از ماه چهارم زمستان و سال بیست ودوم سلطنت خود از شهر تل (تارو) (۱) حرکت کرد و در ظرف نه روز سپاهیان خود را بیش از دویست کیلومتر درصحرا پیش برد و بشهر غزه رسید . علت این راه پیمائی سریع چنانکه در سالنامه‌ها مذکور است این بود که شورشی در آسیا بروز کرد ولی حقیقت مطلب اینست که اتحاد ملل آسیائی مصر را بوحشت انداخت منتهی چون مصریان میخواستند وانمود کنند که سوریه و فلسطین از زمان توتموزیس اول متعلق بآنهاست عنوان شورش و یاغیگری بر آنها گذاشتند و از اتحاد و استقلال طلبی آنها سخنی بمیان نیاوردند .

سپاهیان چهار روز در غزه استراحت کردند و سپس بطرف یهم (۲) روانه شده بعد از یازده روز راه پیمائی، یعنی شانزدهمین روز ماه اول تابستان ، بآن شهر رسیدند ، تا آنجا ظاهراً مصریان بمانعی برنخوردند و متحدین ترجیح می دادند که قوای خود را مجتمع کرده پادشاه مصر را دریك جنگ شکست بدهند ، توتموزیس سوم چون خود را نزدیك دشمن دید افسران سپاه را گرد آورده شورای نظامی

۱—Tel (Tarov)   ۲ — Yehem

تشکیل‌داد ، موضوع، وصول بجلگهٔ مجیدو بود چون قوای دشمن شامل دستجات مختلف متعلق به‌سیصدو سی تن از سر کردگان سوریه و فلسطین در آن ناحیه جمع شده بودند ، از یهم به‌جلگه‌مجیدو سه راه بود ،راه اول مستقیم ولی مشکل چون ازمعبر تنگی می گذشت ، دوراه‌دیگر خیلی‌طولانی تر ولی آسانتر که‌یکی از آنها از طرف شمال و دیگری از جنوب بجلگه مجیدو منتهی می‌شدند . پادشاه با وجود مخالفت ستاد خود تصمیم گرفت ازراه‌اول قوای خودراهدایت کند معبر بقدری تنگ بود که دواسب نمیتوانستند باهم از آن بگذرند . البته این اقدام متهورانه‌ای بود چون در صورتی که پادشاه مورد حمله‌قرار می گرفت نمیتوانست ازهمه قوای خوداستفاده کند، خوشبختانه‌بخت بااویاری کرد وطلایه‌سپاه بدون حادثه‌سوئی از معبر گذشته در دره کینا(۱) منتظر بقیه‌نظامیان که‌در حال‌عبور ازمعبر بودندشد ، تجمع قوی بعدازظهر روز بیستم‌صورت‌پذیرفت و پادشاه تصمیم گرفت روز بعد واردجنگ‌شود ،نظامیان مصری بصورت‌نیم‌دایره‌در اطراف‌مجیدو آماده بودندواز سپیده‌صبح‌روزموعود بجنگ پرداختند دراین جنگ متحدین شکست سختی‌خوردند و بحال بی‌نظمی از صحنه‌نبرد گریخته‌بشهر مستحکم مجیدوپناهنده‌شدند ، برای مصریان تصرف شهر بسیار آسان بودمنتهی آنها بتصرف غنائم فراوانی که‌درمیدان جنگ‌مانده بود مشغول شدندو چون بمقابل مجیدو رسیدند شهر مسدود وساکنین آماده دفاع بودند ، پادشاه‌فرمان داد تانظامیان دورادور خندق شهر گردآیند وشهر را بمحاصره درآورند،درظرف مدتی که متأسفانه‌معلوم نیست شهر تسلیم شد وباستثنای شاهزاده کادش که‌فرار کرد بقیه سر کردگان متحدین دستگیرشدند ، پادشاه پس از تصرف مجیدو راه خود را بطرف شمال ادامه دادو بدون‌زحمت‌زیاد تمام مملکت‌را تا ارتفاعات تیر تصرف کرد در سالنامه‌ها بتصرف سه شهر ینوآم (۲) ، نوژس(۳) و هرنکارو (٤) که شاید تنها نقاطی بودند که ازخود مقاومتی نشان میدادند اشاره‌شده .پادشاه‌پس از این باجلال فراوان‌وغنائم بیشمار بمصر بازگشت .

۱—Kina . ۲—Yénoam ۳—Nougès .
٤—Hérenkarou .

نخستین وقفه . سال ۳۴ تا ۳۶ (۱۴۸۰ - ۱۴۸۲)

درمدت سه‌سال پادشاه بتنظیم سازمان نواحی متصرفی پرداخت و بلافاصله پس از ختم آتش جنگ درهمان سال اول که مصادف بافصل درو بود عده‌ای را مأمور مراقبت خرمن کردو باین مناسبت جلگه ثروتمند رتنو بچند ناحیه تقسیم گردید تا عمل بر داشت آسان‌تر صورت گیرد .

پادشاه همه ساله، حتی در مواقعی که قصد جنگ نداشت خودرا ملزم میدانست مدتی در آسیا اقامت کند تا باین ترتیب بتواند شخصاً مراقب در یافت مالیاتها باشد و مخصوصاً باحضور خوداز زمینه‌سازی‌هائی که ممکن بود برای ایجاد شورشی بشود جلو گیری نماید .

توتموزیس در اردو کشی سوم خودنمونه‌هائی از نوع حیوانات و نباتات سوریه بمصر آورد و آنها رادر کارناك ضمن نقوشی که به «باغ طبیعی کارناك» معروف شده بمصریان نشان داده .

توسعهٔ پیروزی. سالهای ۲۹ تا ۳۴ (۱۴۷۴ - ۱۴۷۶)

قبل از وصول به ناهارینا دشمن معتبری وجود داشت که‌ازمیان برداشتن او لازم بود ، وی یعنی شاهزاده کادش کسی بود که اولین اتحادیه را علیه توتموزیس تشکیل داده و از مجیدو در سال ۱٤۸۳ گریخته بود ، پادشاه میدانست که ادامه کشور گشائی در صورتی مقدور است که پایگاههای دریائی در فنیقی بدست آورد چون مسافرت به سوریه از راه دریا آسانتر و کم خرج‌تر و کوتاه تر بود بعلاوه حمل غنائم فراوانی که همه ساله از آسیا بدست می‌آمد از راه دریا خیلی سهلتر انجام می‌گرفت بنابراین توتموزیس در جریان پنجمین اردو کشی خودمتوجه کشور جاهی شد ، در سالنامه‌هابتصرف دو شهر موسوم به اوارتت(۱) که‌محل حقیقی آن معلوم نیست و آرواد (۲) که‌درداخلهٔ مملکت ولی نزدیك ساحل قرار داشت اشاره شده ، شهراوارتت از طرف شاهزادهٔ

۱ — Ouartet . ۲ — Arvad .

تونیپ ۱ (شهر مستحکم سوریه واقع در نزدیکی ارنت) متحد کادش و ناهارینا دفاع میشد در این محاربه پادشاه مطمئناً بندری را بتصرف در آورده چون اردو کشی بعد از راه دریا انجام گرفت، دراین باب نیز درسالنامه‌ها اشاره‌ای دیده نمیشود.

سربازان توتموزیس سوم که در آن موقع در حاصلخیزترین و مطبوعترین نقاط سوریه بودند ظاهراً از تنوع محصولات این سر زمین پر نعمت دچار شگفتی شدند وهمانطور که بعدها سپاهیان آنیبال در کاپو (۱) رفتار کردند آنها نیز از لذت یك زندگی ساده و آسان بر خوردار گردیدند، باغها پراز میوه بود و از دستگاههای فشار انگور شراب مطبوعی تهیه می‌شد، مزارع از خوشه‌های طلائی رنگ که دانه‌های آن ها متعددتر از ریگ‌های ساحل بود پوشیده شده بود، هرروز عید تازه‌ای محسوب میشد و وقت آنها بخوردن و روغن مالیدن ببدن و مستی و مخموری میگذشت لیکن این روزهای خوش پایان پذیرفت و پادشاه باغنائم بیشمار بمصر باز گشت.

سال بعد پادشاه از راه دریا به سیمیرا (۲) که نزدیکترین بندر به کادش بود پیاده شد، درمتن سالنامه‌ها از این سفر طولانی که توتموزیس و سپاهیان او از راه دریا بارنت کرده‌اند ذکری نمی‌شود، ظاهراً مصریان بمقاومت سختی برنخوردند (۳) و کادش بتصرف آنها در آمد واراضی مفتوحه باخاك برابر شد و در همین اثنا شورشی در آرواد بروز کرد و پادشاه درمراجعت آن شورش را خوابانید. این مرتبه توتموزیس پسر سر کردگان سوریه را باخود بمصر برد و بمحض آنکه یکی از گروگانها ازمیان میرفت پسر او بمصر احضار می‌شد و باداب مصری پرورش می‌یافت تادرمراجعت آداب ونفوذ مصری را درسرزمین خویش انتشار دهد، این طریقه بعدها مورد استفاده رومیها قرار گرفت.

در جریان جنگ بعد، توتموزیس سوم پس‌از تصرف بندر اولازا (٤) از راه دریا بطرف شمال رفت وهمه بنادر فنیقی اطاعت اورا گردن نهادند، این بنادر بنظر

۱—Capoue . ۲—Simyra .

۳ ـ شاید محاربات سنجار (قلعه السنجار کنار ارنت) وتیخزی که آمنمهب در شرح حال خود بآن اشاره کرده مربوط بهمین اردو کشی باشد.

٤—Oullaza .

پادشاه برای تسهیل روابط دریائی میان‌مصر و آسیا بسیار مفید‌بودند بعلاوه‌درطول راه از آنها بعنوان انبار برای نگاهداری موقت مالیاتهائی کـه بمصر میفرستادند استفاده می‌شد .

اوج پیروزی . سال ۳۳ (۱۴۷۳)

درطی‌این‌اردو کشی، توتموزیس‌سوم بفرات که هدف اصلـی او بود رسید ، دراین سفر پادشاه جاده نظامی و قدیم غزه را انتخاب کـرد و در ضمن‌راه یاغیان‌مملکت نقب(۱) واقع درجنوب فلسطین را بجای خودنشانده بطرف بیبلوس رفت . دراین‌شهر بفرمان‌وی‌قایقهای‌محکمی‌از چوب‌سدرساختندو آنهارا باارابه‌هائی که‌بوسیله گاو کشیده‌می‌شدبه‌مملکت ناهارینا‌بردند، پس‌از چندزدوخوردمختصرجنگ مهمی درمغرب‌حلب ، درمملکت اوان (۲) در گرفت ، پادشاه دشمن را بعقب راند و واردسرزمین کارخمیش (۳) شد، دراینجا جنگ‌بزرگی رخ داد که‌بنفع پادشاه‌مصر پایان یافت وشاید براثر همین فتح توتموزیس سوم‌توانست خود را بفرات برساند . دشمن بآنطرف رودخانه گریخت وتوتموزیس بدون اتلاف وقت قایقهائی را که از بیبلوس همراه داشت بآب انداخت وسپاهیان‌خودرا باین وسیله بساحل شرقی فرات فرستاده دشمن راتا کوهستانهای‌میتانی تعقیب کرد. درمراجعت ازاین جنگ‌بدستور اودرساحل غربی فرات ستون مرزی ، درجوار ستونی که سابقاً توتموزیس‌اول‌نصب کرده بود ، بر پاشد . ازاین عمل چنین بر میآید که پادشاه نمیخواست در آنطرف فرات متصرفاتی داشته باشد واین رودخانه بنظر اوحدشرقی‌مصر بزرگ بود . پس ازاین فتح پادشاه بطرف جنوب حرکت کرد وبه‌نی‌یی رفت و شاید در همین ناحیه شکار فیل ، که شرح آن‌درلوحه‌ناپاتا وشرح حال امنم هب‌مذکوراست ، بوسیله‌او انجام گرفته ، درمحلی که معمولا فیلها برای‌آشامیدن آب می‌آمدند پادشاه یك‌گله که‌از یکصدوبیست فیل تشکیل می‌شدمشاهده کرد ، پادشاه شجاعت زیادی‌ازخود

۱ – Négeb .　　۲ – Ouân .

۳ – Carchémish .

نشان داد ولی پیش آمد بدی برای او شد و او مورد حمله فیلی قرار گرفت لیکن بر اثر خونسردی خود او و تهور یکی از افسران بنام آمنم‌هب از مرگ نجات یافت .

در پایان این شرح ، فهرستی از مالیاتهائی که در آن سال توتموزیس در یافت داشته ، نقل شده است نکته جالب توجه اینست که این مالیاتها را نه فقط ممالك مغلوبه (ناهارینا ، بنادر فنیقی ، نوبی) بلکه ممالك آسیائی مجاور میتانی (آسور ، بابل ، هاتی) و حتی کشور دور افتاده پونت که از قدرت توتموزیس سوم بوحشت افتاده بودند می‌پرداختند .

آخرین مقاومت . سال ۴۴ تا ۴۲ (۱۴۷۳ - ۱۴۶۴)

پس از این توتموزیس سوم مالك امپراطوای وسیعی بود ولی بخوبی میتوان دریافت که تسلط او بر آسیا بآسانی و بدون مخالفت دشمنان دوام نمی‌کرد ، درمدت نه سال پادشاه مجبور بود هر ساله بآسیا برود تا شورشی را خاموش کند یا از بروز طغیانی جلوگیری بعمل آورد و شاید ناهارینا باستثنای یك واقعه (طغیان شازو) کانون مقاومت محسوب می‌شد .

در سال بعد از پیروزی فرات (۱٤۷۲) در مملکت جاهی شورشی بر پاشد و شهرستان نوژس سر بمخالفت برداشت ، رفع این غائله تفریحی برای توتموزیس سوم بود و بهانه‌ای بدست او افتاد تا غنائم زیادی بچنگ آورد ، در همین سال جزیره قبرس نیز که باسواحل فنیقی فاصله زیادی نداشت از ترس پادشاه مصر مقداری مس و سرب و سنگهای لاجوردی و عاج و چوب بعنوان خراج تقدیم کرد .

سال بعد (۱٤۷۱) پادشاه میتانی اتحادیهٔ جدیدی تشکیل داد . توتموزیس سوم بدون تأخیر بآنحدود روانه شد و در آرینا (۱) واقع در ناحیه حلب (۲) جنگی بین طرفین در گرفت، دراین جنگ نیز فتح نصیب پادشاه مصر بود وغنائم سرشاری عاید وی گردید .

---

۱ – Arina.

۲ ـ شاید جنگ تیغزی که آمنم‌هب در شرح حال خود ذکر کرده درطی دهمین اردو کشی توتموزیس صورت گرفته باشد .

روابط بین دوطرف درسالهای ۱٤۷۰ و ۱٤٦۹ معلوم نیست چون شرح وقایعی که دراین دوسال رخداده مفقود شده ، در سال ۱٤٦۸ درسرزمین نوژس و در سال ۱٤٦۷ بین بدویان شازو شورشی ظهور کرد ولی درسالنامه‌ها برای این دوسال ودوسال بعد فقط دریافت خراجهائی ذکرشده، جزیره قبرس هم همه ساله مقداری مس بعنوان خراج فرستاده ، پادشاه هیتی‌ها هم با تقدیم هدایائی درصدد ایجاد روابط دوستانه بامصر بوده وتا آراپا کیتس(۱) یکی ازشهرستانهای آسوری، مملکتی نبود که بهترین محصولات خودرا بعنوان هدیه برای فاتح بزرگ مصر نفرستد .

پادشاه میتانی وشاهزادگان کادش وتونیپ آخرین اتحادیه را در سال ۱٤٦۷ تشکیل دادند ، پادشاه مصر ازراه دریا به سیمیرا (؟) رفت و بندر آرکاتو (۲) واقع در ساحل فنیقی‌را تصرف کرده مستقیماً بجانب تونیپ رهسپار گردید ، تونیپ یکی ازمواضع مستحکم سوریه بود که مکان واقعی او هنوز تعیین نشده ولی ظاهراً با کادش و ارنت فاصله زیادی نداشته است ، و چنانکه پیشتر گفتیم یکی‌ازشاهزادگان این شهر ، دفاع او ارنت واقع در فنیقی را در اردوکشی پنجم بعهده داشت . در سالنامه‌ها جزئیات تصرف تونیپ ضبط نشده ، راجع بمحاصره کادش که کمی پس از تصرف تونیپ صورت گرفت مطالبی درشرح حال آمنم‌هب دیده میشود ،مدافعین کادش برای نجات‌ازمحاصره بجنگ بزرگی اقدام کردند ، شاهزاده کادش برای ایجاد بی‌نظمی درسواره نظام وارابه‌های مصری مادیانی را درمیان آنها رها میکند ولی آمنم‌هب که متوجه‌خطر شده بود از ارابه خود پائین آمده پیاده مادیان را تعقیب و شکم او را باشمشیر پاره کرد چون این حیله کاری انجام نداد دشمن به کادش عقب نشست و محاصره شروع شد و بفرمان پادشاه سوراخی در دیوار حصار ایجاد گردید ، در این‌جا نیز آمنم هب بادعای خود نخستین فردی بود که وارد قلعه محصور شد .

۱- Arrapachitès .

۲- Arkatou .

د ـ برتری بلامنازع مصر در شرق نزدیک
(۱۳۸۰-۱٤٦۳)

۱ ـ پایان سلطنت توتموزیس سوم (۱۴۵۰ ـ ۱۴۶۳)

پس از تصرف کادش، در مقابل قدرت توتموزیس سوم دیگر منازعی وجود نداشت و شهرت قابل ملاحظه‌ای تحصیل کرده بود. از طرف شهرستانهای آسیائی خراج مرتب میرسید، ممالك مجاور بابیلون، آسور، میتانی وختا (۱) برای جلب محبت او اغلب هدایائی می‌فرستادند، جزایر اژه درطول زمامداری امپراطوری جدید روابط خوبی با مصر داشتند واز حفریاتی که در مصر و کرت بعمل آمده معلوم میشود ارتباط و مبادلهٔ دائم بین دو کشور برقرار بوده، چنین تصور میرود که گاهی از طرف توتموزیس سوم هیئتهائی بعنوان سفارت بجزایر دریای اژه اعزام می‌شدند تاهم جلال و قدرت پادشاهان مصر رابمردم آنجا نشان‌دهند وهم خراجهای معمول‌را وصول کنند، یکی ازسرداران مصری بنام توتی‌یی (۲) که دراین جزایر مأموریت داشت یك جام طلائی بعنوان پاداش از پادشاه گرفت «چون درمراجعت از مأموریت خود صندوقهای اعلیحضرت راازسنگهای لاجوردی و نقره و طلا پر کرده بود»، از طرف جنوب نفوذ مصر تااراضی ماوراء آبشار چهارم توسعه داشت و اگر در پنجاهمین سال سلطنت خود (۱٤٥٤) پادشاه مجبور شد قوائی برای سرکوبی یاغیان سیاه پوست بفرستد برای این نبود که جداً قدرت وی مورد تهدید قرار گرفت بلکه جسارت عده‌ای از مردم نوبی باعث این اردو کشی شد. توتموزیس سوم پس از پنجاه و چهار سال سلطنت درسال ۱٤٥۰ در گذشت و دورهٔ زمامداری او بدون تردید از ادوار باشکوه تاریخ مصر محسوب میشود.

۲ ـ سلطنت آمنوفیس دوم (۱۴۵۰ ـ ۱۴۲۵ ؟)

تغییر سلطنت بطور قطع روزنهٔ امیدی درقلب شاهزادگان آسیائی گشود و آنها را بانقلابی علیه مصر واداشت ودرسال دوم زمامداری او

---

1 — Khéta

درشمال فلسطین و جنوب سوریه انقلابی رخ داد ، پادشاه جدید که مرد مقتدری بود بلافاصله بآسیا رفت ولی معلوم نیست که این سفر از راه دریا انجام گرفته باشد چون درستونی که بافتخار این فتح در کارناك برپاشده فقط از وقایع و عملیات جنگی صحبت شده است .

پس از ذکر القاب و عناوین شرح واقعه باین ترتیب شروع میشود : «اعلیحضرت درشهر شمش ادوم(۱) بود و در آنجا منتهای شجاعت را بخرج داد، اعلیحضرت شخصاً تن بتن جنگید. » دومین صحنه این عملیات درآنطرف ارونت واقع شد ، سپاه مصری که بوسیله گداری از رودخانه گذشته بود حمله شدید سواره نظام آسیائی را دفع کرد و بقدری خوب مقاومت کرد که دشمن مجبور بفرار شد، پس ازاین فتح آمنوفیس دوم بااسب به نی یی رفت ، همه مردم برای استقبال پادشاه بردیوارهای شهر جمع شده بودند ولی چون اینهمه شادمانی و اظهار مسرت مشکوك بنظر میرسد باید گفت که ظاهراً اهالی نی یی همه در اغتشاش دست داشتند منتهی برای تبرئه خود وجلب محبت پادشاه باین تظاهرات اقدام کرده بودند . بمحض اینکه پادشاه وارد نی یی شد شنید که ساخلوی مصری درشهر مجاور؛ ایکاتی (۲) مورد هجوم اهالی قرار گرفته بنابراین فوراً بآنجانب روانه شد و نظم را اعاده داد ، این نهضت یاغیگری که از سوریه بر خاسته بود بنواحی صحرا نیز سرایت کرد ودرآنجا نیز بعضی از قبایل بدوی علیه مصر قیام کردند لیکن یاغیان این حدودهم که دررأس آنها قبیله خاتی تانا(۳) قرار داشت بزودی مغلوب شدند وپادشاه پس ازاین اردو کشی باغنائم زیاد بمصر باز گشت. دراین موقع درهمه شهرستانهای مصری واقع درآسیا ارامش وامنیت حکمفرما بود . پادشاه در مراجعت از آسیا هفت تن از شاهزادگان سوریه راکه در ناحیهٔ تیخزی دستگیر شده بودند باخود بمصر برد وآنها رادر تب برای آمون قربانی کرد .شش تن از آنها درمقابل دیوارهای شهر بدار آویخته شدند ونفر هفتم را در ناپاتا بدار آویختند ، باین وسیله اتباع سودانی پادشاه نیز از میزان قدرت و شوکت پادشاه

۱ — Shémesh_édom ۲ — Ikati . ۳ — Khatitana.

خویش آگاه شدند .

اردو کشی های آمنوفیس دوم بآسیا تأثیر فوق العاده‌ای در ممالك مجاور مستعمرات مصر داشت چنانکه سر کردگان اقوام میتانی باهدایائی که بپشت حمل میکردند بمصر آمده از فرعون تمنای ادامه حیات می‌نمودند . تحمل اینهمه توهین و تحقیر شاید تنها بعلت ترس از قوای مصری نبوده بلکه چون در همین موقع قدرت هیتی‌ها رو بفزونی بود میتانی‌ها ظاهراً ترجیح می‌دادند که بامصر، همسایه مقتدر خویش بسازند و بکمك آنها حملات احتمالی هیتی‌ها را دفع کنند، شاید عهدنامهٔ اتحادی هم ازهمین زمان بین دو کشور بامضا رسیده باشد .درهرحال دورهٔ سلطنت آمنوفیس دوم باصلح خاتمه یافت .

۴ـ سلطنت توتموزیس چهارم (۱۴۰۵ـ (؟ ۱۴۲۵)

در اینکه واقعاً تغییر سلطنت بهانه طغیانهائی در آسیا شده باشد تردید است ، خود پادشاه بیك اردو کشی که بآسیا کرده اشارات مبهمی میکند واز «نخستین پیروزی که در آسیا» نصیب او و چندتن ازعمال وی شده سخن میراند ، تنها سند معتبری که دراین باره موجوداست لوحه‌ای است که در تب از معبد مخصوص مقبره پادشاه بدست آمده ودر آن صحبت از قلعه‌ای است که توتموزیس چهارم بوسیله عده‌ای ازمردم سوریه، که درناحیه ژزر (۱) دستگیرشده‌اند ساخته ، ولی درواقع این «اردو کشی» سفر تفتیشی بوده که درجریان آن توتموزیس چهارم بعضی شورشهای کوچك را در آن حدود خوابانده ، ازاین مسافرت، پادشاه عده‌ای اسیر از سوریه بمصر برد. مردم سوریه درمعماری و بنائی مهارت کامل داشتند وهنر آنها درتمام دورهٔ امپراطوری جدید مورد توجه فراعنه مصر بودو بهمین مناسبت بعید نیست که توتموزیس چهارم اسرای سوریه را بساختن یك قلعه وادار کرده باشد .

واقعهٔ مهم سلطنت توتموزیس چهارم اتحاد بامیتانی‌ها است، پیشتر گفته شد که شایداین اتحاد درزمان آمنوفیس دوم بامضا رسیده باشد ولی درهرحال دراین موقع

۱—Gezer .

بصورت جدی و ثابتی در آمد. بموجب مکاتیب تل‌العمارنه، توتموزیس چهارم شش مرتبه نمایندگانی بدربار ارتاتاما (۱) پادشاه میتانی فرستادواز اودرخواست ازدواج بایکی از دخترانش را کردولی آرتاتاما باآنکه‌ازاین اقدام پادشاه مصر بسیارراضی بنظر میرسید کاررا بتأخیرمی‌انداخت تاعاقبت در مرتبه هفتم که پادشاه مصر اصرار بیشتری بخرج داده وشایدهدایای گرانبهاتری نیز تقدیم داشته بود وی باین‌امررضا داد ویکی ازدختران خودرا که‌فقط بانام مصری خود، موتمویا (۲) شناخته شده برای توتموزیس فرستاد، این وصلت مخصوصاً ازاین لحاظ دارای اهمیت است که موتمویا مادر آمنوفیس سوم شد و برای نخستین بار بوسیله‌او خون آریائی درعروق یك فرعون وارد گردید و براثراین وصلت اتحاد تدافعی بین دو کشور دائر گردیدتا بتوانند باکمك‌یکدیگرعلیه قدرت‌روزافزون هیتی‌ها بمبارزه بپردازند.

۴ـ آغاز سلطنت آمنوفیس سوم (۱۴۰۵ ـ ۱۳۸۰)

هنگامی که آمنوفیس سوم بتخت نشست هیچکس پیش بینی نمی کرد که‌امپراطوری مصردرظرف مدتی کمتر از نیم قرن ازمیان خواهدرفت ـ در این زمان فرمان پادشاه ازکارا تا فرات مورد قبول میلیونها مردم، که‌نژاد و زبانهای مختلف‌داشتند، بود وممالك‌دیگر در حال اتحاد بامصر بسر میبردند و بنظر نمیرسید که‌هیچیك از آنها داعیه برتری برمصرداشته باشند. دره نیل از بناهای عظیم ومجللی پوشیده شده وهنرهرگز بـاین‌پایه‌از کمال نرسیده بود، دقت وظرافتی که‌در تهیه‌آثار هنری این‌دوره بکار میرفت معرف سلیقه وتوجه‌اجتماعی‌است که ببلندترین مقام تمدن رسیده باشد، سیل غنائم وثروت‌بخزانهٔ عمومی جاری بود و ازآنجا میان کسانی که‌خدماتی‌انجام می‌دادند تقسیم می‌شد وباین ترتیب کسی نبود که‌دردوام‌عظمت وبقای‌نیکبختی مصر تردیدی بخود راه‌بدهد ولی باتمام این احوال ایام رفاه وسعادت بسرعت‌سپری می‌شد ودوران انحطاط‌فرامیرسید.

علل‌این سقوط‌سریع، گوناگون‌ومتعددو مقصر اصلی بدون‌شك‌شخص‌پادشاه بود،

---

۱ — Artatâma .　　۲ — Moutemouia .

آمنوفیس سوم جنگ را دوست نمیداشت فقط در جوانی درجنگهای نوبی شرکت کردو شورشهای کوچك محلی را خوابانید، این پیروزیهای نظامی ظاهراً او را کفایت می کرد چون پس از این هرگز بعملیات جنگی دست نزد، وی مدتی بشکار مشغول شد وهرسال شرح این سر گرمی را برروی تعدادی جعل نقش می کرد ولی ازسال دهم سلطنت ظاهراً چون این تفریح بنظر وی دشوار مینمود این کار را نیز ترك گفت واز آن پس بخوشگذرانی ولهوولعب پرداخت ، آمنوفیس سوم زنی داشت که ظاهراً آسیائی و بنام تی یی بود لیکن چندی بعد یکی از دختران سوتارنا (۱) پادشاه میتانی را خواستگاری کردو باین ترتیب دختراو موسوم به کیلو گپا(۲) را بزنی گرفت، براثر این وصلت روابط میان دو کشور محکمتر شد ودراواخر عمر، آمنوفیس که بسیار سالخورده بود زن دیگری از پادشاه میتانی خواست و توس راتا (۳) پسرو جانشین سوتارنا شاهزاده خانم جوانی را بنام تادو گپا(٤) نزد وی فرستاد ، پادشاه ظاهراً قبل از عروسی در گذشت واین شاهزاده خانم در هر حال همسر آمنوفیس چهارم شد و شاید همین شاهزاده خانم است که در تل العمارنه با نام نفر تی تی زمام امور را بدست گرفته .

آمنوفیس سوم زنی هم از خانواده پادشاه بابیلون گرفت و احتمال دارد که شاهزاده خانمهای خارجی دیگری هم بهمین عنوان دردربار مصر وجود داشته اند ، این روش بهترین وسیله برای عقد اتحادو ایجادروابطدوستانه با ممالك خارجی بود منتهی آمنوفیس سوم نتوانست ازاین روابط استفاده لازم بنماید .

درهمین احوال وقایع ناگواری درشمال امپراطوری درشرف تکوین بود ، اگر پادشاه گاهی مسافرتهای تفتیشی رادر آسیا انجام می داد بدون تردید بهترین نتیجه اخلاقی را ازاین ملاقاتها می گرفت ولی وی باطمینان و فاداری تیولداران تابع خود بکلی ازاین کاردست کشید، این تیولداران ازاولاد شاهزادگانی بودند که توتموزیس سوم باخود به تب آورده و آنهارا باآداب مصری پرورش داده بود البته ازاین اقدام نتیجه مطلوب نیز عاید شدو بوسیله آنان نفوذ مصر در سراسر مستعمرات جریان یافت منتهی پادشاه

۱—Soutarna .　۲—Kiloughépa .　۳—Tousratta .
٤—Tadoughépa

مصر نمیتوانست تصور بکند که جاه طلبی و حب مقام ممکن است گاهی بر حس وفاداری غالب گردد. شاهزادگان آسیائی که دیگر پادشاه مصر را نمیدیدند وی را فراموش کرده و عده‌ای نیز حتی او را نمیشناختند و بهمین مناسبت متوجه آن شدند که خود را از قید اطاعت وی رهانیده خراج سالیانه را دیگر بمصر نفرستند، آمنوفیس سوم هم نتوانست عواقب و خیم این حالت روحی را درك و از آن جلوگیری نماید و همین خطا زیانهای جبران ناپذیری برای مصر ببار آورد. دراین جاپیش از شرح وقایع ببررسی اوضاع آسیا دراین عصر میپردازیم.

۵ ـ شرق نزدیك در سال ۱۳۸۰

خوشبختانه از روی وشته‌هائی که در تل العمارنه بدست آمده تقریباً میتوان بدقت وضع این قسمت از آسیارا روشن کرد، این نوشته‌ها بخط میخی بابلی بر روی صفحه‌های گلی نوشته شده و شامل مکاتبات رسمی آمنوفیس سوم و آمنوفیس چهارم باپادشاهان بابیلون و آسور و میتانی و ختا و همچنین شاهزادگان جزایر اژه و شهرستانهای مصری در آسیا میباشد، این اسناد اهمیت بسیار زیادی دارند چون حیات سیاسی دنیای مدیترانه را در آن عصر روشن و آشکار میسازند، عدم استفاده از تاریخ در این مکاتیب غالباً دشواریهائی برای محققین ایجاد کرده ولی چون وقایع بترتیب و واضح ذکر شده دانشمندان کمتر دچار اشتباه و خطا شده‌اند.

درهر حال وضع کشورهای مختلف شرق نزدیك در حدود سال ۱۳۸۰ بترتیبی است که دراینجا بآن اشاره میشود:

الف ـ میتانی

میتانی دراین زمان امپراطوری وسیعی را تشکیل می‌داد که فاقد وحدت اساسی و باتصرف اراضی دو کشور ختا و آسور ایجاد شده بود. دو کشور مزبور طبیعة درصدد انتقام از مملکتی که حق آنها را تصاحب کرده، بودند و بنابراین پادشاه میتانی چاره‌ای نداشت جز انکه از مصر در دفع غائله دشمنان خود کمك بخواهد.

روابط میان این دو امپراطوری بسیار دوستانه بود ولی پادشاه مصر خود را حامی پادشاه میتانی و برتراز اومی‌دانست و کوشش پادشاه‌میتانی‌دراینکه خودر امساوی وهم طرازاومعرفی کند نتیجه‌ای نداشت .

درسال ۱۳۸۰ میتانی‌ازبحران داخلی که ممکن بود عواقب خطرناکی برای مملکت داشته‌باشد رهائی یافت باینمعنی که پس‌از مرگ سوتارنا پسرارشدش، آرتا زومارا (۱) جانشین وی‌شدو لی کمی‌قبل‌ازتاجگذاری بدست یك‌شاهزادهٔ توخی (۲) وبتحریك هیتی‌هابقتل رسیدو شاهزادهٔ مزبور بعنوان نایب‌السلطنهٔ توس‌راتا ، برادر کوچك پادشاه مقتول ، زمام اموررابدست گرفت،درسال ۱۳۸۰ توس‌راتا که‌بحدرشد رسیده بود انتقام‌برادررا گرفته بتخت‌سلطنت نشست .

ب ـ آشور

آشور دراین زمان‌وضع عجیبی‌داشت چون از يك طرف‌تابع میتانی وازطرف‌دیگرشکاری برای پادشاه بابل‌محسوب‌می‌شدباین‌ترتیب بین دوخطر بزرگ قرار داشت وچنین‌بنظرمیرسید که‌براثر این‌وضع‌مجبور است‌همیشه درحال‌تابعیت بسر برد ولی تدبیرونیروی دوتن ازپادشاهان آن سرزمین ، یعنی اریبا آداد (۳) اول و آسوروبالیت (٤) اول باعث‌استقلال‌وی گردید . پادشاه‌اخیر(۱۳٤۱ ـ ۱۳۸۰) مخصوصاً بامهارت‌زیادی وارد مبارزه شد . گاهی‌ازپادشاه هیتی که‌درانهدام میتانی باوی همعقیده بوداستفاده‌می کردوزمانی(مواقعی که ختاقدرت‌زیادی‌بهم‌میزد) از پادشاه بابیلون‌وباین‌ترتیب‌خودرا ازقید تابعیت رهاساخته مملکت‌مستقل‌ومقتدری تشکیل داد . روابط این مملکت بامصر منحصر بارسال‌هدایائی شده بود .

ج ـ بابل

کشورقدیم کاسی‌دراین‌زمان‌دیگراهمیتی نداشت، پیشتر دیدیم که‌آمنوفیس سوم‌یکی‌ازشاهزاده خانمهای بابلی را بهمسری گرفته بود و پادشاه بابل باتکاء این‌وصلت مقدار زیادی طلااز فرعون تقاضامیکرد ومکاتبات‌دیپلماسی

---

۱ — Artasoumara . ۲ — Toukhi ۳ — Eribaadad I.
٤ — Assourouballit I.

بین‌دو کشور منحصر بهمین‌موضوع بود ، تنها مسئله‌ای که‌در این زمان بنظر پادشاه بابل اهمیت‌داشت این بود که آسور را از تبعیت میتانی خارج کرده‌و باطاعت‌دولت کاسی درآورد ولی اقدامات او در این‌راه بجائی نرسید .

د ـ جزایر اژه

در تمـام این مدت جزایر اژه خودرا از جریان سیاست دور نگاهداشتند ، روابط دوستانـه و بازرگانی که از قرنهای پیش میان این جزایر و مصر برقرار شده‌بود دراین‌زمان نیز ظاهراً ادامه‌داشت .

هـ ـ هیتی‌ها

پس از مدت طویلی که از هیتی‌ها خبری نبود مجدداً در جریان هشتمین اردو کشی تو تموزیس سوم فعالیت آنها در آسیای مقدم شروع میشود ، سابقاً گفته‌شد که‌این اقوام از ترس پیشرفت مصریها و برای جلب مساعدت فرعون مصر پیشکش‌هائی برای او فرستاد و این‌عمل را چندبار تکرار کرده بودند ، در این موقع یك‌قرن از آن پیش آمد میگذشت و اگر کشور ختـا دچار بحرانهای داخلی نشده بود بلاتردید بپیشرفتهای بزرگی تحت رهبری سلسله جدید خود نائل می‌آمد، بانی این سلسله توتالیجا (۱) دوم بود ، میان کشور ختا و میتانی که هریك نظارت اراضی بین ساحل دریا و فرات را مخصوص خویش میدانست و مرکز آن حلب بود زدوخوردهای سرحدی صورت گرفت واز همین وقایع بطور غیر مستقیم میتوان دانست که نظارت مصر بر سوریه شمالی خاتمه یافته و حدود امپراطوری که سابق در شمال کارخمیش قرار داشت بطور محسوسی بطرف جنوب متوجه شده بود .

زدو خورد هیتی‌ها و میتانی‌ها درزمان سلطنت هاتوزیل دوم (۲) و توتالیجا دوم صورت گرفت ودر زمان زمامداری توتالیجای دوم بحرانی در داخله مملکت روی‌داد که در سال ۱۳۸۰ بزمامداری سوپیلولیوما منجر گردید ، توتالیجا برادر ارشد این پادشاه بعلل نامعلومی بعنوان عدم لیاقت از حکومت خلع و بفرمان برادر بقتل رسید .

---

۱ — Touthalija II .   ۲ — Hattousil II .

نقل از کتاب «حوادث عمدهٔ تاریخ جهان» از ژاک پیرن
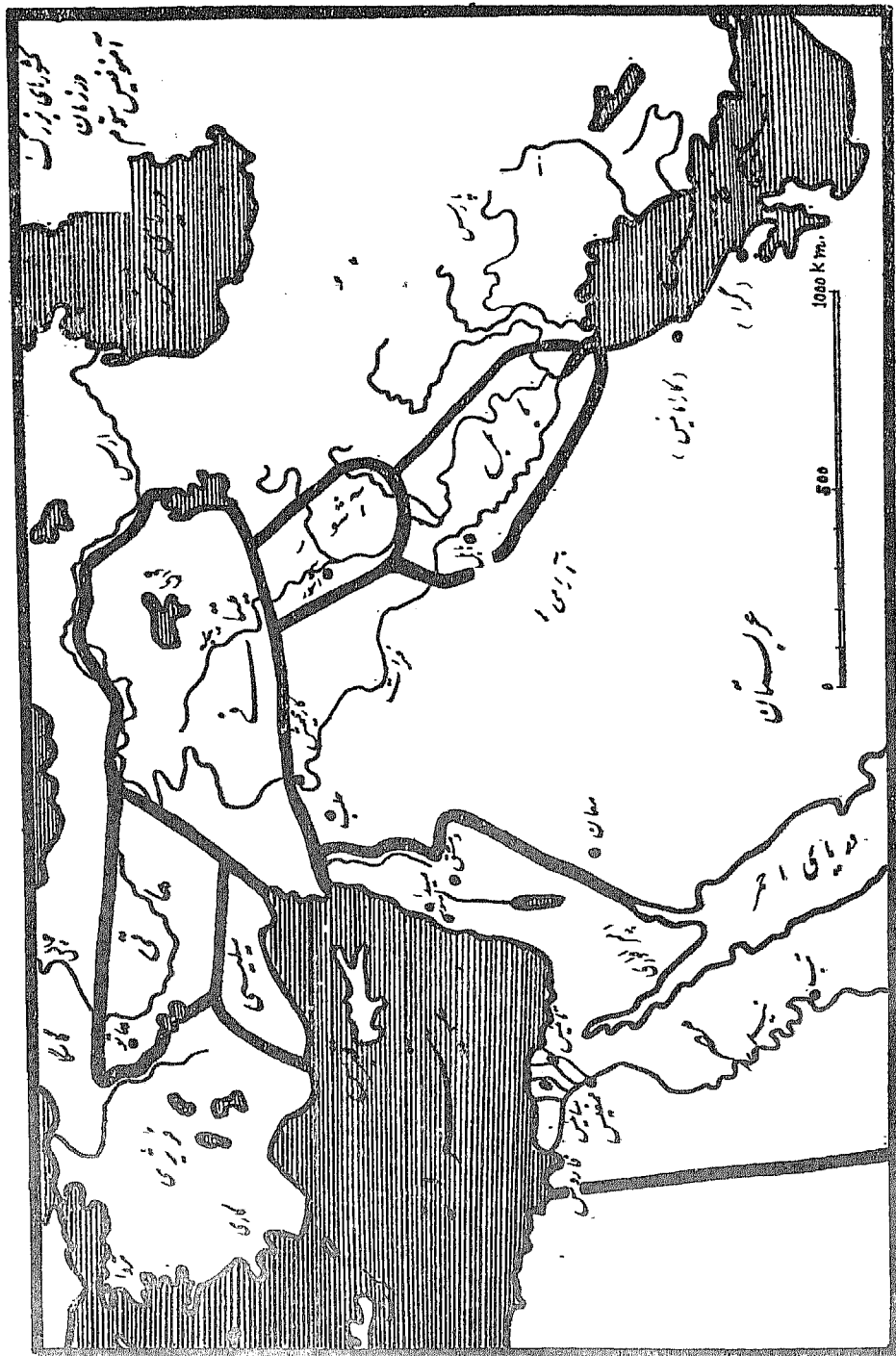
سوپیلولیوما پادشاهی جاه‌طلب، مقتدر و مدبر بود و هموست که بتدریج اساس نفوذ مصر را در سوریه متزلزل کرد.

و ـ خابیروها

خابیرو (۱) عنوانی است که بقبایل بیابان‌نشین سوریه داده می‌شد، این قبایل در این زمان بـر شهرستانهای آسیائی مصر استیلا یافتند و کار آنها این بود که بعنوان مزدور هرچند وقت بخدمت یکی از این شهرستانها در می آمدند و منظورشان از این عمل آن بود که در آن ایالات مستقر شوند و عاقبت هم بایجاد بی‌نظمی در آن حدود توفیق یافتند ، بعید نیست که این قبایل (که بلا تردید سامی بوده‌اند) اسلاف عبرانیان باشند .

انحطاط امپراطوری مصر در آسیا

سوپیلولیوما کمی پس از تاجگذاری بمیتانی حمله برد ولی توس راتا فوراً نامه‌ای بآمنوفیس سوم نوشته‌ازاو تقاضای کمك کرد، پادشاه مصر نیز قوائی بکمك او فرستاد و توس را تا حملهٔ هیتی‌هارا دفع کرد ، از این پیش آمد سوپیلولیوما دریافت که باید قبل از حمله به میتانی دست مصریان را از آسیا کوتاه کند بنابراین در صدد تهیه متحدی برای خود برآمد و از میان شهرستانهای مصری آسیا دو تن از شاهزادگان جاه طلب و مکار را باخود همداستان کرد ، این دو تن ایتاکاما (۲) مالك سرزمین کادش و آبداشیرتا (۳) پادشاه آمورو (٤) بودند . ایتاکاما نواحی شمالی سوریه را گرفت و بسر کردگی یك سپاه هیتی حملات سه‌تن از شاهزادگان طرفدار مصر را دفع کرد، این سه شاهزاده پس‌از شکست نامه‌هائی بفرعون نوشته ضمن شکایت از ایتاکاما او را ازجریان اوضاع آگاه ساختند .

درطی این مدت آزیرو(٥) پسر آبداشیرتا بنادر فنیقی واقع درشمال بیبلوس را بتصرف درآورد و بقوای هیتی که در طول مسیر فرات درحرکت بودند ملحق

۱—Khabirou ۲—Itakama .
۳ — Abdashirta . ٤—Amourrou .
٥ — Azirou .

شده در تصرف نی‌یی‌شر گت کرد وسپس متوجه شهر تونیپ گردید شاهزاده این شهر بفوریت از پادشاه مصر تقاضای کمك کرد ولی چون کمککی نرسید شهر تسلیم شد. ظاهراً ریبادی(۱)، پادشاه بیبلوس درهمین زمان نامه‌های خودرا برای فرعون فرستاده واو که در برابر خدمات صادقانهٔ خود کمکی از پادشاه مصر ندیده بود مشاهده میکرد که آزیرو پس از تصرف تونیپ در صدد فتح همه سواحل فنیقی میباشد، ازاینرو باشاهزاده صیدا سازش کرده واورا بتصرف صور واداشت. آبی میلکی(۲) شاهزاده صور هم از مصر کمك خواست ولی او نیز بعلت نرسیدن کمك تسلیم گردید ، از این پس در سواحل فنیقی فقط سیمیرا و بیبلوس نسبت بمصر وفادار بودند ولی سیمیرا نیز بزودی تسخیر شد ووضع بکلی تغییر یافت، آخناتون درهمین زمان نامه‌هائی از ریبادی و آزیرو دریافت کرد که ، در آنها ریبادی از آزیرو شکایت داشته و اورا بخیانتکاری متهم میساخت بهمین مناسبت آن دو شاهزاده بمصر احضار شدند تا بدعاوی آنها رسیدگی شود لیکن ازیرو ببهانه اینکه حملات هیتی ها در شمال امپراطوری وغلبه آرامی‌ها بر سرزمین جاهی مانع مسافرت او است از عزیمت بمصر سرباز زد ، وسیله‌ای که او برای دفاع خود بکار میبرد بسیار ساده وعبارت از این بود که اگر او بتصرف جاهی اقدام کرده برای این است که بتواند آن سرزمین را از دشمنان مصر محفوظ نگاهدارد، البته این قبیل اقدامات مستلزم تهور و جسارت فوق‌العاده‌ای بود منتهی چون آزیرو از طرف یکی از عمال عالیمقام دربار عمارنه بنام توتو(۳) حمایت می‌شد این امر اشکالی نداشت. اخناتون که از شکایات متوالی دراین بـاب خسته شده بود یکی از سرداران خود موسوم به بیخورو (٤) که درسوریه سکونت داشت مأموریت داد در محل تحقیقاتی راجع بموضوع بعمل آورد ، بیخور و براثر عدم لیاقت ونادانی طوری رفتار کرد که همه پنداشتند وی نیز از طرفداران آزیرو بوده ، درهرحال او هم از آزیرو جانبداری کرد و پادشاه بیبلوس که دیگر نمیتوانست دربرابر اینهمه دشمن مقاومت کند در عین نومیدی جان سپرد، بعقیده جماعتی آزیرو وی را بقتل رسانید وپس از تصرف بیبلوس بمصر رفت وبامهارتی که داشت مورد عفو آخناتون واقع شد.

۱—Ribaddi . ۲—Abimilki . ۳—Toutou .
٤—Bikhourou .

نظیر این پیش آمد در فلسطین جریان داشت باینمعنی که خابیروها (ظاهراً بتحریك آزیرو) چندین شهر را بتصرف در آوردند، یکی از این شهرها مجیدو بود که در اردو کشی اول توتموزیس سوم باین حدود بوسیله او فتح شده و یکی از افتخارات وی بشمار می آمد . پادشاه اورشلیم که سخت بخطر افتاده بود از پادشاه مصر درخواست مساعدت کرد ولی باو نیز مانند شاهزادگان سوریه و فنیقی کمکی نشد. سردار مصر بیخورو در این جا نیز همانطور که در فلسطین و فنیقیه نشان داده بود عدم لیاقت خود را ثابت کرد وشهر اورشلیم عاقبت بدست دشمن افتاد .

در شمال ، پادشاه هیتی ، سوپیلولیوما بیکار نماند و او کـه مسلماً در جریان اردو کشی های آزیرو بهسوریه بود معلوم نیست چهسیاستی دراین زمان نسبت بهمیتانی داشته در نامههای متعددی که توس‌راتا پادشاه میتانی بفرعون نوشته صحبتی از امور سیاسی بمیان نیامده و منافع مهمتری خاطر وی را مشغول میداشته، پادشاه هیتی ظاهراً پس از آنکه چندتن از تیولداران تابع پادشاه میتانی‌را باخود همراه ساخت در حدود سال ۱۳۵۵ باقدامات اساسی در میتانی مشغول شد ، وی تاواشوگانی (۱) پایتخت میتانی پیش رفت و آن شهر را گرفت و توس را تا مجبور بفرار شد خوشبختانه درهمین زمان عده‌ای از شـاهزادگان سوریه سر بطغیان برداشتند و پادشاه هیتی ناچار بطرف فرات مراجعت کرد و نتوانست فتوحات خود را در آن حدود بپایان برساند ، درهمین زمان آسور و بالیت اول پادشاه آشور زمـام امور را بدست گرفت و او نیز بنوبه خـود بهمدستی یکی از اقوام توس را تاموسوم به آرتاتاما وارد و اشوگانی شد و پادشاه آسور درهای وطلا نقره‌ای که سابقاً بوسیله‌میتانی هااز آسور ربوده‌شده بمملکت خود برد ، درخلال این مدت توس راتا بقتل رسیده و پسر او ماتی‌وازا (۲) که بکلی تنها مانده بود باسوپیلولیوما مصالحه کرد و تابعیت اورا پذیرفت . باین ترتیب حیات سیاسی میتانی خاتمه یافت و دیگر اقـدام مهمی در تـاریخ از او مشاهده نمیشود .

۱— Vashougani .

۲ Mattiwaza .

آزیرو پادشاه آموروهم‌مجبورشد پیمانی باسوپیلولیوما منعقد وامضا کند وبموجب آن همه ساله مقداری طلا بعنوان خراج برای پادشاه هیتی بفرستند ، ایـن امر در حدود سال ۱۳۵۰ اتفاق افتاد وپس از این هیتی ها فرمانروای واقعی آسیای غربی محسوب می‌شدند .

تجدید عظمت مصر

(۱۳۵۰(؟) - ۱۳۳۰)

باتمام‌این‌احوال بنظر نمیرسد که‌مصر بکلی از آسیاصرف نظر کرده باشد بخصوص که‌پس‌از حادثهٔ‌عمارنی یك‌نهضت‌ملی‌و نژادی‌درمصرظهور کرد .

مقبره هورم هب پادشاه آینده مصر که در زمان سرداری‌اودرساکارا ساخته شده وقطعاتی از آن درموزه‌های مختلف‌دنیا موجود است محتوی نوشته‌های‌بسیار جالبی میباشد ، در این کتیبه‌ها صحبت از پیروزی است که‌درآسیا نصیب مصر شده باین مضمون که : مملکت‌ویران شده وسکنه‌آن مانند بزدر کوهستانهابسرمیبردند وحتی عده‌ای ازآنها بمصر آمده در کمال پریشانـی از فرعون تقاضا داشتند بآنها اجازه‌اقامت درمصر داده‌شود. دراین کتیبه‌ها تصویری‌است که‌آسیائیها رادرحالیکه باخضوع بطرف هورم‌هب پیش میروند نشان میدهد ، این صحنه که ظاهراً مربوط بسالهای آخر زمامداری آخناتون میباشد مسلماً باوقایعی که پس از سـالهای اول سلطنت توتانخامون‌رخ داده ارتباطی ندارد بنابراین باید فرض کرد که درحدودسال ۱۳۵۰ یعنی تقریباً درهمان زمان که‌ماتی‌وازا وآزیرو تبعیت‌سوپیلولیوما راپذیرفتند دولت مصر اقداماتی‌برای حفظ قسمت‌جنوبی امپراطوری خود درآسیا بعمل آورده باشد ، چون اردو کشی که در مقبره هورم‌هب بآن‌اشاره شده در سر زمین فلسطین صورت گرفته‌است . سابقاً گفته شد که این ناحیه از طرف خابیروها بنفع آزیرو یا بنفع خود آنها ، مورد دستبرد قرار گرفت و همین ناحیه بود کـه هورم‌هب سردار مصری مأمور تصرف آن گردید و بموجب صحنه‌های مقبره ساکارا از عهده این کار

بخوبی بر آمد .

باین اردو کشی اشارات دیگری هم در بناهای مربوط بزمان سلطنت توتانخامون و هورم هب شده، درمقبره هوی(۱) نایب السلطنهٔ نوبی که در زمان سلطنت توتانخامون میزیسته صحنهٔ نقاشی زیبائی است که اهالی رتنو را در حال تقدیم هدایا بپادشاه مصر نشان می دهد ، دریکی از حجاریهای کارناك هورم هب در حالی که سه دسته از اسرای آسیائی را بحضور هیئت سه نفری خدایان تب میبرد تصویر شده و همین پادشاه در فهرستهای جغرافیائی خود از مطیع ساختن قبایل آسیائـی از جمله هیتی ها بخود میبالد ولی آنچه مسلم است هورم هب هرگز با هیتی ها تماس مستقیمی نداشته و آنهارا باطاعت مصر وادار نکرده منتهی چون فهرستهای جغرافیائی توتموزیس سوم بالنسبه کامل بود زمامداران مصر آن را نمونه و سرمشق قرار داده فهرستهای مربوط بخود را از روی آن تنظیم می کردند ودر پاره ای موارد حتی درزمان رامسس سوم مطالبی از فهرستها دیده میشود که ازمدتها پیش موضوع آن از بین رفته بود، باین ترتیب باآنکه ارزش تاریخی این فهرستها چندان زیاد نیست بازهم برای تأیید بعضی فرضیه ها درموارد خاصی از آنها استفاده میشود .

هورم هب پس از جلوس بتخت سلطنت ظاهراً درصدد بسط مستعمرات در آسیا بر نیامده چون سرزمین مصر که درزمان آمنوفیس سوم از کشورهای ثروتمند آن زمان بشمار می آمد براثر بحران داخلی دچار ضعف شده و هورم هب مجبور بود تمام هم خودرا صرف احیای مملکت کند .

درهمین ایام سو پیلولیوما پادشاه کشور ختا در گذشت و پسر او مورسیل (۲) دوم (۱۳۲۰ - ۱۳٤٦) جانشین او شد ، دورهٔ سلطنت این پادشاه که معاصر هورم هب بود مخصوصاً بامصر بصلح و صفا گذشت و تاریخ این دوره از روی اسنادی که در بغاز کوی پایتخت ختا درسال ۱۹۰٦ بدست آمده بالنسبه روشن و آشکار شده ، این اسناد که درواقع دنباله لوحه های عمارنی میباشند یکی از مآخذ مهم اطلاعات مربوط بمطالبی است که در فصل بعد مورد مطالعه قرار خواهد گرفت .

۱—Houy . ۲—Moursil II .

تجدید سیاست جهانگیری
(۱۲۷۸-۱۳۲۰)

در سلطنت بسیار کوتـاه رامسس اول (۱۳۱۸ - ۱۳۲۰) از لحاظ سیاست خارجی واقعه‌ای رخ نداد ولی در زمان جانشینی پسر او ستی اول (۱۲۹۸ - ۱۳۱۸) مملکت مصر مجدداً در تاریخ شرق مقام مهمی را بدست میآورد .

الف- اردو کشی های ستی

در تاریخ مصر تغییر سلطنت بهانهٔ مساعدی برای

۱- نخستین اردو کشی با سیا (۱۳۱۸) طغیان و یاغیگری مستعمرات آسیائی بوده و بهمین مناسبت هنگام تاجگذاری ستی اول وضع آسیا درهم و مغشوش بنظر میرسید و طغیان عمومی تا حدود مصر توسعه پیدا کرده بود ، شازوها یعنی بدویانی که درطول جاده نظامی القنطره - غزه اردو زده بودند بیست و سه قلعه‌ای که برای دفاع این راه بکار میرفت متصرف شده خودرا آمـاده استقلال میکردند، این نخستین بار نبود که بدویان مزبور بچنین اقـدامی دست میزدند بلکه در زمان توتموزیس سوم ، و در همان زمان که وی باوج قدرت رسیده بود شازوها سر بطغیان برداشته بودند، این جنبش‌ها در واقع خطر مهمی برای مصر ایجاد نمیکرد و ستی اول نیز مانند اسلاف خود بزودی بر یاغیان دست یافت و قلاع از دست رفته را یکایك مسترد کرده وارد سرزمین کنعان شد ، در آنجا پادشاه خودرا در بـرابر اتحادیه نیرومندی که از آمـوری‌ها و آرامـی ها تشکیـل یـافته بود دید ، این مقاومت‌را میتوان با مقاومتی که سابق پادشاه کادش در برابر توتموزیس سوم نشان داده و در مجیدو درهم‌شکسته بود تشبیه کرد منتهی این بار بخلاف گذشته که میتانی ها از متحدین حمایت میکردند هیت هـا بحمایت از متحدین بـرخاسته بودند ولی ازخوشبختی ستی اول هیتی هـا هنوز عملا کمکی برای متحدین نفرستاده بودند لکن قوای شاهزادگان هامات دو گالیله(۱) و پلا(۲) مجتمع شده راه را بر شاهزاده رهوب(۳) که بمصر وفادار مانده بود سد کردند، هنگامی که ستی اول بکنعان

۱ - Hamath de Galilée . ۲ - Pella (pahira) .
۳ - Réhob .

رسید قوای متحدین در هامات دو گالیله و بشان(۱) و ینوام متفرق بودند و خطر مهمی برای مصر تشکیل نمیدادند ، ستی اول بمحض اطلاع براین موضوع تصمیم گرفت مقاومت هریك از آنها را قبل از اجتماع درهم شکند و باین منظور سپاه آمون را به هامات دو گالیله فرستاده و سپاه رع را به بشان و سپاه ست را به ینوآم روانه کرد روش مزبور به نتیجه مطلوب رسید، وسه سپاه مصری هریك وظیفه خودرا بخوبی انجام داده قسمت اعظم فلسطین را در اختیار پادشاه مصر گذاشت . ستی اول نیز مانند توتموزیس سوم در نخستین اردو کشی خود تا صور پیش رفت و بتازگی بین دمشق و حوران قطعاتی بدست آمده که ستی اول را در حال تقدیم بخور و عطریات بآمون وست نشان میدهد .

۴ ـ حوادث مرز لیبی (؟ ۱۳۱۷) چون ازطرف اهالی لیبی اقداماتی برای مهاجمه بسرزمین مصر میشد ستی اول نـاچار از تعقیب فتوحات خود در آسیاصرفنظر کرد ولی بایدمتوجه بود که این اقوام همان مردم قدیم لیبی، که درگذشته مکرر برای مصر ایجاد مزاحمت میکردند نبودند بلکه مردمی بودند بور با چشمان آبی و رنگ روشن وبدون شك از نژادهای هند و اروپائی که مهاجرت آنها اوضاع خاور نزدیك را در زمان سلطنت مـی نپتاه و رامسس سوم مشوش کـرده بود ، مصریـان در حجاری های خـود مشخصات این قوم را بخوبی نشان داده ولی اصل و منشاء صحیح آنهارا نمیدانستند چون دراین زمان نیز آنها را بنام تهنو(۲) که نام اقوام بومی لیبی بود میخواندند ، حملهٔ این اقوام بزودی دفـع شد ولی ظهور هند و اروپائیها در افریقا دراین زمـان تنها موضوعی است که دراین اردو کشی قابل ملاحظه میباشد .

۳ ـ تجدید اردو کشی آسیا (؟ ۱۳۱۵ - ۱۳۱۶) ستی اول پس از اعادهٔ نظم در مرزهای غربی مصر بتعقیب فتوحات خود در آسیاپر داخت ، این فتوحات کـه متأسفانه تاریخ انجام آنها معلوم نیست فقط از روی حجاریها و اطلاعات مبهمی که از فهرستهای جغرافیائی باقیمانده معلوم میشود بنابراین دراین باره باید بحدس و فرض متوسل شد، تشابهی که بین روش نظامی ستی اول و تاکتیك توتموزیس سوم وجود دارد بقدری جالب است که باید

۱—Beishan .

گفت ستی اول عمل توتمس را سرمشق قرار داده و بنابراین میتوان فرض کرد که ستی قبل از پیشرفت بداخله مملکت از امنیت شهرهای ساحلی یعنی عکا و سور و سیمیرا و اولازا اطمینان داشته وظاهراً پس از مطیع ساختن کشور جاهی بطرف دره ارنت روانه شده است .

درحجاریهای کارناك ستی اول درحال جنگ باهیتی‌ها در کادش مشاهده میشود ، دراین زمان موواتالی(۱) بجای پدر خود مورسیل دوم بتخت نشسته و همو بود که از زمان نخستین اردو کشی ستی شورش فلسطین را علیه او ترتیب داده بود ولی چون این نقشه منظور وی را تأمین نکرد شخصاً وارد کارزار شد ، هیتی ها که دشمنان اصلی ستی محسوب میشدند برهبری پادشاه خود باقوای مصر بجنگ پرداختند و این نخستین تصادم میان مصر و کشور ختا محسوب میشود ، این جنگ که صحنه‌هائی از آن بردیوارهای کارناك نقش شده بنفع ستی پایان یافت وهیتی‌ها ناچار بکشور خود مراجعت کردند پس از این بنتزینا(۲) پادشاه آمورو وپسر آزیروی خائن تفوق ستی اول را برسمیت شناخت لکن گرفتار بدبختی دیگری شد باینمعنی که کمی بعد بزندان موواتالی افتاد و شاهزاده‌ای بنام سابیلی(۳) بجای او در آمورو بتخت نشست . باین ترتیب پادشاه مصر نتوانست سوریه‌را فتح کند و نفوذ هیتی ها باوجود شکست کادش درسراسر سوریه جریان داشت .

در هرحال دوره پرافتخار توتموزیس سوم بپایان رسیده بود و مصر دیگر نمی‌توانست در آسیا امپراطوری وسیعی را که بآسانی از دست داده بود بچنگ آورد .

ب - اردو کشی های رامسس دوم

دراواخر سلطنت ستی اول (۱۲۹۸ - ۱۳۱۴) واقعه‌مهمی رخ نداد، پس از جنگ کادش دو رقیب بحفظ مواضع خود اکتفا کردند و چنانکه دیدیم وضع مو‌واتالی ، برخلاف آنچه اسناد مصری مدعی هستند ، وضع يك پادشاه مغلوب نبود ، بطور کلی مملکت ختا که بمیدان عملیات بالنسبه نزدیکتر بود بیش از مصر، که فاصله زیادی با سوریه داشت و نمیتوانست بدقت اوضاع را مراقبت کند، استفاده می برد .

۱ - Mouwattali · ۲ - Bentésina .
۳ - Sabili .

۱ - سالهای اول سلطنت رامسس دوم « ۱۲۹۸ - ۱۲۹۴ »

جانشین ستی اول ، رامسس دوم جوان مقتدر و جاه‌طلبی بود و چون مرواتالی نیز همین حس جاه‌طلبی را داشت بالطبع درصدد برآمد که از تاجگذاری پادشاه جوان و کم‌تجربه مصر استفاده کند و متصرفات خودرا توسعه دهد باین ترتیب تصادم بین دو دولت حتمی بود ولی این امر پس از مدتی که از سلطنت رامسس گذشت عملی شد .

برروی لوحه‌ای که در آسوان پیداشده و بتاریخ سال دوم سلطنت رامسس دوم میباشد پادشاه ازشکست آسیائیها ، هیتی‌ها، بابلی‌ها، بیگانگان شمال، تمهنوها(۱) و نوبی ها بخود می‌بالد ، پادشاه مصر مسلماً بنوبی لشکر کشیده ولی لشکر کشی او بلیبی مشکوك بنظر میرسد با اینحال بعید نیست که مردم لیبی (بومیان و مهاجرین) بار دیگر یعنی کمی پس از تاجگذاری رامسس از مرزهای مصر گذشته وارد آن مملکت شده باشند ، سایر جنگهای او ممکن است برای تکمیل فهرست جغرافیائی زمان او بوده و هرگز صورت عمل بخود نگرفته باشند ، درهرحال رامسس دوم در سال چهارم سلطنت خود بجنگ با آسیائیها اقدام کرده .

۲ - نخستین جنگهای آسیا «۱۲۹۴ - ۱۲۹۳»

درسال ۱۲۹٤ رامسس دوم سفری بفلسطین کرد واز راه ساحل تقریباً تا بیبلوس پیش رفت و بر لوحه‌ای که متأسفانه خوانا نیست شرح عبور او از نهرالکلب ، مابین بیروت و بیبلوس ضبط شده ، رامسس دوم نیز میخواست مانند توتموزیس سوم و رامسس اول قبل ازاقدام بعملیاتی درسوریه لااقل از بیطرفی و حسن نیت ممالك ساحلی اطمینان حاصل کند .

---

۱ — معلوم نیست که کلمه Temhnou برای معرفی بومیان لیبی (Téhénou) بکار رفته یا برای معرفی مهاجرین هند و اروپائی (Temhou) ولی چون مقصود از « بیگانگان شمالی » همان مهاجمین اروپائی میباشد ممکن است Temhou اشتباهاً بجای کلمه Téhénou ثبت شده باشد .

درظرف این‌مدت مورواتالی پادشاه هیتی اتحادیه بزرگی که هرگز نظیر آن تشکیل نشده بود علیه رامسس دوم تشکیل داد و در این راه از بذل مجاهدت و پول دریغ نکرد و با تهدید و تطمیع توانست متجاوز از بیست ملت‌را با خود همراه کند، جزایردریای اژه و ایالات آسیای‌صغیر و سوریه شمالی وعده سرباز و ارابه جنگی باو دادند و همانطور که در زمان ستی اول اتفاق افتاد متحدین در مقابل کادش با قوای‌مصری‌روبرو شدند، رامسس‌دوم دراین اردوکشی چهارسپاه با خود داشت، سپاه‌آمون که تحت فرماندهی مستقیم او بود و سپاههای دیگر یعنی سپاه رع و پتاه و ست بترتیب در دنبال سپاه اول درحرکت بودند، گذشته از این قوای منظم، عده‌ای‌مزدورشاردان که ظاهراً درجنگ‌لیبی‌باسارت‌درآمده‌بودند وعده‌ای آموری (نالونا (۱)) که درسرزمین خود استخدام شدند درخدمت پادشاه بودند، رامسس‌دوم از جاده قدیم نظامی که بارها مورد استفاده اسلاف او قرارگرفته بود بسرزمین کنعان‌رسید و ازآنجا مانندسفر سال قبل خود از راه ساحل بطرف شمال رفت (یکی از لوحه‌های‌نهر الکلب بتاریخ سال پنجم سلطنت وی میباشد) دراین موقع دونفر جاسوس که از طرف مورواتالی‌مأموریت داشتند برای اطلاع ازمیزان قوای مصری و برای گمراه ساختن رامسس نزد وی آمدند، این‌دو جاسوس که از بدویان‌شازو بودندبپادشاه اظهار داشتند که مورواتالی از ترس‌قوای‌مصری سپاهیان خودرا بحوالی‌حلب‌عقب کشیده است، پادشاه بتعاقب رقیب پرداخت و با سپاه‌آمون ازیکی از گدارهای ارنت گذشت.

سپاه‌رع‌ازنزدیک‌اورا تعقیب‌میکرد ولی‌سپاه پتاه‌وسپاه ست که‌موخرةالجیش قوای مصری را تشکیل میداد از او فاصله زیادی داشت، البته این خطائی بود که رامسس مرتکب شد ولی او تصور نمیکرد که گزارش جاسوسها دروغ باشد، وی بدون بدگمانی به‌کادش رسید و سپاهیان او درشمال‌غربی شهر اردو زدند، دراین مدت‌متحدین بایک‌حرکت دورانی خودرا بعقب‌کادش وساحل‌دیگر ارنت رساندند و درآنجا منتظر عبور سپاه رع شدند، هنگامی که‌این‌سپاه ببالای‌سرآنها رسید آنها

۱—Naluna

از ارنت گذشته بمصریان حمله بردند و مصریان که از این پیش آمد متحیرشده بودند در صدد برآمدند باردوگاه خود که کمی دورتر از این محل بود مراجعت کنند ، رامسس‌دوم که از رسیدن فراریان متوجه وخامت‌وضع‌شده بود بعجله خودرا آماده کرده بوسط دشمنان که درتعاقب مصریان‌باردوگاه نزدیك شده بودند رفت ، شرح این جنگ درقطعه ادبی و منظومی که موسوم به‌منظومه پنتائور میباشد ضبط است ولی متأسفانه این منظومه ارزش تاریخی ندارد، بموجب این داستان پادشاه که میان دشمنان یکه‌وتنها مانده‌بود براثر ارزش شخصی‌و بکمك‌آمون دوهزارو پانصد ارابه جنگی و انبوه پیاده‌نظام دشمن را مجبور بفرار کرد البته حقیقت مطلب غیراز این بوده و رامسس‌دوم براثرتهور شخصی و تسلطی که برقوای خود داشت افراد سپاه آمون و رع را مجتمع ساخته با مهارت مخصوصی متحدین را بعقب راند وشکست قطعی قوای مصر را بفتح وغلبه نسبی مبدل کرد ، رامسس دوم توانست راه جنوب را بر مورواتالی سد کند و این‌عمل‌شایان اهمیت‌بسیار بود ولی وی‌نتوانست نه کادش را بتصرف‌آورد ونه بطرف فرات که هدف او بود پیش رود . باین‌ترتیب کادش‌در جنگ میان مصر و هیتی‌ها وقفه‌ای ایجاد کرد .

۴ - شورش عمومی در آسیا و اردوکشی‌های جدید رامسس دوم (۱۲۷۹ ـ ۱۲۹۴)

دو سال بعد از جنگ کادش‌مورواتالی‌مجدداً‌مشغول تحریکاتی شد و این‌بار بجای آنکه اتحادیه‌ای تشکیل‌دهد‌اهالی‌را بشورش‌تشویق کرد و بزودی نیز بمقصود رسید‌چون‌درسال‌هفتم‌سلطنت‌رامسس دوم (۱۲۹۱) باو اطلاع‌داده‌شد که شورش‌عمومی‌درفلسطین‌حکمفرماست ، بنابراین رامسس دوم باردوکشی‌های دیگری در آسیا اقدام کرد که متأسفانه اطلاع کافی‌از آنها در دست نیست و غیر از فهرستهای جغرافیائی که باید با احتیاط کامل مورد مطالعه قرار گیرند چند حجاری در کارناك و رامسئوم(۱) موجود است که بافتخار تصرف چندشهرآسیائی‌تصویرشده و داستانهای مربوط باین صحنه‌ها‌بیشتردرستایش پادشاه است و ازتاریخ اردوکشی‌های مختلف وجریان دقیق‌عملیات‌صحبتی نمیکند معذالك با اطلاعاتی که از این اسناد مختلف جمع‌آوری‌میشود میتوان وضع تقریبی

۱ — Ramesseum .

و زمان وقوع این حوادث را تعیین کرد.

شورش مزبور تا جنوب فلسطین توسعه یافته ویکی از حجاریهای کارناك تصرف شهر آسکالون و انهدام آنرا که متهم بطغیان بود نشان میدهد، این شهر کمی در شمال غزه یعنی تقریباً در منتهی الیه جاده نظامی قرار داشت و تنها این شهر نبود که بصورت ویرانه‌ای درآمد چون در فهرستهای جغرافیائی اسامی کنعانی از قبیل بتانات(۱) و مرم(۲) و شرم(۳) دیده میشود که بدون تردید آنها نیز ازشهرهائی بودند که علیه مصر بشورش برخاسته بودند.

پس از آرامش کنعان رامسس دوم بطرف شمال متوجه شد و در جریان این اردو کشی جدید شهرهای ساتونا(٤) (واقع در لبنان ؟) و داپور(٥) واقع در کشور آمور بتصرف مصر درآمد، تصرف شهر اخیر بوضع بسیار جالبی بریکی از دیوارهای رامسئوم منقوش است.

چندی بعد رامسس دوم داخل سرزمین قدیمی ناهارینا گردید. پادشاه هیتی که ظاهراً از فتوحات گذشته رامسس دوم بوحشت افتاده بود تصمیم گرفت شخصاً از پیشرفت مصریان جلوگیری کند و باین منظور دسته‌هائی از قوای هیتی را برای مدافعه تونیپ فرستاد، دراین باره نیز میتوان از روی قطعاتی که در رامسئوم موجود است اطلاعاتی بدست آورد، پس از تصرف این شهر پادشاه خودرا فاتح ختا، ناهارینا، رتنوی سفلی و کاتنا (٦) خواند. این ادعا تقریباً صحیح بنظرمیرسید. وی گذشته از این ممالك فتح کرت، قبرس، بابیلون و آسور را نیز بخود نسبت میداد ولی باید متوجه بود که پادشاه بر کشورهای اخیر غلبه نکرده و ظاهراً ازطرف آنها مالیات وخراجی برای پادشاه فرستاده میشد تا مورد توجه و التفات وی قرار گیرند.

صلح مصر و هیتی‌ها
(۱۲۷۸-۱۲۳۲)

۱ ـ علل مصالحه

برای آنکه علل نزدیکی مصر و هیتی‌ها درسال ۱۲۷۸ بهتر درك شود باید بگذشته مراجعه کرد و سیاست هیتی‌ها را در ده سال قبل ازعقدقرارداد

---

۱ – Béthanat.　۲ – Mérem.
۳ – Shérem.　٤ – Satouna.　٥ – Dapour.
٦ – Qatna.

ازنظر گذراند. پس از مرگ مورواتالی که درحدود سال ۱۲۸۸ اتفاق افتاد نزاعی میان پسرمتوفی، اورهیتزوپ(۱) و برادر او هاتوزیل درگرفت این بحران داخلی مسلماً بنفع آسور و مصر وهمسایگان هیتی‌ها بود. چنانکه پیشتردیدیم پادشاه‌مصر رامسس‌دوم درعین آنکه‌رسماً ازادعاهای اورهیتزوپ برای تصرف تاج‌وتخت پشتیبانی میکرد در توسعهٔ متصرفات آسیائی خویش نیز از این پیش‌آمد استفاده میبرد. از طرف دیگر پادشاه‌آسور آدادنیراری(۲) که بی‌میل نبود بنیان امپراطوری هیتی در این زدوخوردها متزلزل شود اقداماتی برای ضبط اراضی همسایه خویش بعمل می‌آورد، میتانی مملکت پوشالی بود که دورقیب‌مانندزمان‌سوپیلولیوما، برسر تصرف آن‌مجبور بمنازعه با یکدیگر بودند لیکن پادشاه آشور که تا این تاریخ ازاوضاع بنفع خویش استفاده میکرد ناچار شد بحدود خود، راجعت کند چون درعین‌حال از طرف هاتوزیل و پادشاه بابیلون که پیمان دوستی با هم بسته بودند سخت تهدید می‌شد.

ظاهراً در همین زمان (در حدود ۱۲۸۰) بود که هاتوزیل پس از دستگیری برادرزاده خود اورهیتزوپ و تبعید وی خودرا فرمانروای مطلق مملکت خواند و پس از عقد پیمانی با بابل از طرف فرات نیز امنیت قلمرو خویش را تأمین کرد بنابراین قبل ازهرکار متوجه جنوب شد و تصمیم گرفت جلوی پیشرفت مصریان را درسوریه بگیرد و باین‌منظور قوائی به تونیپ فرستاد. پادشاه‌آسور سالماناز‌ار(۳) (۱۲۶۰ - ؟ ۱۲۸۰) که‌منتظرفرصت‌بود ازاین‌پیش‌آمداستفاده کرده‌درمدت کوتاهی قسمت اعظم میتانی‌را گرفت و حدود غربی قلمرو خودرا تا فرات توسعه داد.

این‌واقعه بخوبی اضطراب خاطر هاتوزیل را از مجاورت با آسور آشکار میسازد، پادشاه مصررامسس‌دوم نیز از این‌پیش‌آمدخودرا درمخاطره دید و بهمین دلیل بود که دو رقیب قدیمی یعنی مصر و هاتی بعقد پیمانی تن در دادند.

۴ - عهدنامه صلح «۱۲۷۸»

این‌عهدنامه‌درسال ۲۱ سلطنت‌رامسس دوم،روز بیست‌وپنجم‌ماه‌اول‌زمستان‌بامضاءرسید، هاتوزیل دوقاصد که حامل یك‌لوحه سیمین بودند و برآن

۱— Ourhitésoup . ۲—Adadnirâri
۳ — Salmanasar .

متن عهدنامه حك‌شده بود بخدمت رامسس فرستاد ، اصل آن بخط میخی بود و نسخه‌ای از آن بتازگی در بغاز کوی پیدا شده ، این متن البته بزبان مصری ترجمه شده ودو روایت از آن بر دیوارهای کارناك و رامسئوم موجود است .

طرز تحریر و انشاء این عهدنامه خوب نیست و دوسوم آن شامل مدح و ثنای دو پادشاه و اسلاف آنها وهمچنین یادآوری از روابط دوستانه یاخصمانه دو کشور میباشد و سپس اصل عهدنامه که در واقع مطلب بسیار ساده‌ای است شروع میشود باینمعنی که دو پادشاه متعهد میشوند که مادام‌العمر در مصالحه بسر برند و یکدیگر را در برابر حملات خارجی پشتیبانی کرده و فراریان سیاسی‌را مسترد دارند باین شرط که زمامداران با رحم‌وشفقت درباره آنها رفتار نمایند ، خدایان ختا و خدایان مصر برای تأیید صدق نیت امضاء کنندگان بگواهی خواسته شده‌اند ، کسانی که‌این عهدنامه‌را محترم بشمارند مورد حمایت آنها قرار خواهند گرفت و کسانیکه‌رفتاری برخلاف آن بنمایند ازطرف آنها تنبیه خواهند شد .

دراین عهدنامه که با عباراتی سنگین و نامطبوع تنظیم شده هیچ‌جا صحبت ز مطلب اصلی یعنی حدود دو کشور بمیان نیامده شاید باین دلیل که حدود مزبور بوضع ثابتی تعیین نشده بود و همچنین ممکن است که سوریه کنونی در آن زمان بدومنطقه نفوذ تقسیم شده بود . گرچه بموجب حفریات راس شامرا (۱) مدلل شده است که نفوذ مصر حداقل تا حوالی این‌شهر (واقع در شمال لاذقیه کنونی) جریان داشته چنین بنظر میرسد که نفوذ هاتی در داخله کشور یعنی در دره ارنت باوج کمال رسیده بود . البته کاوشهای دیگری در سوریه اطلاعات دقیقتری در این‌باره بدست خواهد داد ولی درهرحال باید دانست که امپراطوری مصر قدرت سابق‌را از دست داده و اردو کشی‌های رامسس دوم‌را نمیتوان با پیروزیهای بزرگ توتموزیس سوم مقایسه نمود .

۳ - اتفاق مصر و هاتی «۱۲۷۸ - ۱۲۳۳»

رامسس‌دوم پس‌از امضای این‌عهدنامه درتانیس چهل وشش‌سال دیگر برمصر سلطنت کرد ، در طول این مدت که قریب نیم‌قرن بطول انجامید طرفین مفاد عهدنامه راکاملا اجرا کردند و در واقع هیچیك از ملل آسیائی قدرت

۱ — Ras - Shamra.

مقابله با متحدین جدیدرا درخود نمیدید، درسال ۱۲٦٤ رامسس دوم با شاهزاده خانم جوانی که دختر هاتوزیل بود ازدواج کرد و باین ترتیب روابط بین دو کشور محکمتر شد ، پادشاه هیتی با اسکورت مجلل وانبوهی بمصر رفت و دختر خودرا برای رامسس دوم نیز همراه برد و باین مناسبت جشنهای بزرگی برپا شد که خاطره آن بردیوار چند معبد نقش شده است .

این دو پادشاه همیشه نسبت به پیمانی که بسته بودند وفادار ماندند ، هاتوزیل درهر فرصتی خاطره پیمان خودرا با رامسس دوم تجدید میکرد وهر نوع پیشنهادی را که علیه متحد خود بود نمی پذیرفت ، رامسس دوم هم گرچه طبق رسوم و آداب به « فاتح ختای حقیر » معروف بود و با همین عنوان نیز نام او بردیوار معابد نقش میشد معذلك همیشه نسبت بمتحد خویش وفادار بود و این مطلب از نامه‌ای که وی بپادشاه میرا (۱) نوشته تأیید میشود ، پادشاه مزبور ظاهراً شنیده بود که میان سلطان مصر و پادشاه هیتی اختلافی رخ داده و میخواست از این پیش آمد استفاده کند ولی رامسس دوم در نامه‌ای که باو نوشت این موضوع را جداً تکذیب کرده و یادآور شده بود که پس از این بهیچوجه صحبت از جنگ میان مصر و ختا بمیان نخواهد آمد ، درهر حال پیمان مزبور سبب شد که کشورهای آسیای مقدم درطول مدت نیم قرن بکارهای عمرانی مشغول باشند .

۴ ـ دورهٔ بحران

پس از مرگ هاتوزیل امپراطوری هیتی دچار بحرانی در داخل کشور شد که از آن اطلاع صحیحی در دست نیست ولی علت آن ظاهراً هجوم اقوام دریائی بآن حدود بوده، دولت آسور که تا این موقع با همسایگان ابراز مخالفتی نمیکرد در زمان سلطنت توکولتی نی نورتا (۲) (۱۲۳۲ - ۱۲٦۰) از بحران داخلی ختا وضعف آن دولت استفاده کرده بتوسعهٔ حدود قلمرو خویش پرداخت ولی از راه حزم بکشورهائی که مستقیماً تحت نظارت ختا و مصر قرارداشتند حمله نبرد ، وی سرزمین سوبارو(۳) را که درساحل چپ فرات و جنوب میتانی بود بتصرف درآورد و تا بابل نیز پیش رفته مدتی آن ناحیه را هم قبضه کرد ، از این اقدامات چون خطری

---

1 — Mira . ۲ — Toukoultininourta .
۳ — Soubarou .

متوجه‌مصر و هیتی‌هانمیشدآنها دراین‌امر دخالتی نکردند درصورتیکه این‌موضوع بضرر آنها بود. رامسس دوم درامردیگری نیز که نتایج آن‌بسیار وخیمتر بود غفلت کرد، پیشتر بمناسبت اردو کشی‌های ستی اول و رامسس دوم صحبتی‌از حملات هند و اروپائیها بمیان آمد ولی این حملات تا آن زمـان فقط صورت مهاجرت داشت و هند و اروپائیها هرگز خطر جدی برای‌مصر و ممالك آسیائی ایجاد نکرده بودند، گاهی سلاطین‌مصر وهیتی از آنها بعنوان مزدور استفاده‌میکردند (در جنگ کادش در هردوصف خدمت میکردند) و هنگامیکه خطری از جانب آنها احساس میشد بآسانی بعقب رانده میشدند، این‌وضع در زمان ستی اول و رامسس دوم پیش‌آمده بود و ظاهراً مورواتالی نیز پس از جنگ کادش همین کاررا کرد.

ولی در اواخر زمامـداری رامسس دوم جنبش بزرگی در نواحی بالکان و دریای سیاه بوقوع پیوست که خطر آن درتمام ممالك خاور نزدیك احساس شد و بصورت‌موج‌عظیمی‌سراسر آسیای‌صغیر‌وجزایردریای‌اژه و یونان‌را تا لیبی‌فرا گرفت و ظاهراً هیچ قدرتی نمیتوانست این نهضت را متوقف سازد، طرز عمل آنهـا این بود که یکدسته از آنها بامید استقرار درسرزمین‌حاصلخیزی از راه خشکی یا دریا حرکت‌میکرد وزن وبچه واموال خودرا نیز باخود میبرد لیکن بمحض آنکه در ناحیه‌ای مستقر میشدند گروه جدیدی از مهاجرین سررسیده آنهارا مجبور بحرکت بطرف جنوب میکرد.

در آسیا، ختا نخستین کشوری‌بود که دچار مهاجرین‌جدید شد، سابقاً گفتیم که سبب بحران داخلی این کشور که بمرگ هاتوزیل انجامید ظاهراً هجوم اقوام هند و اروپـائی بـوده و در هرحـال همین امـر باعث انحطاط سریع امپراطوری هیتی شد.

دولت ختا در آغاز کار بمقاومت با این اقوام برخاست و شاید تا اندازه‌ای نیز بمقصود رسید واگراین‌مطلب ثابت‌شود که هند واروپائیها سرزمین ختارا دور زده ابتداواردسوریه‌وفلسطین‌شدند‌مسلماً باید گفت که‌حملات آنهادر نتیجه‌مقاومت‌هیتی‌ها مدتی بتأخیر افتاده است، درهرحال اگر رامسس دوم در آسیا مداخله میکرد این خطر از مصر دور میشد منتهی وی که در این‌موقع پیرمردی هشتادساله بود قدرت

مقاومت نداشت و بنابراین هنگامیکه او در گذشت پسرش مینپتاه وارث وضع مشوش و آشفته‌ای گردید .

مبارزه علیه ملل بحری
(۱۲۳۲ - ۱۱۹۰)

الف - پایان سلسله نوزدهم (۱۲۰۰ - ۱۲۳۲)

۱ - اردوکشی مینپتاه به لیبی (۱۲۲۷)

شرح مفصل این اردوکشی برروی کتیبهٔ بزرگی از معبد کارناك ثبت شده وظاهراً شروع مطلب مانند شرح جنگ کادش بوده منتهی کلمات اول آن افتاده و متن فعلی با فهرستی از قبایل لیبی که مینپتاه علیه آنها بجنگ پرداخته شروع میشود ، از روی این فهرست میتوان نام بعضی از قبایل هند و اروپائی را که بافریقا پناهنده شده بودند دانست ، این قبایل عبارتند از آکائواش(۱) تورشا(۲) ، لوکو(۳) ، شاردان ، وشاکالش(٤) که « همه از مردمان شمال بودند » و بنا بکتیبهٔ مزبور از هرمملکتی بآن سرزمین آمده بودند ، مصریان طوایف تورشا و شاردان و شاکالش‌هارا بخوبی می‌شناختند چون درجنگهائی که میان مصر و هاتی در آغاز سلسله نوزدهم درگرفت آنها بعنوان مزدور درقوای طرفین خدمت میکردند لیکن آکائواش‌ها (که محققاً همان آکئن‌ها(٥) میباشند) و لوکوها از طوایف جدید محسوب میشدند .

مملکت لیبی سرزمین فقیری بود که بزحمت معاش سکنهٔ بومی خودرا تأمین میکرد و با ورود مهاجرین جدید وضع دشواری در آن کشور پدیدآمد ، این اقوام ناچار برای استقرار در اراضی حاصلخیز مصر بتلاش افتادند و چنانکه پیشتر گفته شد پیش از این تاریخ هم که جمعیت کمتری داشتند دو مرتبه باین کار دست زده بودند .

درسال پنجم سلطنت مینپتاه یکی از رؤسای قبایل بنام مری آی(٦) که مصریان

---

۱ — Akaouash . ۲ — Toursha .
۳ — Loukou . ٤ — Shakalesh . ٥ — Achéens .
٦ — Meriaï

وی‌را « پادشاه لیبی » میخوانند موفق‌شد همه اقوام‌هند و اروپائی‌را تحت‌فرماندهی خودگرفته قبایل بومی‌را کاملامطیع‌خودسازد و ظاهراً همو بود که با رعایای خود بمصر رفته در آنجا استقرار یافت ، مردم لیبی که دراین مهاجرت زن‌وفرزند خودرا نیزهمراه داشتند وارد دلتا شده بناحیه‌ای که‌موسوم به پریر(۱)بود ودر کنار ایالت ناترون(۲) قرار داشت (درشمال غربی‌ممفیس) رسیدند . می‌نپتاه چون ازموضوع خبریافت با سپاهیان خود بجانب دشمن رفت ، جنگ درناحیه پریر درگرفت و‌پس ازشش‌ساعت بنفع‌می‌نپتاه خاتمه یافت ، اهالی لیبی درحال بی‌نظمی پا بفرار گذاشتند نه هزار اسیر و مقدار زیادی غنائم بچنگ پادشاه مصر افتاد و بدین ترتیب برای مرتبه سوم نیز خطر مهاجمین لیبی از مصر رفع‌شد .

لوحه‌هائی که بافتخار این‌فتح برپا شده‌همه درمعابد اصلی‌قرار داشته‌اند و دو عدد از آنها درجریان‌حفریات اخیر بدست‌آمده یکی در آتریبیس و دیگری درتب درمعبد مخصوص پادشاه ، لوحه اخیر که بلوحه اسرائیل معروف است اهمیت بسیار داردچه گذشته از اشاراتی که‌راجع بجنگهای‌لیبی‌در آن‌دیده میشودمتضمن اطلاعاتی درباره اوضاع آسیا دراین زمان میباشد .

۴ ـ می‌نپتاه در آسیا

این اطلاعات بقدری مبهم است که نمیتوان گفت بطور قطع مربوط بلشکرکشی می‌نپتاه بآسیا بوده ولی در عین‌حال نمیتوان طور دیگری نیز آنرا تعبیر کرد ، متن کتیبه مزبور با این عبارات شروع میشود :

کنعان منهدم شده ، آسکالون ویران است ، ژزر(۳) خراب شده ، ینوآم از میان رفته ، اسرائیل پریشان و مغموم است و قبایل او دیگر وجود ندارند نواحی خارو بصورت‌ویرانه‌ای در آمده. همه ممالك آرام ومتحد شده‌اند .

البته بسیار بعیدبنظر میرسد که مصریان ، (بادر نظر گرفتن جنبه‌های‌افراطی که درتمام اسناد رسمی آنها بکارمیرفته) فقط برای تجلیل پادشاه چنین سندی را جعل کرده باشند ، اگر تصورشود که کتیبهٔ مزبور منحصراً مجموعه‌ای از اسامی و اصطلاحات‌معمول بوده، چنانکه‌درسایر کتیبه‌هانیزمشاهده میشود، وجود نام‌اسرائیل

۱—Per - ir .   ۲—Natron .   ۳—Gézer.

درفهرست اسامی جغرافیائی موجب تردید می گردد چون برای نخستین بار این اسم درمتون مصری ذکرشده وهمین مطلب تردید درصحت این متن راغیرممکن میسازد.

ازطرف دیگر ظاهراً درهمین ایام شورشی درفلسطین بروز کرده و زمینه برای این کارمساعد بوده زیراحکومت هاتی دراین زمان بسیار ضعیف شده ومصردر دوران پیری رامسس دوم از هرنوع فعالیتی بر کنار ماند بعلاوه هجوم قبایل لیبی اساس قدرت او را در خارج سخت متزلزل ساخت، ناچار مردم فلسطین نیز که هرگز اطاعت مصررا نپذیرفته بودند از فرصت استفاده کرده سر بطغیان بر داشتند ، ضمناً باید اضافه کرد که باحتمال قوی قسمتی ازفلسطین ازطرف ملل بحری اشغال شده و همین امر خطر بزرگی راتشکیل می داد . بنابراین میتوان گفت که می نپتاه پس ازدفع خطر قبایل لیبی بفتح فلسطین همت گماشته است .

سرزمین ختا دراین زمان اعتبار و شوکت سابق را نداشت ، چنانکه میدانیم می نپتاه در سال دوم سلطنت خود مقداری گندم بعنوان کمك بآن مملکت فرستاد همچنین بموجب لوحه اسرائیل مسلم است که ختا در دورهٔ جنگ لیبی (۱۲۲۷) بیطرفی خودرا حفظ کرد ، لیکن جزاین دوموضوع درمتون مصری دیگر صحبتی ازاین امپراطوری عظیم که مدت دوقرن ازلحاظ تاریخی ارتباط نزدیك با مصرداشت بمیان نیامده و این امپراطوری کمی بعد براثر مهاجرت اقوام جدید هند و اروپائی از بین رفت .

۴ ـ آخرین پادشاهان سلسله نوزدهم

کوشش های نظامی می نپتاه چندسالی مصر را از خطر مهاجمات جدیدمصون نگاهداشت ولی بطور کلی از سالهای آخر سلطنت او اطلاعی در دست نیست و ظاهراً جنگ دیگری دراین تاریخ صورت نگرفته ، پنج تن از پادشاهان که پس از او بسلطنت رسیده اند آثار کمی ازخود باقی گذاشته اند ، این پادشاهان ظاهراً فرصت کافی برای اقدامات خارجی خود نداشته و بی لیاقتی آنها باعث شد که قبایل لیبی قوای خودرا آماده ساخته وهند و اروپائیهای آسیا بطرف جنوب پیش بروند ـ اقوام بحری باین ترتیب درهمه جانفوذ میکردند و وضع ممالك شرقی در زمان تاجگذاری ست ناخت ، مؤسس سلسله بیستم ، بسیار سست و نا پایدار بود .

ب - سلسله بیستم (۱۰۸۵ - ۱۲۰۰)

۱ - اوضاع درحدود سال ۱۲۰۰

ست ناخت (۱۱۹۸ - ۱۲۰۰) گرچه پادشاه مقتدر و کاردانی بود ولی کمی پس از تاجگذاری درگذشت، پسر و جانشین او رامسس سوم (۱۱۶۶-۱۱۹۸) که خصایل پدررا بارث برده بود توانست در دورهٔ سلطنت طویل خود اقدامات مفیدی انجام دهد و در واقع او آخرین پادشاه مقتدر امپراطوری جدید محسوب میشود.

نخستین اقدام او اصلاح سازمان اداری و احیای ارتش بود تا از این راه بتواند نفوذ و برتری سابق مصر را درشرق مجدداً برقرار کند، آنچه بنظر میرسد اینست که هرگز اوضاع عمومی باین پایه بی نظمی نرسیده بود و خود پادشاه وضع ملل مشرق را هنگام تاجگذاری خود در کتیبه‌ای باقی گذاشته. هیتی‌ها عاقبت بوسیله ملل دریائی از بین رفتند و باین ترتیب آخرین سدی که سوریه و فلسطین را حمایت میکرد از میان برداشته شد، مهاجمین بسرعت در سراسر کشور قدیم ناهارینا و حتی در مملکت آمور پراکنده شدند و قبرس و سیلیسی نیز بدست آنها افتاد، باین حوادث بخوبی ملاحظه میشود که اراضی فلسطین یعنی آخرین مستعمره آسیائی مصر و براثر آن مملکت مصر درمعرض خطر جدی قرارمیگرفت، درغرب نیز وضع بهمین منوال بود و اقوام ساکن لیبی پس از غلبهٔ می نپتاه بتجدید قوای خویش مشغول بودند، باین ترتیب مصر خودرا در خطر محاصرهٔ شدیدی میدید، بخصوص که سرزمین دلتا دراین هنگام در آتش خطر میسوخت. توضیح آنکه تعداد زیادی از بیگانگان بعناوین مختلف داخل مصر شده بودند، درمشرق بدویان و کنعانیها و سوریان که بعلت هجوم هند و اروپائیها مجبور بمهاجرت شده و در مغرب قبایل لیبی که برای تأمین آسایش و رفاه زندگی بمصر آمده بودند، این اقوام بمحض استقرار از انجام تعهداتی که هنگام ورود داشتند سرباز زده، از پرداخت عوارض و انجام بیگاری و یا خدمت در ارتش خودداری میکردند و باین ترتیب معمورترین نواحی مملکت دچار هرج و مرج کلی میشد، در این شرایط مملکت باستانی مصر که از داخل و خارج مورد تهدید بود بزمامدار مدبر و نیرومندی احتیاج داشت تا بتواند باوضاع آشفتهٔ آن سروسامانی بدهد و خوشبختانه رامسس سوم از عهدهٔ این کار برآمد.

شرح اردو کشی‌هـای رامسس سوم همه بردیوار معبد او در مدینةهابو نقل شده لیکن شیوه‌ای کـه در تحریر اسناد رسمی از زمان جنگ کادش (سال پنجم سلطنت رامسس‌دوم) بکار میرفت و بنظر غیرمأنوس است کار استفاده ازاین اسناد رابسیاردشوارمیسازد زیرا که گذشته ازعبارات و اصطلاحات‌معمولی‌حاوی‌اطلاعات مختصری‌درباره وقایع‌میباشد و با این‌حال‌چون‌تنها منبع‌تاریخ آنزمان بشمار میآیند خالی‌ازاهمیت نمیباشد.

۴ ـ اردو کشی بآسیا ؟

در گزارشی که ازجنگ سال پنج لیبی در دست است اشاراتی بیك اردو کشی‌آسیائی دیده‌میشود که قاعدتاًقبل از سال پنجم سلطنت رامسس‌سوم صورت گرفته ، درسطر ۱۳ و ۱٤ گـزارش مزبور این عبارات : « زمامـدار آمور خاکستری‌بیش‌نیست ، دودمان او دیگروجود ندارد ، همه اقوام و قبایل او باسیری برده شده‌اند » .

و درسطر۲۰ تا ۲۲ : « دشمنان‌آسیائی و لیبی‌باسیری برده‌شده‌اند، کسانیکه درگذشته مصررا بصورتی درآورده بودند که بکلی متروك و بحال ویرانی کامل بود » جلب نظر میکند تا اینجا فقط صحبت ازکلیات‌است ولی‌ازسطرپنجاه مطالب دقیق ومشخصی‌بمیان‌میآید و صحبت از دو دسته از هند و اروپائیها است که مصررا مورد تهدید قرار داده یکدسته ازآنها از راه دریا و دستهٔ دیگر از خشکی‌بطرف دلتا پیش میروند لکن خوشبختانه براثر کاردانی و تـدبیر رامسس سوم سپاهیـان دشمن معدوم شد و نیروی دریائی‌آنها در دهانه‌های نیل ازبین‌رفت. بعدها خواهیم دید که جریـان جنگ آسیائی سال هشتم عیناً بهمین نحو بوده و گرچه بعید نیست که رامسس‌سوم درظرف چهارسال دومرتبه با ملل‌دریائی نبرد کرده باشدولی بهتر آنست که گفته شود در تاریخ گذاری این‌متون بی‌دقتی بکار رفته و یادداشتهائی که در آنها تاریخ سال پنج قید شده مربوط بحوادث سال هشت میباشند و چون مسلماً کتیبه‌های مدینةهابو خیلی پس‌از انجام این‌وقایع حك‌شده نباید از این‌بی‌ترتیبی که درتواریخ دیده میشود تعجب کرد .

۳ ـ نخستین اردوکشی لیبی (۱۱۹۴)

درسال پنجم سلطنت رامسس سوم سرزمین مصر از طرف قبایل لیبی که اتحادیه‌ای از اقوام ربو(۱) و سپد(۲) و ماشائواش تشکیل داده بودند مورد تهدید قرار گرفت، گرچه میتوان حدس زد که علت این یورش ورود مهاجرین جدید بافریقا باشد ولی چنین بنظر میرسد که علت حقیقی این پیش آمد موضوع دیگری بوده باینمعنی که چون لیبی در این زمان زمامداری نداشت، رامسس سوم (چنانکه از متون مدینةهابو برمی‌آید) مصمم میشود یکی از شاهزادگان بومی لیبی را که در مصر پرورش یافته بود برای سلطنت بآنجا بفرستد مردم لیبی که پادشاه جدید را دست نشاندهٔ مصر میدانستند زیربار نرفتند و ظاهراً بهمین دلیل سر بطغیان برداشتند، متحدین وارد مصر شده و در ناحیه‌ای که محل صحیح آن معلوم نیست موضع گرفتند، نقشه آنها این بود که مجتمعاً بجانب ممفیس حمله کنند ولی رامسس سوم بآنها مجال نداد و خود بتعرض پرداخته آنها را شکست سختی داد، از قوای دشمن عده زیادی بقتل رسید و آنها که باسیری در آمدند بقلاع و استحکامات مختلف مصر اعزام شدند. رامسس سوم در سرود پیروزی خود مباهات میکند که اقوام دریائی را برای ابد معدوم کرده.

۴ ـ اردوکشی بآسیا (۱۱۹۱)

بزرگترین پیروزی رامسس سوم در سال هشتم سلطنت او اتفاق افتاد و براثر این فتح تقریباً هند و اروپائیها بکلی از آسیا دور شدند. بنا باظهار رامسس سوم در آغاز کتیبهٔ تاریخی خود، اقوام دریائی پس از تصرف ممالك ختا، کده(۳)، کارخمیش، قبرس و سیلیسی در سرزمین آمور اردو زدند، متحدین عبارت بودند از پلزت‌ها(٤) تکرها(٥)، شاکالش‌ها(٦) دانانی‌ها(۷) و اوائواش‌ها(۸) که دسته‌ای از راه دریا و دسته دیگر از خشکی وارد میشدند و برای جلوگیری آنها تقویت مرزهای فلسطین و سواحل دلتای شرقی حائز اهمیت بسیار بود، باین منظور دهانه‌های نیل با کشتی‌های متعددی که پهلوی‌هم بصورت سدی بودند مسدود گردید

---

۱ — Rebou . ۲ — Séped . ۳ — Kodé .
٤ — Péléset . ٥ — Thekker . ٦ — Shakalesh .
۷ — Dananéens . ۸ — Ouaouash .

و مرزهای جاهی بوسیله عده‌ای از سواران منتخب و ارابه‌های جنگی و همچنین پیاده نظام مصری تقویت شد، از جنگی که درخشکی صورت گرفت شرح مبسوطی در دست نیست و بنا باظهار پادشاه : کسانیکه بمرزهای من نزدیك شدند از نژادشان دیگر کسی باقی نیست و قلب و روح آنها برای ابد از بین رفته . جنگ دریائی ظاهراً در نزدیکی دهانه‌های نیل اتفاق افتاد نیروی دریائی دشمن در آغاز کار مواجه با تیرهای بیشمار دشمن شد و سپس در نتیجه تلاقی کشتیها بکلی معدوم گردید و مدافعین و غنائم موجود در آنها در آب فرو رفت، نقوش عالی که همراه شرح این جنگ است بلاتردید قدیمترین صحنه‌ای است که از جنگهای دریائی در دست میباشد و حالات مختلف جنگ را در مسافت‌های متفاوت ، تلاقی کشتی‌ها و سرانجام آنها را بخوبی نشان میدهد .

اغلب کسانی که پس ازاین جنگ زنده ماندند آسیا را ترك گفتند و فقط فیلیستن(۱)ها (پلزت) در اراضی ساحلی میان غزه و جبل کرمل مستقر شدند و بهمین مناسبت این سرزمین به فلسطین معروف گردید ، تکرها هم که از ملل دریائی بودند مدتها براهزنی در مدیترانه شرقی اشتغال داشتند .

درپایان کتیبهٔ رامسس سوم ستایش از پادشاه بعنوان فاتح تمام ممالك بیگانه بعمل آمده ، این ستایش درواقع بیجا نبوده و میتوان گفت که رامسس سوم مملکت خودرا از مهاجمه‌ای که بسیار خطرناك‌تر از هجوم هیکسس‌ها بود نجات بخشید چون اگر اقوام دریائی برمصر فائق شده بودند باحتمال قوی مملکت مزبور دیگر نمیتوانست استقلال خودرا بدست آورد و باین ترتیب نام او از صفحات تاریخ محو میشد چنانکه چندسال پیش از این واقعه امپراطوری هیتی از بین رفت .

۵ ـ دومین اردوکشی لیبی (۱۱۸۸)

درافریقا برخلاف آسیا دراوضاع بهبودی مشاهده نمیشد ، ملل بحری با وجود شکست سال ۱۱۹٤ از فکر استقرار در مصر منصرف نشده بودندو قبیلهٔ ماشائواش مخصوصاً در ترویج روح مقاومت میان مهاجرین لیبی فعالیت زیادی بخرج میداد ، رئیس این قبیله موسوم به کاپر(۲) بالاخره بایجاد وحدت بین قبایل مهاجر توفیق یافت و قبل از حمله بمصر اقوام

۱ – Philistin . ۲ – Kaper .

بومی لیبی‌را (تهنو) مطیع خویش ساخت و بنا بروایت متون مصری آنهارا بخاکستر مبدل کرد.

پس از این اقدام کاپر تصمیم گرفت بمصر حمله کند و در سال یازدهم سلطنت رامسس سوم سپاهیان لیبی بسر کردگی مششر (۱)، پسر پادشاه، تاحوالی ممفیس پیش رفتند. در آنجا رامسس سوم باآنها مصادف شد، کتیبهٔ مدینةهابو و منظومهٔ ضمیمه آن (شرح جنگ کادش و منظومهٔ پنتائور) باآنکه بسیار مفصل است از لحاظ تاریخی اطلاعاتی در این باره بدست نمیدهد و آن هم نمونه زیبائی از اسناد رسمی معمول آن زمان میباشد، در این متون که دارای تصاویر متعدد شرقی است بطور کلی از دلاوری پادشاه و وحشت دشمن در حال فرار و زاری و زبونی اسیران گفتگو میکند و در بارهٔ جریان جنگ اطلاع صحیحی از آن بدست نمیآید، رامسس سوم فراریان را تابیست کیلومتر تعقیب کرد و عده زیادی از آنهارا که شاهزاده مششر نیز جزو آنها بود باسیری گرفت. در کتیبهٔ دیگر شرح مؤثری از یك قسمت این جنگ باین ترتیب ضبط شده: کاپر، پادشاه سالخورده شخصاً بحضور رامسس سوم آمد و از او استدعا کرد که نسبت بفرزند وی مشفق و مهربان باشد، (بعدها پریام نیز برای استرداد جسد فرزند خود هکتور از آشیل، همین کاررا کرد) ولی کاپر که ظاهراً سعادت پریام را نداشت دستگیر و فرزنداو نیز کشته شد، دستگیر شدگان که در میان آنها تعداد زیادی زن و بچه نیز بود بقلاع نظامی و معابد گسیل و بعنوان بندگی مشغول کار شدند و در حدود یکهزار نفر از آنها شبانی گله‌های آمون را پذیرفتند.

پیروزی رامسس سوم در این جنگ قطعی بود چون پس از این قبایل لیبی در صدد بر نیامدند که خود را بخشونت واز راه جنگ برمصریان تحمیل کنند و چنانکه بعد خواهیم دید از راه دیگر بمنظور رسیدند و حتی یکی از رؤسای قبایل ماشائواش بنام ششونك (۲) موفق شد که سلطنت مصررا نیز قبضه کند.

---

۱ – Meshesher .

۲ – Sheshonq .

پایان کار سلسله بیستم

الف ـ دومین اردو کشی رامسس سوم بآسیا

پس از آنکه ملل بحری از آسیا بیرون رفتند فرصت مناسبی بدست رامسس سوم افتاد و او نیز توانست اقدامات استعماری پیشینیان خودرا تعقیب کند، اوضاع سیاسی آسیای مقدم پس‌از عزیمت قبایل‌هند و اروپائی بتحقیق معلوم نیست ولی چنین بنظر میرسد که دراین‌قسمت هرج‌ومرج حکمفرما و مملکت رو بویرانی بود. بنابراین رامسس بآسانی میتوانست لااقل قسمتی از امپراطوری قدیم مصررا درآسیا بتصرف درآورد، از این اردو کشی شرح مختصری در کتیبه های مدینهٔ هابو موجود است که متأسفانه نه تاریخ آن معلوم است و نه در متن دیگری بآن اشاره شده لکن تاریخ آنرا بتقریب میتوان تعیین کرد، چون صحنه هائی که در معبد مدینهٔ هابو نقش‌شده بترتیب‌وقوع هریك از حوادث‌بوده واز این‌راه میتوان گفت که‌اردو کشی رامسس‌سوم بسوریه محققاً پس‌از جنگی است که درسال یازدهم سلطنت‌وی اتفاق افتاده، ولی‌این‌دلیل نیز مقنع نیست چون اگر ازطرفی بتوان گفت که رامسس سوم بلافاصله پس‌از اخراج‌ملل بحری از آسیا، یعنی‌قبل‌از سال ۱۱ بسوریه اردو کشیده ازطرف دیگرمیتوان احتمال‌داد که وی پس‌از اطمینان از مرزهای غربی، یعنی بعد از دومین‌غلبه برلیبی، درمشرق‌بجنگ پرداخته‌باشد، درهرحال بطورقطع نمیتوان دراین‌باب‌اظهاری کرد و ذکراین‌واقعه‌دراین‌فصل، بعداز دومین‌اردو کشی‌رامسس بلیبی درسال ۱۱، از لحاظ تاریخ وقوع جنگ اهمیتی ندارد.

همین‌تردید دربارهٔ جریان عملیات نیز موجود است و فقط امرمسلم این‌است که رامسس سوم پنج شهررا پس‌از محاصره بتصرف درآورد که یکی از آنها در سرزمین‌آمور(۱) و چهار شهر دیگر درسوریه قرارداشتند، ازاین میان هویت دو شهریعنی‌تونیپ و آرزاوا بخوبی‌شناخته‌شده ویك‌شهردیگر که در دهانهٔ‌رودخانه‌ای قرار داشته ظاهراً همان کادش میباشد و این‌نظر بیشتر از آن جهت تأیید میشود که

---

۱ ـ دریکی از نقوش برجسته تالار خزانه مدینهٔ‌هابو تصویر رامسس سوم درحالیکه دو پادشاه اسیررا به‌آمون معرفی‌میکند مشاهده میشود، یکی‌از آنها ازاهالی لیبی (کاپر) ودیگری یکی ازمردم آمور میباشد. شخص اخیر ظاهراً درجریان این‌جنگ دستگیر شده بود.

نام‌شهری‌موسوم به شابتونا(۲) واقع‌درجنوب کادش‌درفهرست‌های‌جغرافیائی‌رامسس سوم ضبط شده ، دراین اردو کشی دفاع دوشهر (که یکی‌ازآنها آرزاوا میباشد) بعهده هیتی‌هابود واین‌امرثابت‌میکند که قسمتی‌از هیتی‌هاپس ازانهدام امپراطوری خود دراین نواحی‌سکنی گرفته بودند .

اگر فهرستهای‌جغرافیائی‌رامسس‌سوم مورد اعتماد باشند باید گفت که‌دراین اردو کشی قوای مصر به نواحی فرات نیز دست یافته‌اند لیکن چون گاهی اسامی اقوامی درآنها ذکرشده که از مدتها پیش‌از بین‌رفته بودند و بعلاوه بطور وضوح تقلیدی از فهرستهای رامسس دوم و توتموزیس‌سوم میباشند باید با رعایت احتیاط کامل آنهارا موردمطالعه قرارداد، بهرحال نتیجهٔ مهمی که از این‌جنگها بدست آمد حمایت‌سرزمین فلسطین در برابر حملات احتمالی ملل‌آموری و سوری بوده وحال آنکه‌نگاهداری‌آن‌برای‌مصر بسیار دشوارمینمود چون‌تمام نواحی‌ساحلی، چنانکه پیشتردیدیم ، دراین زمان‌در دست فیلیستن‌ها بود وغیرممکن‌بود که‌مصریان بتوانند مدت زیادی در کنعان پایداری کنند .

ب ـ سال‌های آخر امپراطوری‌جدید

(۱۱۸۸-۱۰۸۵)

سالهای‌آخر سلطنت رامسس سوم در صلح گذشت و بناهای متعددی که از او باقیمانده میرساند که وی در دوران زمامداری خود بالنسبه قدرت و اعتباری داشته ، این پادشاه میخواست آثار معروفترین سلاطین گذشته‌را تعقیب کند ولی در این‌راه بمقصودنرسید ، یکی‌از اشتباهات وی‌این‌بود که از ورودبیگانگان بخصوص مردم لیبی و استقرارآنها در دلتا جلوگیری نکرد و سوء قصدهائی که در اواخر عمر نسبت بوی شد(۲) مسلم میسازد که قدرت سلطنتی از طرف عامه مردم مورد احترام نبود .

هنگامی که وی درگذشت (سال ۱۱۶۶) قدرت مصر درحال زوال بود و متأسفانه‌مراحل‌مختلف‌وسریع‌این انحطاطرا در دورهٔ رامسس‌های‌آخری (۱۱۶۶–

۱—Shabtouna

۲ — فصل نهم — آغاز سلسلهٔ بیستم .

۱۰۸۰) نمیتوان بطور قطع تعیین کرد ، مدارك معدودی که مربوط بزمان سلطنت
ین پادشاهان است پیشتر مطالعه شد درهیچیك از آنها صحبتی از آسیا در بین نیست
جز کتیبه‌ای از رامسس چهارم در سینائی و هجوم سکنهٔ) واحه‌های غربی کـه
بلا از آن بحث شده بیشتر بسیاست داخلی مصر ارتباط داشته نه باسیاست خارجی آن .

فصل یازدهم

امپراطوری جدید

(تمدن و هنر)

۱ - ترتیب اداره مصر

پادشاه

۱ - مسئله مشروعیت

این موضوع، هرگز بآن شدت که در آغاز سلسله هجدهم اهمیت یافت مورد توجه قرار نگرفت، جنبهٔ خدائی که بسلاطین مصر از قدیمترین ایام داده میشد بعقیدهٔ مصریان بوسیله زنان قابل انتقال بود نه بوسیله مردان، بنابراین نکته مهم در مشروعیت این بود که ولیعهد علاوه برآنکه پسر پادشاه است باید پسر شاهزاده خانمی که از دودمان سلطنتی است نیز باشد و اگر بر حسب تصادف تنها فرزند ذکور پادشاه از چنین همسری بوجود نیامده بود مجبور بودیکی ازشاهزاده خانمهای سلطنتی را بعقد خویش درآورد تا بتواند بر تخت سلطنت جلوس کند. این قاعده کلی بود و پیشتر دیدیم که (فصل نهم) اجرای آن چه اشکالاتی تولید میکرد، ملکه هاچپسوت برای فرار از این اشکالات و برای تثبیت پایه سلطنت در صحنه های معبد خود در دیرالبهاری باتصویرهائی، مشروعیت خویش را از هنگام تولد نشان داده، بعقیده او وی نه تنها از وصلت توتموزیس اول و ملکه آهموزیس بدنیا آمده بلکه تولد او در نتیجه پیوند جسمانی آهموزیس و ربالنوع آمون نیز بوده، این موضوع یعنی پیوند یکی از خدایان با یک فرد بشر به، تئوگامی (۱) موسوم شده است. دراین شرایط اختیارات هاچپسوت بهیچوجه قابل تردید نبود چون وی دختر ربالنوع آمون و از جانب وی بعنوان ولیعهدی انتخاب شده بود، دراین باره کاهن بزرگ آمون بنام هاپوزنب (۲) نیزاز

---

۱ — Théogamie ۲ — Hapouséneb

وی پشتیبانی می کرد وازاینجانفوذ کلام کاهن آمون دراین قبیل مسائل بخوبی ملاحظه میشود ، مشیت واراده الهی بوسیله وی ابلاغ می شد ودر واقع در تمام دوره امپراطوری جدیدانتخاب پادشاهان بنظر او صورت می گرفت ودر مواقع بحرانی نامزدی که مورد نظر او بود بسلطنت میرسید، باین ترتیب صفت الهی پادشاه عملا صورت اکتسابی پیدا کرده و نظر موافق آمون یا درواقع موافقت روحانیان برای احراز مقام سلطنت از شرایط عمده محسوب میشد ، از این نفوذ، روحانیان استفاده کامل بردند وحتی مقام سلطنت را نیز مخصوص خویش کردند، البته این پیش آمد نه تنها بر اثر ضعف قدرت پادشاهان بود بلکه بی اعتنائی وعدم توجه به اصل مشروعیت نیز باین امر کمک میکرد.

۴ـ اختیارات پادشاه

اصولا پادشاه فرمانروای مطلق مملکت محسوب می شد لیکن عملا حکومت مصر بقدری تغییر کرده وامپراطوری باندازه ای مقتدر شده بود که پادشاه ناچار پاره ای از امتیازات خود را ببعضی از عمال عالیرتبه کشور واگذار کرد ، این عمال عبارت بودنداز : وزیر که بر سازمانهای اداری ودادگستری نظارت داشت ، نایب السلطنه نوبی که برامپراطوری وسیع مصر جنوبی حکومت می کردو بالاخره کاهن بزرگ آمون که قائم مقام پادشاه درامور روحانی بود، با این اوضاع مادام که پادشاه قدرتی داشت وشخصاً وظایف سلطنت را انجام می‌داد هیچ نوع اشکالـی پیش نمی آمد ولی هنگامی کـه پادشاه بیکفایتی زمام امور را بدست می گرفت واز عهده رسیدگی بوظایف این عمال کـه همیشه درصدد انحصار کارها بخود بودند برنمی آمد زیانهائی متوجه ادارهٔ مملکت می شد . بنابراین وظیفه پادشاه این بود که اولا همکاران صالحی برای خودانتخاب کرده وثانیاً بردستگاههای مختلف اداری نظارت نماید و بالاخره درمواقع اختلاف بعنوان حکم اختلافات رامرتفع سازد .

گذشته از این وظایف فرماندهی سپاه نیز بعهده پادشاه بود و بایـن مناسبت پادشاهان این دوره مخصوصاً اهمیت بسزائی داشتند و چون در این باره یعنی نظامی شدن مصر درفصل پیش صحبت شده دراینجا بشرح علت این امر که مایهٔ توسعه قدرت پادشاهان است مبادرت میشود .

ارتش در امپراطوری جدید

اگر اطلاع ما راجع بارتش در دورهٔ امپراطوری قدیم و امپراطوری جدید محدود است شاید از آن جهت باشد که ارتش در آن زمان صورت منظمی نداشته و پادشاهان هروقت بسرباز احتیاج داشتند بفرمانداران که یکی از وظایفشان تهیه افراد نظامی در موقع لزوم بوده مراجعه می کردند، تنها دستجات منظمی که در آن زمان وجود داشت قوای انتظامی و پلیس بود که معمولا از میان اهالی نوبی انتخاب می شدند ولی هجوم هیکسس ها و مخصوصا موضوع اخراج آنها از مصر باعث توجه بارتش و تحولات اساسی در آن گردید. اردو کشی های متعدد، که سیاست جهانگیری فراعنه ایجاب میکرد ارتش حرفه ای و منظمی بوجود آورد که در زمان صلح بدو سپاه بزرگ تقسیم میشدند ودرزمان هورمهب دسته ای از آنها در دلتا و دسته دیگر در مصر شمالی استقرار مییافتند. درزمان جنگ چنانکه میدانیم ستی اول لااقل سه سپاه داشت که هریك از آنها تحت حمایت یکی از خدایان بودند و بنام او خوانده می شدند، این سه سپاه عبارت بودند از سپاه آمون سپاه رع وسپاه پتاه که بزودی یعنی درزمان رامسس دوم سپاه ست نیز بآنها اضافه شد. گذشته از این دستجات اصلی عده ای مزدور خارجی نیز از قبیل شاردان، نوبه ای وآموری نیز در ارتش استخدام می شدند، تعداد حقیقی این دسته ها بتحقیق معلوم نیست ولی آنچه بنظر میرسد عدهٔ آنها گاهی بسیار قابل ملاحظه بوده، ارابه های مصری بادو اسب کشیده می شد و دو سوار (۱) داشت که یکی از آنها راننده و دیگری مأمور جنگیدن بود و باید دانست که این قسمت از ارتش (ارابه های جنگی) در جنگهای امپراطوری جدید اهمیت شایانی داشتند.

درباره تاکتیك آن زمان گرچه اطلاعات مختصری دردست است ولی بطور وضوح میتوان دریافت که جنگ های دوره امپراطوری جدید مانند گذشته تنها برخورد افراد نبوده بلکه تعقل و تدارك قبلی نیز باندازه دلاوری و تعادل قوی اهمیت داشته باینمعنی که زمین مناسب انتخاب می شد، فرماندهی، همه افراد را منظماً در اختیار داشت، ودرصورت لزوم از حرکات دورانی وغافل گیری وجنگ بـا صفوف منظم

---

۱ ــ ارابه های هیتی سه سوار داشت.

استفاده بعمل می آمد ، این طرز محار به بتدریج و براثر احتیاج معمول شده بود و تهور وشجاعت افراد دیگر برای غلبه بردشمن کفایت نمی کرد .

پس از جنگ سربازان از خدمت مرخص نمی شدند بلکه آنهارا باردو گاه های متعدد کشور می فرستادند و این عده طبقه جدا گانه‌ای را درمقابل روحانیان و غلامان سلطنتی و پیشه‌وران تشکیل می‌دادند و بلاتردیداز طبقات ممتاز مملکت بشمار می آمدند ، افسران و سربازان بالنسبه‌از افراد ثروتمند کشور بودند و نه‌تنهااز غنائم بیشماری که‌از جنگهای آسیا و نوبی بدست می آمد استفاده می بردند بلکه غالباً از اراضی نیز قطعاتی بآنها هدیه‌می‌شد و باین ترتیب دسته اشرافی جدیدی‌از تیولداران وملاکین که‌منشاء نظامی داشت تشکیل یافت .اهمیت ارتش بقدری بود که‌در امپراطوری جدید دو نفر ازسران نظامی(هورمهب ورامسس اول) بسلطنت رسیدند و پادشاهانی که‌در احیای ارتش وعظمت آن کوشیدندبخوبی میدانستند که‌نیرومندبودن مصر سیاست موازنه را در میان ممالك شرقی محفوظ خواهد داشت .

وزیر

۱ ـ کلیات

وظایف وزیر بسیار متنوع و وسیع بود، برای شناسائی دستگاههای اداری مصر در دوره امپراطوری جدید شرح این وظایف کافی است از این وظایف درزمان سلسله‌هجدهم بالنسبه اطلاعات کاملی دردست‌میباشد چون‌در کتیبه‌های مقبره بعضی‌از وزیران مخصوصاً در مقبره رخمیرع (۱) وزیر توتموزیس سوم از این وظایف بتفصیل یادشده . ولی متأسفانه این متون دارای نقایصی هستند وبعلاوه درك آنها و گاهی ترجمه و تعبیر آنهااز آن نظر که‌شرح دقیقترین و کاملترین تشکیلات‌اداری‌مصر تاآنزمان‌است بی‌اندازه‌دشوار می باشد ، تغییراتی که‌توتموزیس سوم دراختیارات وزیرداد‌منحصر بزمان او بودونباید آنرا بسایر ادوار منسوب‌داشت چون‌جانشینان‌فراعنه بزرگ بیشتر همشان‌مصروف‌براین‌بود که‌اقدامات‌پیشینیان‌خود

---

۱ — Rekhmire .

را تعقیب و تقلید نمایند .

در این زمان دولت مصر بقدری توسعه یافته بود که یك نفر نمیتوانست بتنهائی همه امور را بعهده بگیرد و تقسیم اختیارات شخص وزیر بسیار ضروری ولازم بنظر میرسید باین ترتیب یك وزیر مأمور کارهای جنوب و مقراو درتب بود و وزیر دیگری در شمال ومرکزاو هلیوپولیس . حوزه فرمانروائی وزیر جنوب از سیوط تا آبشار اول وقلمرو نفوذ وزیر دیگر از سیوط تا مدیترانه بود .

۴ ـ مراسمی که پس از انتخاب وزیر بعمل میآمد

پادشاه بر تختی کـه سایبانی داشت می نشست و در حالی که وزیر آینده بجانب او پیش می رفت مخصوصاً نصایحی مبنی بر میانه روی و اعتدال و رعایت اوضاع و احوال بوی می داد. پادشاه از او میخواست که با نوع دوستی و بیطرفی کامل امور قضائی وروابط خود باز یردستان را تنظیم نماید، امور جاری مملکت باقوانین دقیق و با رعایت کامل عادات قدیم اداره می شد، قدرت وزیر بی اندازه زیاد بود و بنابراین مراقبت در این که تصمیمات او تحت نفوذ احساسات و منافع واقع نشود ضرورت کامل داشت و بهمین مناسبت پادشاه بخصوص در این مورد نصایحی بوی می داد و ما چندجمله آنرا در اینجا نقل می کنیم .

« . . . خداوند از معرض بیزار است ... در خواست کننده را پیش از آنکه اظهارات او را بشنوی جواب نگو، هنگامی که درخواست کننده ای بتو عرضحالی میدهد بدون دلیل او را از سر خود بازمکن و اگر او را از سر خود باز میکنی دلیل آن را باو بگو، در نظر درخواست کننده توجه باظهارات او مهمتر از انجام تقاضاهایش میباشد.

کاری بکن که مردم از تو بترسند، زمامدار واقعی کسی است که از او میترسند ولی درعین حال بدان که شرافت یك زمامدار در این است که عادل باشد . معمولا کسی که میل دارد از او بترسند بنظر مردم چنین میرسد که چیزی خارج از عدل و انصاف در او هست. .از اختیارات وزیر قبل از هر چیز اجرای عدالت میباشد. این دستوری است که زمان خدایان مجری بوده ... »

وظایف وزیر :

الف ـ ساعات کار

صبحگاهان وزیر بقصر سلطنتی میرفت و رئیس خزانه نیز همراه او بود . شخص وزیر بتنهائی وارد عمارت سلطنتی می‌شدو گزارشی از کارهای جاری بشاه می‌داد شاه نیز دستوراتی صادر میکرد، در مراجعت از قصر رئیس خزانه که مقابل‌در، درانتظاروی بودباا و ملاقات و مذاکره میکرد ووزیر اورا ازجریان ملاقات خود باشاه مطلع می‌ساخت و سپس «درهای خانه سلطنتی» یعنی در قسمتهای مختلف اداری باز می‌شد وروز رسمی آغاز می گردید ، پس از این وزیر بدفتر خود میرفت و گزارشهائی را که از نقاط مختلف حوزه اداری او رسیده بود مطالعه کرده بادستورات لازم نزد متصدیان محلی میفرستاد ، دراین اثنا گاهی هم مرا جعین رامی پذیرفت و بشکایات آنها گوش‌داده آنهارا حل و فصل می کرد ، گاهی هم از پایتخت خارج میشد و باقایق، سفری برای بازرسی شهرستانها انجام میداد .

ب ـ ادارهٔ شهرستانها

در اداره ایالات مختلف اصل مرکزیت بدقت مجری بود و در این موقع نیز فرمانداران و حکام اداره شهرستانها رادر دست داشتندولی ظاهراً مسئولیت سیاسی مهمی بعهده آنها نبود ، هر یك از قسمتهای اداری بحوزه کوچکتری تقسیم می‌شد و در رأس آنها عمالی قرار داشتند که مسئول حکومت مرکزی بودند ، از طرف وزیر مأمورینی بشهرستانهافرستاده می شد که سمت رابط بین ادارات شهرستانها و دفتر وزیر را داشتند ، این مأمورین در هرسال سه مرتبه ، یعنی نخستین روزماه چهارم هر فصل مصری، گزارش مشروحی برؤسای مستقیم خویش تسلیم می کردندو در نتیجه همین پیش بینی‌ها خطری که درقدیم از طرف خانواده‌های فئودال متوجه وحدت کشورمی‌شد درامپراطوری جدید مرتفع گردید .

ج ـ قضاوت

شخص وزیر از سوء استفاده از اختیارات جلو گیری میکرد ، تحقیق درصحت ادعانامه هائی که تنظیم می‌شد و همچنین رسیدگی بوصیت

نامه‌ها و نظارت دراجرای مفادآن بعهده‌وزیر بود ، قضاة را وی تعیین میکرد و همه احکام بنظر او میرسید ، در کارهای مهم او شخصاً ریاست محاکم را بعهده میگرفت وما پیشتر ، درباره نبش مقابر سلطنتی درپایان سلسله بیستم ، جریان یکی ازاین محاکمات را شرح داده‌ایم.

د ـ کارهای عمومی و کشاورزی

وزیر درحفر ترعه‌ها و نگاهداری آنها نظارت میکرد وی مراقب حفظ ابنیه و همچنین تنها کسی بود که اجازه قطع اشجار می‌داد، صدور فرامین مالکیت بعهده او بود و هنگامی که بین دو مالك برسر تحدید اراضی نزاعی در میگرفت ماموری برای تحقیقات محلی از طرف اوروانه می‌شد ورأی نهائی را شخص وزیر صادر میکرد ، نتیجه سرشماری گاوان باو تسلیم می گردید مقدار باران ها و بالا آمدن آب نیل باطلاع وی میرسید و او بر حسب ارتفاع آب که‌درهرسال اختلاف داشت اقدامات لازم بعمل می آورد ، تقسیم آب و دادن تعلیمات برای آماده کردن زمین در هرسال بعهده وزیر بود ، او رئیس دو انبار و کارمندان وی‌را که مستقیما مأمور درو و جمع آوری محصول بودند تعیین میکرد ، هرسال پس از درو تشریفاتی انجام می گرفت که درطی آن رئیس دو انبار نتیجه کاررا باطلاع پادشاه میرسانید ودر صورتی که‌محصول خوب بود باعث شادمانی عموم می‌شد .

هـ ـ دارائی

رسیدگی بامر وصول مالیاتهائی که باید بوسیله مأمورین بخزانه و اصل شود منحصراً بعهدهٔ شخص وزیر بود و مالیاتها بترتیب اهمیت عبارت بودند از طلا و نقره ، دواب و پارچه‌های کتانی. این منابع در آمد مخصوصاً در کشوری مانند مصر که همهٔ امور دردست دولت بود اهمیت زیادی داشت ، مالیات مزارع بوسیله مأمورین محلی که مستقیماً تابع رئیس خزانه بودند دریافت می‌شد و رئیس خزانه در مذاکرات روزانه خود باوزیر وی‌را درجریان کار می گذاشت و موازنه دخل و خرج مملکت دردفاتر وزیر انجام می گرفت . هرماه گزارشی از وضع مالی کشور بوزیر

تسلیم می‌شد و اوشاه‌را از منابع و میزان عایدات مملکت آگاه می‌ساخت.

و ـ سپاه و نیروی دریائی وزیر مأمور تشکیل قراولان سلطنتی و استقرار دسته‌های نظامی در تب و سایر شهرهای مهم مملکت و همچنین مراقبت در دفاع و نگاهداری قلاع نظامی بود ، افسران نیروی دریائی از کوچك تا بزرگ در مواقع معین گزارشهائی باو میدادند و باین ترتیب وی‌را همیشه از نقل و انتقال سفاین و وضع نیروی دریائی مطلع میساختند ، بطور کلی وزیر موظف بود که در مواقع لازم ، قوای آماده و وسایل کافی ، در اختیار پادشاه که فرمانده عالی نیروی نظامی مصر بود بگذارد .

ز ـ بایگانی چون همهٔ نامه‌های اداری از نظر شخص وزیر می‌گذشت ناچار همه اسناد و مدارك در دفتر او ضبط می‌شد و قبل از ضبط بمهر وزیر ممهور می‌گردید ، هنگامی که کارمندی میخواست نامه‌ای را مطالعه کند از وزیر کسب اجازه می‌کرد و پس از اتمام کار آنرا بدفتر ضبط می‌داد و در آنجا قبل از آنکه نامه بایگانی شود مجدداً مهر می‌شد، گذشته از این نامه‌ها مقداری اسناد محرمانه نیز در بایگانی وجود داشت که بکسی اجازه مطالعه آنهارا نمی‌دادند

ح ـ نتیجه از این مطالعه سریع و اجمالی که از وظایف وزیر بعمل آمد میتوان اهمیت مقام او را در دورهٔ امپراطوری جدید دریافت و بدون اغراق باید گفت که او بجای پادشاه مملکت‌را اداره می‌کرد ، از کوچکترین جریانات مملکتی آگاه بود و همه تصمیمات قبلا بنظر وی میرسید ، این تمرکز شدید اختیارات مستلزم استخدام کارمندان بیشماری بود که بدرجات مختلف تقسیم می‌شدند و مانند همه ممالکی که حکومت در دست دولت است کارمندان دولتی طبقه ممتازی را تشکیل می‌دادند. در خاتمه باید متوجه بود امتیاراتی که باین طبقه داده می‌شد اغلب بجا بود چون این دسته از مردم مصر با نهایت صداقت وظایف خویش را انجام داده مایه سربلندی وافتخار کشور خود بودند .

نایب السلطنه نوبی

سابقه

ایجاد این سمت در آغاز زمداری سلسله هجدهم و نتیجه طبیعی فتح نوبی میباشد، مدتها تصور میشد که توری (۱) نخستین نایب السطنه نوبی بوده واز طرف آمنوفیس اول باین مقام انتخاب شده ولی بعید نیست که این سمت اززمان سلطنت آهموزیس و بخاطر پدر توری که گاهی بعنوان پسر آهموزیس نیز تلقی شده ایجاد شده باشد ، این فرضیه با آنکه امروز بعلت کمی اطلاعات محقق نیست در توجیه و تفسیر عنوان «پسر پادشاه» که به نایب السلطنه نوبی از آغاز ایجاد این سمت داده میشده کمك شایانی میکند ، این عنوان را بعدها هم نایب السلطنه های نوبی که پس از توری ، هیچیك از دودمان سلطنتی نبوده اند حفظ کرده اند ولی اگر این فرضیه قابل قبول نباشد باید چنین پنداشت که عنوان مزبور نه برای تعیین نسبت واقعی نایب السلطنه با پادشاه بلکه اشاره بوسعت اختیارات پادشاه بوده که قسمتی از آن بحکام نوبی تفویض میشده .

نایب السلطنه های نوبی معمولا از میان کسانی که مشاغلی در نوبی داشتند انتخاب نمیشدند وفقط توری وهوی (۲) از این قانون مستثنی بودند ، این مأمورین اغلب قبل از تصدی مقام نیابت سلطنت نوبی در دستگاههای خصوصی پادشاه خدمت میکردند ودرمیان آنها عدهٔ زیادی دبیرو معدودی افسر باین مقام رسیده اند بنابراین باید متوجه بود که انتظار مردم ازاین مأمورین بیشتر انجام کارهای اداری و مالی بود نه امور نظامی و چنانکه پیشتر هم دیدیم انقلابات نوبی هرگز صورت جدی بخود نگرفت ، درهر حال تصدی این مقام مستلزم آن نبود که قبلا مراحل معینی طی شود چون معمولا نایب السلطنه ها قبل از آنکه باین سمت تعیین شوند وظایف مختلفی بعهده داشتند ازقبیل: رئیس کارهای عمومی در کارناك رئیس اغنام یا اصطبلها ، بازرس خزانه ، رئیس شهربانی ، رئیس نظامیان ، وفقط درزمان آخرین رامسس ها کاهن بزرگ آمون هم باین مقام منصوب شد .

---

۱ -- Touri .　　　۲ -- Houy .

نایب‌السلطنه نوبی علاوه برعنوان «پسر پادشاه» ازهمان آغاز ایجاداین‌سمت عنوان «رئیس ممالك‌جنوب» که معرف‌مقام‌وشغل او بود نیز داشت همچنین اززمان آمنوفیس سوم عنوان «بادزن دار دست راست پادشاه» راهم باومیدادند و از همان زمان درتصاویروی‌را باعصای مخصوص وتبر وبادزنی که‌باتسمه‌ای بپشت بسته‌میشد تصویرمی کردند ، چون درزمان توتموزیس‌چهارم نایب‌السطنه نوبی موسوم به‌آمن هوتپ وولیعهد مملکت نیز بهمین‌نام بود، برای تشخیص و تمیز این‌دو «پسر پادشاه» بنایب‌السلطنه نوبی عنوان «پسر پادشاهی کوش » داده‌شدو جانشینان وی نیز همین عنوان را بکار بردند ، عنوان دیگر نایب السلطنه نوبی « زمامدار سر زمین طلائی آمون »بود که مقصود از آن همان «زمامدار سودان » میباشد ، چون این سر زمین اراضی طلا خیز بسیار داشت و مهمترین ناحیه‌ای بود که طلای مصر از آن بدست می آمـد .

حکومت نوبی

قلمرو نفوذنایب السلطنه نوبی از آبشار اول‌تا اقصی‌نقاط جنوبی سرزمین مصر ادامه داشت و بموجب‌سندی که‌درنوع‌خودمنحصر است‌تصمیم این‌بود که شهرستانهای‌هیراکون پولیس وادفو وآسوان رانیزضمیمه حکومت‌نوبی نمایند ، این تصمیم‌اگرهم عملی شده باشد برای‌مدت بسیار کوتـاهی بوده چون‌این سه‌ناحیه معمولا تابع وزیر جنوب محسوب می‌شده‌اند .

سرزمین نوبی‌بدوشهرستان‌بزرگ تقسیم می‌شده یکی‌مملکت‌اوائوات‌یانوبی خاص که از آسوان تا آبشار دوم امتداد داشت دیگر ملکت کوش (یعنی‌سودان کنونی) که‌شامل اراضی مابین آبشار دوم وآبشار چهارم بود . هر یك از این دو شهرستان بوسیله نماینده مخصوص‌نایب‌السلطنه اداره می‌شد عنوان این‌اشخاص بزبان مصری ایدنو (۱) بود .

نایب السلطنه دررأس‌همه دستگاههای اداری که‌بدون تردیدنظیرسازمانهای اداری پایتخت بودقرار داشت ، وی‌نیز دارای مأمورین‌لشکری ومأمورین کشوری

۱– Idénou.

بود و عده‌ای ازعمال دولتی‌از قبیل‌رئیس خزانه، رئیس‌اغنام، رئیس‌انبارها کارهای عمده مملکت‌را اداره می کردند ، هریك ازاین عمال اداره‌ای داشتند که عده زیادی کاتب ودبیر در آن مشغول‌کار بودند ، هرشهر بوسیله یك‌حاکم اداره می‌شد و این حکام‌مستقیماً تابع نایب‌السلطنه بودند ، نایب‌السلطنه ریاست مذهبی حوزه‌فرمانروائی خود را نیز داشت ولی اعمال مذهبی بوسیله قائم‌مقام او یا «رئیس کهنهٔ همه خدایان» و دستیار وی یا «دبیرهدایـای همه خدایان» انجام‌می گرفت ، نایب‌السلطنه مأمور تنظیم این سازمانها وحسن‌اداره آنهابود تابااین ترتیب بتواند هم‌سعادت و نیکبختی مملکت راتأمین کندوهم مالیات‌سالانه نوبی را مرتباًبخزانه مصر بفرستد .انتظامات داخلی بعهده نیروی پلیس بود ، درهریك ازشهرهای‌مهم ساخلوئی گذاشته می‌شد و مرتباً تحقیقاتی دراطراف مملکت‌بعمل می‌آمد تادسته‌های بیابانگرد که‌منتظر فرصت برای حمله باراضی آبادآن حدود بودند نتوانند سرزمین نوبی‌را بتصرف‌درآورند همچنین دسته‌هائی از سربازان که کم وبیش مجهز و آماده بودند باکاروانهائی که بمعادن طلا میرفت‌حرکت‌می کردند. چون طلا ثروت عمدهٔ نوبی (۱) بود مخصوصاً ازهمین لحاظ نگاهداری آن برای مصر بسیاراهمیت داشت ، چنانکه دیدیم دراین ناحیه‌معمولاً شورش های بزرگی بروزنمی کردواگراحیاناًچنین‌حادثه‌ای رخ‌می‌داد پادشاه مصرمجبوربودقوای‌مختصر نوبی‌راتقویت کندویاشخصاً باسپاهی بآن‌سرزمین روانه‌شود ، این‌نقل‌وانتقالات‌نظامی درروحیه بومیان نوبی تأثیر فراوان‌داشت‌وفقط حضور پادشاه درنوبی آتش‌انقلاب‌را خاموش‌میکرد .

ظاهراً نایب‌السلطنه‌های‌نوبی‌مردمی‌مدیرومدبربودند چون اغلب‌مدت زیادی وشایدتاموقع مرگ‌درکارخویش‌باقی‌می‌ماندند وچنانکه گاهی‌اتفاق‌افتاده پسر آنها بجای پدر بنیابت‌سلطنت انتخاب می‌شد .

شغل نیابت‌سلطنت بلاتردید از مهمترین مشاغل آن زمان ومورد توجه‌اکثر

---

۱ ـــ سایر محصولات قیمتی کـه از نوبی بمصر فرستاده می‌شد عبارت بود از : عاج ، آبنوس ، پر شتر مرغ و پوست‌پلنگ. گذشته از این زرافه وشترمرغ ومیمون نیز بمصرفرستاده می‌شد و شرح ورود این مقرری هـابمصر در مقبره هوی نایب السلطنه نوبی در زمان سلطنت توتانخامون مندرج است .

عمال دولت بود چون ازطرفی مسئولیت آن کمتر از مسئولیت شغل وزیر بود و از طرف دیگر آزادی و استقلال بیشتری داشت، درزمان حکومت نایب السلطنه‌ها سرزمین نوبی وسودان بکلی آداب وتمدن مصری را پذیرفتند و چندین قرن بعد یعنی هنگامی که دست مصر از شهرستانهای جنوبی کوتاه شد دراین نواحی هنوز نفوذ تمدن مصری بخوبی مشاهده می‌شد.

اداره شهرستانهای آسیائی

دولت مصر که درسر زمین مصر و نوبی اصل تمرکز را کاملا مراعات میکرددر آسیا بعکس این اصل را بهیچوجه موردتوجه قرار نداد، فراعنه مصر بخوبی در یافته بودند که رعایت استقلال خارجی شهرستانهای آسیائی کاملا بصرفه آنهاست چون باین ترتیب میتوانستنددرعین احترام باحساسات از ادیخواهانه آنها بعنوان حکم در کارها مداخله کرده قضایارا بنفع خویش خاتمه‌دهند.

امپراطوری آسیائی مصر شامل تعداد زیادی از شهرها بود که اغلب آنها استحکاماتی داشتندو گاهی بوسیله یک پادشاه وزمانی از طرف شورای محترمین شهر اداره می‌شدند و نواحی که‌از نظر وسعت یا طرز حکومت بتوان بآنها عنوان دولت و مملکت داد بسیار نادر بودند، در میان این قبیل نواحی قدرت و اعتبار مملکت آمور بیش ازهمه بود وچنانکه پیشتر دیدیم جاه‌طلبی شاهزادگان و زمامداران آن اغلب اشکالاتی برای مملکت مصرایجاد می‌کرد.

بهترین وسیله برای بسط نفوذمصر در داخله این ممالك این بود که‌ولیعهداین ممالك رابمصر برده بآداب مصری تربیت نمایند، فراعنه‌مصر گذشته ازاین کارعده‌ای از افسران مصری را بعنوان مربی سربازان بومی باین کشورها میفرستادند و باین ترتیب سپاهیان کمکی برای خود تهیه می‌کردند که درجنگهای آسیاوظیفه مهمی بعهده آنها بود.

چنانکه قبلا هم گفته شد باآنکه خود مختاری این نواحی (نه استقلال آنها) محفوظ بودمعذلك‌تیودووظایف سنگینی بعهده آنها گذاشته می‌شد و برای اطلاع از آن کافی است فهرست خراجی که این نواحی سالانه بمصر می‌فرستادند مطالعه شود

این خراج ها عبارت بوداز اغنام و احشام ، غلات ، روغن و شراب ، طلا ، نقره ، مس و چوبهای قیمتی ، اسب و عرابه جنگی ، برده و اشیاء ساخته شده و گذشته از این وظایف معمولی وظیفه مهم دیگری در زمان جنگ بعهده این ممالك گذاشته می شد و آن عبارت بود از نگاهداری سپاهیان فرعون .

امپراطوری مستعمراتی مصر در آسیا مخصوصاً در زمان سلسله هجدهم منبع عمده عایدات مصر محسوب می شد و در نتیجه همین عواید سرشار و بهبود وضع مالی، سرزمین مصر تمدن ممتازی پیدا کرد که هنوز مایه تحسین عمومی میباشد .

کاهن بزرگ آمون

کاهن بزرگ آمون که از لحاظ وظیفه تنها امور مذهبی بعهده وی بود جز این نفوذی در مملکت نداشت دردوره امپراطوری جدید مداخلات سیاسی مهمی در مصر کرد که مطالعهٔ علل آن کمال اهمیت را دارد .

سابقه مقام

پیدایش این شغل و مقام بسلسله هفدهم مربوط میشود و در کتیبه‌های آن زمان به تشکیل این دسته از روحانیان از آغاز امپراطوری میانه مکرر اشاره شده . ولی دراین متون هیچ نوع اشاره‌ای به «نخستین پیمبر آمون» که عنوان معمولی کاهن بزرگ آمون بوده دیده نمیشود درصورتی که عنوان و مقام «دومین پیمبر آمون» مکرر تأیید و تصدیق شده و وجود چنین مقامی ناچار وجود مقام بالاتری را که همان نخستین پیمبر آمون باشد ایجاب می کرده ، میتوان گفت که این مقام در آن زمان باعنوان اختصاری «پیمبر آمون » تعیین می شده و اوقهرمانی است نیمه تاریخی و نیمه افسانه‌ای بنام خونسوئم هب(۱) که سلسلهٔ کهنه بزرگ آمون بااو شروع می شود ، وی در سلسله هفدهم و زمان زمامداری ر ع هوتپ میزیسته و متاسفانه اطلاعات تاریخی صحیحی در بارهٔ او در دست نیست .

آهموزیس بانی سلسله هجدهم نه فقط باداره امور سیاسی مملکت می پرداخت بلکه کارهای مذهبی مصر را نیز تحت نظر خویش اداره می کرد و از زمان سلطنت

۱ – Khonsouemheb .

وی ببعد تاریخ کهنه بزرگ و تحول مقام آنها را بدقت میتوان مورد مطالعه قرار داد .

روحانیان آمون

در کارهای مذهبی دودسته از روحانیان کمك و دستیار نخستین پیمبر آمون بودند ، یکدسته روحانیان عالیمقام که« پدران ربانی» خوانده میشدند وعبارت بودند از دومین پیمبر آمون وسومین پیمبر وچهارمین پیمبر آمون ، وفقط این دسته از روحانیان میتوانستند در مراسم قربانیها شرکت کنند، دستهٔ دیگر که مقام کوچکتری داشتند عبارت بودند از : « کهنه محض » (۱) که حمل و نقل زورق خداوند و نظافت معبد وآرایش و زینت مجسمهٔ خدایان بعهده آنها بود ، دیگر « کهنه قاری » (۲) که مأمور اجرای آداب مذهبی بودند و بالاخره دسته‌ای بنام ایمیوست آ (۳) که وظیفه واقعی آنها هنوز معلوم نشده ، سلسله مراتب و درجات در بین کهنه قاری مانند پدران ربانی مراعات می‌شد وسایر کهنه بطبقاتی چند تقسیم شده بودند که هریك از آنها بنوبه خود مأمور اداره کاری بود گذشته ازاین، عده‌ای غیرروحانی(٤)درانجام کارهابکهنهٔ مصری کمك میکردند و معمولا تهیه ملزومات و امورمادی بعهده آنها بود .

بااین دسیه روحانیان ذکور عدهٔ زیادی زن نیزهمکاری می کرد و در آغاز کار منحصر بخوانندگانی(٥)بود که همراه دسته‌ها حرکت کرده آهنگهائی میخواندند وباچنگی که مخصوص مصریان قدیم بود نواهائی مینواختند ، این عده بخانواده‌هائی چند تقسیم می‌شدند و گذشته از آنهازنانی مخصوص رب النوع وجودداشت که بعقیده بعضی ملتزمین وهمراهان خاص «زوجه الهی آمون» بودند ، این زن که «دست الهی» و «مجذوب الهی » نیزخوانده می‌شد همان ملکه میباشد که بگمان مصریان خداوند بااو ازدواج میکرد تادودمان خدائی پادشاهان مصرادامه یابد،باین ترتیب ملکه عالیترین فرد روحانیان اناث آمون بودهمچنانکه پادشاه نیز درمیان روحانیان ذکور بالاترین

۱—Ouabou ۲—Kheriou—hebet .

۳— Imiou—set—a . ٤—Ounout .

٥—Shemaït .

مقام‌را داشت‌وهمانطور که یکی ازروحانیان‌عالیرتبه در کارهای‌دینی از پادشاه‌نیابت می کرد ازمیان زنان نیزیکی (معمولا‌از خانواده‌های‌محترم‌مصری) انتخاب‌می‌شد تا بجای‌ملکه درامور‌مذهبی نظارت کند .

نخستین پیمبر ودومین پیمبر آمون هر یك دارای دربار و تشریفاتی بودند و دربار نخستین پیمبر اهمیت بسیارداشت که عده‌ای ازقبیل رئیس‌خلوت، خوانسالار، نگهبان، رئیس‌دارالانشاء وتعداد زیادی‌خدمه جزء درآن‌مشغول خدمت‌بودند ،البته هنوز همه اعضاءو کارمندان‌این‌دستگاه معلوم‌نیست ولی‌ازهمین‌مختصر میتوان‌باهمیت دربار کاهن بزرگ پی‌برد .

عواید و املاك

توانگری کهنهٔ آمون‌درامپراطوری‌جدیدیکی ازوقایع‌مهم‌این دوره‌محسوب‌میشود واثری که این‌پیش آمددر تاریخ‌وتحول‌مصر داشت‌اهمیت بسزائی‌دارد ، این سرمایه وثروت‌مخصوصاً عبارت بود از انواع مختلف هدایائی که هرسال بعنوان‌خراج ومالیات بدربار مصرمیرسید وپادشاه سهمی ازآن رابه پیشگاه آمون تقدیم‌می کرد ، وهمچنین املاك‌معمور وآبادی که ازراه خرید ویاهدیه‌پادشاه دائماً بوسعت آن‌اضافه‌می‌شد .

البته‌نگاهداری چنین عواید و املاکی ایجاد سازمان وسیع وغیرروحانی را ایجاب میکرد چون برای استفاده از این املاك قبل از هرچیز رعایائی لازم‌بود که بکار کشت‌وزرع وپرورش‌حیوانات ودرو وبرداشت محصول‌بپردازند، عده‌ای‌قایق ران برای‌حمل ونقل محصول ونگهبان برای جلوگیری از دستبرد نیز ضروری‌بود وهمچنین‌دبیرانی برای‌نگاهداری‌حساب‌وعده‌ای‌مباشر برای ادارهٔ مزارع ومعمارانی برای حفاظت و افزایش بناهای کارناك و تعدادی کارگر و بنا برای ساختمان کمال لزوم راداشت ، این مشاغل که فهرست آنها هنوز دقیقاً معلوم‌نشده از لحاظ اهمیت همه‌دریك ردیف‌نبودند وبرخی ازآنها مانند اداره انبار هاوادارهٔ‌خزانه‌آمون‌دارای اهمیت بیشتری بودند ومتصدیان این‌مشاغل مخصوصاً از میان رجال برجسته کشور انتخاب می‌شدند ، از زمان توتموزیس سوم غالبا‌کاهن بزرگ شخصاً زمام این‌قبیل

امور را دردست می گرفت تانظارت دقیقتری در عواید معبد داشته باشد .

روابط پادشاه و کاهن بزرگ

نخستین پیمبر آمون اصولا از طرف رب النوع باین مقام میرسید ولی درواقع وعملا این انتصاب بوسیله پادشاه صورت می گرفت ، تشریفات مخصوص انتخاب کاهن بزرگ چنانکه پیشتر هم دیدیم این بود که پادشاه در حضور مجسمهٔ خداوند نام چندتن از روحانیان که نامزد این مقام بودند میبرد و بمحض اینکه نام شخص منظور پادشاه برده می شد رب النوع باحرکتی (که نوع آن معلوم نیست) انتخاب اورا تصویب و تأیید می کرد . عده ای چنین پنداشته اند که مجسمه خداوند متحرك ساخته می شد و سر آن بوسیله نخی بحرکت درمی آمد ولی این نظر قابل قبول نیست و چنین تصور میشود که خداوند مشیت خود را در این قبیل موارد با عقب رفتن یاجلو آمدن اظهار می داشت ، بهر حال نتیجه این عمل آن بود که همه بدانند خداوند خود خلیفه خودرا تعیین کرده است ، پس از انجام این مراسم پادشاه با ادای این جملات : «تو کاهن بزرگ آمون هستی ، خزائن و مردان جنگی اودردست تواست ؛ تو رئیس کهنه و عبادتگاه او هستی » همه اختیارات را بوی تفویض میکرد پادشاه میتوانست کاهن بزرگ را از میان غیر روحانیان نیز انتخاب کند لیکن معمولا این انتخاب از بین روحانیان صورت می گرفت و طی تمام مراحل روحانی برای کسی که باین مقام میرسید ضرورت نداشت .

پس از آنکه کاهن بزرگ باین مقام نایل می شد او نیز نفوذ خودرا بر پادشاه تحمیل میکرد چون معمولا جوابی که خدایان بسئوالات پادشاه می دادند بوسیله کاهن بزرگ ابلاغ می شد و او بخوبی می توانست در این قبیل موارد نظر خود را بعنوان دستور خداوند بپادشاه تحمیل کند ، پیش از این درباره مداخلات کهنه در امور سیاسی مطالبی گفته شده و مخصوصاً باقدامات آنها در مورد اختلاف میان ملکه ها چپ سوت و توتموزیس ها اشاره کرده ایم و بخوبی معلوم شد که خدمات آنها به توتموزیس سوم و هاچپ سوت خالی از نظر نبوده و همین امر مبنای توانگری و نفوذ آنها شده است ، از زمان هاچپ سوت کاهن بزرگ آمون ، موسوم به هاپوزنب ،

نه فقط رئیس روحانیان آمون بوده بلکه سمت وزارت نیز داشته و باین ترتیب در امورسیاسی ومذهبی دخالت می کرده، دراین دوره‌هم پادشاه دیگر در امور مذهبی نظارتی نداشت‌وهمه کارها بانظر کاهن بزرگ آمون‌می گذشت چون توتموزیس‌سوم که در معبد آمون ودرمیان روحانیان پرورش یافته بود یکی ازمصاحبان کودکی خودرا ، بنام من‌خپررع زنب(۱) باین‌سمت‌منصوب کرد واورا مورد توجه‌مخصوص قرارداد. جانشینان‌وی نیز درباره کهنه‌همین‌روش را پیش گرفتند وقدرت روحانیان درزمان آمنوفیس سوم بقدری‌زیاد شد که خطر عظیمی برای حکومت مصر ایجاد کرد ، باید درنظرداشت که علت اصلی این اقتدار تحولاتی بود کـه آخناتون در مذهب بوجود آورد ، آخرین زمامداران سلسله هجدهم پس‌ازآنکه باکهنه‌آمون ازدرصلح درآمدند مراقب بودند که جداً مذهب وسیاست رااز‌هم‌تفکیك کنندو باین منظور دیگر وزرای‌خودرا ازمیان‌روحانیان انتخاب نکردندو حتی عنوان«پیشوای اعظم همهٔ روحانیان مصر علیا وسفلی» را نیز ازآنها سلب کردند ولی متأسفانه پس از رامسس دوم این عنوان مجدداً بآنها داده‌شد وپادشاهان آخرسلسله بیستم‌قدرتی نداشتند که‌دربرابر جاه‌طلبی روز افزون کهنه بزرگ عکس العملی نشان بدهند ، درهمین‌زمان‌مقام‌نخستین‌پیمبر آمون‌موروثی‌شدو باید گفت که‌ازهمان‌ایام‌دوزمامدار برمصر حکومت می کردند یکی پادشاه ودیگری کاهن‌بزرگ، قدرت کاهن‌بزرگ روزبروز افزایش می‌یافت وچنانکه پیشتر دیدیم آخرین کاهن بزرگ‌سلسله بیستم، هریهور،خودرا بمقام‌سلطنت‌رسانیدواین‌نتیجه‌منطقی‌اوضاعی‌بود که بدست‌زمامداران امپراطوری جدید ایجاد شده‌بود .

۲ـ هنر

معماری

هنر معماری دوران امپراطوری‌جدید از روی معابدآن زمان بخوبی‌شناخته شده ، خرابه‌های‌جالب‌این معابد هنوز درطول نیل ازآبشارسوم تا دلتا ، باقی است

۱—Menkheperrê séneb

و این قسمت از هنر مصری را با مطالعه معابد آن شروع میکنیم.

۱ - معابد :

دیر البهاری

هرم من تو هوتپ و معبد هاچپسوت در دیر البهاری بنا شده و سنموت(۱) معمار این بنا نقشه کار را از معابد سلسله یازدهم تقلید کرده بود، معبد هاچپسوت یک حیاط و سه ایوان داشت که ایوانها طبقه طبقه و برروی هم قرار گرفته بودند راه وصول بایوان نخستین، که تقریباً هم سطح حیاط بود چند پله، و برای وصول بدو ایوان دیگر از خاکریزی که مستقیماً از حیاط ببالا میرفت استفاده میشد، روی دو ایوان اولی که عرض کمی داشتند بطور متفرق، دهلیزهای سرپوشیده با ستونهای مربع ساخته شده است که درعین حال معرف استحکام و ظرافت و سادگی آنها میباشد، ایوان فوقانی که خیلی وسیعتر و بصورت حیاطی بود، از یکطرف باز و در سه طرف دیگر آن نمازخانه و محرابهائی میساختند و بامشاهده بقایای این دو بنا در دیر البهاری میتوان بشکوه و جلال معابد سلسله هجدهم در آن زمان، یعنی ایامی که دست حوادث هنوز تغییری در وضع آنها ایجاد نکرده بود، پی برد.

طرح معابد

معابد مصری در امپراطوری جدید از سه قسمت اصلی یعنی یک حیاط، یک شبستان و چند محراب تشکیل میشد، راه وصول بمعبد در بسیار بزرگی بود که در هرطرف آن یک برج بزرگ قرار داشت و جلوی هریک از برجها یک ستون بلند نصب میشد، دراین طرح ساده هرنوع توسعه و افزایشی آسان بود و در این معابد اغلب چند تالار فرعی نیز ساخته میشد که تشریفات مخصوصی در آنها انجام میگرفت و شرح این تشریفات بر دیوارهای هرتالار منقوش است.

محراب یا مکان مقدس که تاریکتر از سایر نقاط معبد بود معمولا بلندتر از حیاط ساخته میشد و راه وصول بآن دهلیزی با نشیب ملایم بود، و این تمهید که درمیزان روشنائی مکان مقدس بکار میرفت یعنی نقصان تدریجی نور از حیاط بتالار شبستان و از شبستان بمحراب که مقام خدا و ند بود بوضع جالبی جنبه اسرار آمیز آن مکان را جلوه گر میساخت، درامپراطوری جدید تقریباً درهمه بناها ستونهائی بشکل گیاه پاپیروس بکار رفته و

---

۱ – Senmout

سرستونها بشکل گل پاپیروس ، گاه شکفته و گاه بحالت شکوفه ساخته‌شده‌اند، در برخی از معابد گاهی بجای ستونهای پاپیروس‌شکل پایه‌های چهار گوشی میساختند که‌مجسمه‌بزرگی‌ازازیریس، درحالیکه دو دست‌خودرا بشکل‌صلیب برسینه گذاشته و عصای مخصوص سلطنت و تازیانه خودرا در دست دارد برآن تکیه کرده بود ، این‌قبیل ستونها که در واقع بسیار عظیم بود ازسلسله نوزدهم ببعد رواج گرفته.

معماران سلسله‌هجدهم معابدی بسیار زیبا و جذاب ساخته‌اند که بهترین‌نمونه آن معبدآمنوفیس سوم در لوکسور میباشد ، در زمان سلسله نوزدهم‌توجه‌خاصی بایجاد ساختمانهای عظیم‌مبذول شد منتهی رعایت تناسب در آنها بعمل‌میآمد ، تالار زیبای‌شبستان کارناك که ۱۳٤ ستون‌بارتفاع ۲۱متر وقطر چهارمترداشت از نمونه‌های جالب این‌سبك معماری میباشد .

معابد صخره‌ای

این نوع‌ساختمانها مخصوصاً در نوبی رواج‌داشته وشبستان ومحراب آنها بجای آنکه درفضای باز ساخته شود درتخته سنگهای بزرگ کنده میشد وهنگام تراش و شکستن‌سنگها طوری عمل‌میکردند که ستونها و پایه‌های‌بزرگ موردلزوم‌از تخته‌سنگها بجای‌میماند ، این‌طرز کار تازگی نداشت‌چون‌درامپراطوری میانه نیز ساختن این‌قبیل معابد (مقبره‌های بنی‌حسن) معمول بوده ، مهمترین معبدی که باین طرز ساخته شده معبدی است که رامسس دوم در ابوسمبل واقع در شمال آبشار دوم ساخته است .

معبد تل‌العمارنه

آخناتون که نفود فراوانی درهنر مصری داشت خودرا ملزم میدانست درامر معماری نیز ابداع وابتکاری ظاهرسازد ومخصوصاً ازلحاظ مذهبی معتقد بود درمعبدی که درپایتخت او برای‌آتون ، قرص خورشید ، بنا میشود نباید هیچ‌چیز مانع‌نفوذاشعه خورشید بداخل معبدباشد، بنابراین دراین‌قبیل معابد دیگر تغییری که در میزان روشنائی از حیاط تا محراب قبلا موجود بود مشاهده نمیشود ، این معابد از چند حیاط و دهلیز رو باز که بتالاری منتهی میشد تشکیل می‌یافت ، مکان مقدس در این تالار بود و اشعهٔ خورشید مستقیماً بدان راه داشت ، دراطراف این محیط باز چند ستون و محراب و اطاق و سایبان‌ساخته شده بود که

معلوم نیست چه استفاده‌ای از آنها بعمل‌میآمده (انبار یاخانه کهنه) و چون‌این‌بناها بلافاصله پس‌از زوال شریعت آتونی بکلی متروك ماند امروز اثرقابلی از آنها بر جای نیست .

۲ ـ مقابر . ـ

مقابر سلطنتی

از آغاز کار سلسله هجدهم بنای اهرام بر روی مقبره پادشاهان، از رواج افتاد و سلاطین مقابر خودرا در ناحیه‌دورافتاده‌ای که به‌وادی‌پادشاهان موسوم‌شده‌میساختند، این ناحیه‌در مغرب تب‌قرار داشت و مدخل آن‌در مقابل کارناك بود مقبره‌زیرزمینی سلاطین مصر در این‌مکان‌ساخته میشد ، طرح آن‌بسیار ساده وعبارت بود از دالان طویلی که شیب ملایمی داشت و در پاره‌ای نقاط وسیعتر شده فضای مسطحی تشکیل‌میداد، در دوطرف این‌فضای‌مسطح‌باین‌ترتیب‌دواطاق‌قرینه‌یکدیگر بوجود می‌آمد ، در این دواطاق ستونهائی که هنگام‌تراش تخته‌سنگها بجای مانده بود دیده میشد ، پس‌از این‌فضا محوطه وسیعتری بود که سرداب مخصوصی در آن قرار داشت و گاهی‌بسیار عمیق بود ، دالان این‌مقابر همیشه مستقیم نبود و در بعضی مقبره‌ها چند پیچ‌وخم متوالی در راهروها ایجاد میشد ، ملکه‌ها و شاهزادگانی که در کوچکی وفات میکردند درناحیهٔ دیگری که بوادی ملکه‌ها معروف است ودر جنوب مقبره سلاطین قرار داشت دفن میشدند و طرح مقبره آنها عین بنای مقبره پادشاهان بود .

مقابر خصوصی

این‌نوع مقابر در امپراطوری جدید عبارت بود از یك محراب که در تخته سنگها حفر میشد و حیاطی که‌جلوی‌محراب‌قرار داشت ، چاه‌عمودی که بسرداب منتهی‌میشد دراین‌حیاط قرار داشت ، درسرداب یك یا دو و گاهی چند اطاق ساخته‌میشد و چاه‌را بلافاصله پس‌از دفن‌جسد پرمیکردند ، دراین دوره بنای اهرام که از علائم‌سلطنتی‌وستایش‌خورشیدبود ، برروی مقابرشخصی‌معمول گردید، البته‌این کار از زمان‌سلسله‌یازدهم‌نیزمرسوم‌بود و در گورستان آبیدوس‌مصطبه‌هائی که برروی آن‌اهرامی ساخته‌اندیده‌شده ولی‌این کاردرامپراطوری‌جدیدجنبهٔ‌عمومی پیدا کرد ، این‌هرم‌ها درمدخل‌محراب و بربالای تخته‌سنگی که محراب در آن کنده

شده بود ساخته میشد ، بنای آنها از آجر و برقله هرهرم، هرم کوچکی ازسنگهای آهکی میگذاشتند و بر آن صحنه‌هائی مربوط بستایش خورشید حك میکردند ، در طرف شرقی هرم در داخل دیوار ستونی قرار داشت و بربالای آن متوفی در حال ستایش خورشید دیده میشد .

۴ ـ خانه . ـ

از روستاهای مصری بندرت اثری بجای‌مانده چون معمولا خانه‌ها بامصالحی کم‌دوام‌تر از مصالح معابد و حتی‌مقبره‌ها ساخته میشدند وفقط دریکی‌دو نقطهٔ مصر میتوان از روی باقیمانده بناها بوضع خانه درمصر پی‌برد .

یك خانه اشرافی در تل‌العمارنه

این خانه عبارت‌بود از یك‌قطعه زمین که‌با دیوار آجری‌محصور شده و درداخل آن اطاق دربان، عبادتگاه خصوصی و باغ و استخر و اقامتگاه مخصوص قرار داشت ، این‌اقامتگاه معمولا برروی صفه آجری ساخته میشد و راه وصول بآن‌پلکانی بود ، طرح ساختمان‌بسیار ساده و عبارت بود از یك تالار بسیار بزرگ درمرکز که جای تجمع افراد خانواده و مهمانان آنها محسوب میشد ، این تالار دیوارهائی بلندتر از دیوارهای سایر اطاقها داشت بطوری که از پنجره‌های بالای آن‌روشنائی بداخل‌تالارمیتابید، دراطراف‌این‌تالار عمارت‌مخصوص‌صاحبخانه، ساختمان مخصوص حرم وی که قدری دور از تالار بود، وچند اطاق برای مهمانها ساخته شده بود و در آنها همه وسایل راحت وجود داشت ، بام خانه‌ها مهتابی‌های زیبائی بود که اطراف آن‌نرده کشیده میشد وظاهراً خانواده‌ها شبهارا دراین‌قسمت بسرمیبردند، تزئینات‌داخلی‌این‌بناها، صرفنظراز بناهای‌سلطنتی که‌نقاشیهای‌دیواری بسیار زیبائی داشت و اخیراً قسمتی ازآنها پیدا شده ، اغلب گیلوهائی ازپرندگان و میوه‌جات و گلها بود .

روستاهای کارگری

از این روستاها یکی در تل‌العمارنه و یکی در دیرالمدینه بدست‌آمده است که مخصوصاً بعلت کاوشهای منظمی که در روستای اخیر صورت گرفته بهترمیتوان باوضاع آن‌وقوف یافت ، اطراف آن حصار آجری وجود داشته و بوسیله کوچه‌های باریك و تنگی بچند محله تقسیم میشد ، خانه‌ها بسیار کوچك و

ساده و اغلب دارای چهار اطاق بودند ، اطاق اول که معمولا دو ستون داشت ظاهراً زیباترین اطاق بنا بوده و در آن سکوئی خشتی ساخته میشد و آنرا با آهك سفید میکردند ، اطراف این سکو گاهی با تصویرهائی زینت شده و بعقیده عده‌ای از این سکوها بعنوان تختخواب استفاده میشده است ، از این اطاق بوسیله پلکانی بطبقه فوقانی یا باحتمال قوی ببام خانه میرفتند ، مورد استفاده سایر اطاقها بتحقیق معلوم نیست فقط یکی از آنها که در انتهای خانه قرار داشته آشپزخانه بنا بوده چون در آن تنور و خاکستر دیده شده است ، گذشته از اینها درهر خانه سردابی وجود داشت که معمولا مقبره قدیمی بوده است که مکرر مورد استفاده قرار میگرفته .

تزیینات دیواری

۱ـ اصول فنی

در اساس و اسلوب تزیینات تغییری ظهور نکرد ، درمعابد نقوش برجسته و در مقبره‌ها نقاشی روی زمینه‌های اندود شده معمول بود ، در پاره‌ای از مقابر بخصوص در سلسله هجدهم زمینه اندود شده را بایك ورقه نازك از آهك میپوشاندند و بالطبع رنگها باین ترتیب بهتر و جالب‌تر بنظر میآمد . هنرمندان منحصراً رنگهای معدنی بکار میبردند و آنرا در آب باز و با صمغی مخلوط میکردند تا چسبندگی بیشتری پیدا کنند .

۲ـ مختصات .ـ

تا شریعت آتونی

سلسله هجدهم از لحاظ هنری شباهت کاملی با سلسله دوازدهم داشته و گاهی تشخیص کمترین اختلاف میان حجاریهای زمان آهموزیس با حجاریهای مربوط بسلطنت سزوستریس سوم بسیار مشکل بنظر میرسد بااینحال از زمان آمنوفیس اول تغییرات بارزی در این کار مشاهده میشود ، در این موقع هنرمندان سبك و روشی که ظرافت و امتیاز خاصی بآثار آنها میداد انتخاب کردند .

این هنرمندان در نمایاندن حالات و حرکات کوشیده و مخصوصاً در تصویر نمونه‌های مختلف نژادها و تعیین مشخصات حیوانها دقت بی‌نظیری بخرج داده‌اند ، از نمونه‌های عالی حجاری این دوره مجسمه ملکه پونت میباشد که خوشبختانه منحصر

بفرد نبوده و نظایر بسیار داشته‌است. این‌صنعت در دوره آمنوفیس‌سوم بمنتهی‌درجه کمال رسید و باندازه‌ای هنرمندان دراین‌راه پیشرفت کردند که بنظر میرسید پس از آن جائی برای ابداع و ابتکار باقی‌نمانده باشد.

نقوش برجسته عمارنی

بدعت آمنوفیس‌چهارم که باعکس‌العمل‌شدیدی علیه کلیهٔ سنن مصری ظهور کرده بود طبعاً در کارهای‌هنری نیز تغییراتی ایجاد کرد. هنرمندان این‌دوره ظاهراً بامرپادشاه برای ابراز مخالفت خود با شیوه‌های‌قبلی، که‌براساس ایده‌آلیسم استوار بود، درتهیه نقوش و حجاریها و تطبیق آنها با واقع، بخصوص‌در تصویر های انسانی بیش از اندازه مبالغه کردند، آنچه در نقوش برجسته عمارنی در اولین برخورد جلب نظر میکند عدم تناسب و بدترکیبی اندام اشخاص میباشد، سر بی‌تناسب‌و کشیده، دهان برجسته، بالاتنه کوتاه، لگن‌خاصره بی‌اندازه‌بزرگ، شکم‌برآمده، رانها کلفت‌بود، این‌معایب‌قبل‌ازهمه درمجسمه‌خود آخناتون‌مشاهده میشود،درمجسمه‌ملکه وسایر افرادخانواده سلطنتی و کارمندان وحتی کوچکترین خدمتگذاران‌نیزاین‌نقص‌هامشهوداست والبته چون نمیتوان باور کرد که همه افراد خانوادهٔ سلطنتی وهمه درباریان‌بمرض پادشاه مبتلاشده‌باشند؛ باید گفت که این‌طرز کار درآن زمـان رواج داشته و مجسمه پادشاه در ساختن سایر مجسمه‌ها سرمشق قرار گرفته.

انقلاب‌مذهبی‌هم‌درانقلاب هنری البته بی‌اثر نبوده‌است، مذهب آتونی مذهبی عالی و پاك محسوب میشد و ستایش خورشید، یعنی یکی از قوای غیرمادی‌طبیعت عملا مستلزم این‌بود که جنبهٔ‌روحانی و معنوی‌زندگی وعشق بطبیعت درنظر گرفته شود و این‌دوصفت‌یعنی‌معنویت و عشق بطبیعت هردو از مختصات‌واساس‌هنرعمارنی محسوب می‌شوند.

و اما درباره عشق‌بطبیعت این‌امر درهمه مظاهر زندگی‌تل‌العمارنه یعنی در مذهب، در سرودهای خورشیدی، در صحنه‌های زندگی خانوادگی و بالاخره در تزیینات خانه‌ها دیده میشود، پرندگان، گلها و میوه‌ها دیگر بصورت موضوعهای زینتی بکار نمیروند بلکه ازآنجهت کـه هدایای گرانبهای طبیعت میباشند بادقت و لطف خاصی تصویر میشدند، درسایر تصاویر مربوط باین دوره نیز عشق بزندگی

و بهره‌مندی از آن بخوبی هوید است .

این عکس‌العمل و تحول ممکن بود منشاء هنر جدید و قابل ملاحظه‌ای باشد، در پایتخت معایب و اشتباهات بقدری فراوان و مبالغه‌آمیز بود کـه محاسن این هنر را نمیتوان دریافت درصورتیکه درشهرستانها بخصوص در تب و ممفیس، در بعضی مقابر نقوشی بدست آمده که بادقت زیاد و تناسب مخصوصی ترسیم شده و میتوان آنها را بهترین شاهکارهای این نوع هنردانست . هنرمندان مصری اگر همین راه را ادامه می‌دادند آثاری نظیر کارهای هنرمندان گذشته از خودباقی می گذاشتندو تهورو بی‌-پروائی آنها که خودرا از قید تقلید اصول گذشته خلاص کرده بودند موجب نهضتی در صنعت می‌شد ولی متأسفانه این کار صورت‌نگرفت و نفوذ عمارنی با آنکه چندی پس‌ازز وال‌شریعت آتون‌نیز دوام‌یافت دردوران‌سلطنت کوتاه‌آخرین‌پادشاهان‌سلسله هجدهم از بین رفت‌وجای‌خودرا بروش سابق وپیروی‌ازسنن قدیم داد .

سلسله نوزدهم وسلسله بیستم

این رجعت‌درزمان‌سلطنت‌ستی‌اول‌صورت گرفت، مجسمه‌سازان این‌دوره کارهای زمان آمنوفیس سوم‌راسرمشق‌قراردادند ودرواقع‌آثار آنهارا که‌از بهترین شاهکارهای نوع‌خودمیباشدباید باحجاریهای‌زمان آمنوفیس‌سوم‌مقایسه کرد، خطوط‌صاف، دقت در نمایش‌حرکات، ومراعات اصول فنی ازصفات ممتاز هنر زمان ستی اول بوده ، ولی پس ازمرگ این پادشاه‌مجسمه سازان هم خودرا صرف تقلید از آثار گذشتگان کرده در این راه کم و بیش توفیق یافتند ، با مشاهده آثار آنها چنین تصور میشود که مقدار زیادی مجسمه باعجله و بایك قالب ساخته شده و بنابراین باید گفت که سازندگان آنها هنرمندی وذوقی از خود نشان نداده‌اند، البته درآثار آنهاهم‌مثلاحرکات واطوار نمایانده شده‌منتهی‌شور واستعدادنهادی که‌باعث پیدایش‌شاهکارها است درآنها وجود نداشته ،

این معایب که‌از زمان رامسس دوم بخوبی مشهود بود در دوره رامسس‌سوم وجانشینان او بیشتر شد ودر هنرهم مانند سیاست آثار انحطاط‌هویدا گردیدفقط‌در دوران پادشاهان سائیس نهضتی درهنر بوجود آمد که‌آنهم ساختگی بود و تازگی

نداشت، درقرون بعد نیز حال بهمین وضع بود وجز تکرار آثار گذشتگان کارمهمی انجام نگرفت .

۴ـ نقوش برجسته

نقوش مقبره ها و بخصوص معابد امپراطوری جدید در واقع کتب معتبری هستند که تاریخ مصر در آنها نقل شده ، ارزش واهمیت همه این نقوش متاسفانه یکسان نیست ، تصاویر وصحنه‌های مذهبی درپاره‌ای ازاین کتیبه‌ها جای مهمی را اشغال کرده و بهمین جهت کسب اطلاعات مفید تاریخی و اجتماعی از آنها مقدور نیست بااینحال بعضی از آنها ازاسنادتاریخی مهم این دوره محسوب میشوند ومطالبی که درفصول قبل گفته شده قسمتی از محتویات همین نقوش میباشند .

تزیین معابد

ستونهای بزرگ ودیوارهای خارجی معابد همه باصحنه‌های جنگی تزیین شده اند، دراین صحنه‌ها پادشاه که بنای جاویدانی بافتخار خودبرپا کرده بود از مساعدتهای خداوند که وسیله توفیق وی در جنگها شده سپاسگزاری می کرد، این صحنه‌ها معمولا شامل کتیبه‌های تاریخی نیز میباشند که گرچه صحت مطالب آنها مورد تردید است معذلك میتوان فهرست دقیقی از جنگهای دورهٔ امپراطوری جدید ازروی آنها تنظیم کرد ، این صحنه‌های جنگی گاهی در بدنه داخلی معابد ومقبره‌ای پادشاهان نقش شده از آنجمله در دیرالبهاری شرح اردو کشی معروف ملکه هاچپ سوت بـه سرزمین پونت و بعضی از جنگهـای رامسس دوم در رامسئوم و همچنین جنگهای رامسس سوم در مدینة هابو قابل توجه میباشند ، داخل معابد و سطح ستونها بیشتر مخصوص نقش صحنه های مذهبی ، بخصوص هدایائی بود که بخداوند تقدیم می شد، دراین نقوش پادشاه بتنهائی یادر حالیکه ملکه هم همراه او است هدایائی بخداوند تقدیم می کند ، این صحنه‌ها که بعلت تکرار موجب ملال میباشند ارزش تاریخی هم ندارند فقط برای بعضی از آنها ازلحاظ زینت بناممکن است اهمیتی قائل شد ، غیر ازاین، صحنه‌های دیگری هم مربوط بتشریفات خصوصی دیگر درداخل معابد تصویر می شده مانند تشییع زورق مقدس، تشریفات پی ریزی معبد وهمچنین تشریفات مخصوصی

که‌طی آن رب‌النوع توت یا ربة‌النوع سشات باحضور خود پادشاه نام او را روی میوه‌های درخت مقدس(۱) هلیوپولیس می‌نوشت .

مقابر سلطنتی پیشتر در شرح مقابر زیرزمینی تب گفته شد که در دهلیزهای تالار مزار پادشاه نقوش مربوط بحرکت خورشید در آن دنیا تصویر می‌شد، این صحنه‌ها که از نظر کلی فهم آن چندان دشوار نیست تفسیر جزئیات آن بسیار مبهم ودشوار میباشد ، منظور سلاطین از این نقوش آن بود که بدون مانع و محظوری بتالار قضاء یعنی جایگاه ازیریس خداوند اموات برسند ، بعقیده مصریان دنیای زیر زمینی که هنگام حرکت شبانه خورشید روشن می‌شد بدوازده منطقه جداگانه تقسیم می‌گردید هرناحیه بوسیله دروازه‌ای از ناحیه دیگـر مجزی بود و دیوان داوری ازیریس در منطقه ششم قرار داشت ، وصول باین منطقه و عبور از این نواحی که مملو ازدشمن وارواح شریر بود غیرممکن و بنابراین جهت کسانی که همه‌افسونها و تعویذهای لازم برای مبارزه وطرداین دشمنان رانمی‌دانستند بهترین وسیله این بود که‌در زورق خورشید و بهمراهی‌خداوند خورشید این‌سفرپرمخاطره‌را انجام‌دهند ، شرح این مخاطرات و ترتیب‌عبور از آنها که‌معمولا بر دیوار مقابر سلطنتی منقوش است از کتابهای مخصوص بنام کتاب اموات ، کتاب ابواب و کتاب‌شب اقتباس‌شده.

مقابر شخصی يك‌قسمت‌از زینت مقابر شخصی درامپراطوری جدیدعبارت بوداز صحنه‌هائی که‌مربوط بمتوفی و در مقابر سلطنتی بکار میرفت و صحنه‌هائی از زندگانی خانوادگی که‌دردوره‌های قبل‌نیز معمول بود (مجالس مهمانی ، کشتی رانی ، شکار ، صید ماهی ، رقص)، دربین صحنه‌های مخصوص‌باموات دوصحنه بیش از همه مورد توجه بود یکی مراسم تدفین که سه مرحله داشت اول مومیائی کردن جسد که بوسیله رب‌النوع آنوبیس انجام می‌گرفت(۲) دوم حمل جسد بمقبره،اقوام

۱ — Perséa .

۲ ــ یکی‌از کهنه بصورت شغال‌درمیآمد و نقش رب‌النوع آنوبیس رابازی‌میکرد .

ودوستان وعده‌ای‌اززنان که دراین مواردکارشان گریستن وشیون کردن بود همراه جنازه حرکت می کردندسوم تشریفات مذهبی هنگام بخاك سپردن . صحنه دیگری که ترسیم آن زیاد رواج داشت رسیدگی باعمال و قضاوت متوفی بود ، در این صحنه قلب متوفی در یك کفهٔ ترازو و علامت عدالت در کفهٔ دیگر قرار می گرفت وبرای اثبات بیگناهی متوفی باید تعادل میان دو کفه کاملا بر قرار باشد ،ربالنوع توت شخصاً مأمور رسیدگی و نظارت باین کار بود .

در بعضی از مقبره‌ها بخصوص درمقابر سلسله هجدهم کتیبه‌هائی‌مربوط بشرح حال اشخاص که‌جنبه تاریخی نیز دارد دیده‌شده است .

زینت دیواری

منبع الهام هنرمندان عمارنی ، بـا آنچه در گذشته اساس ایجاد آثار هنری بـود اختلاف داشت‌وبهمین‌دلیل‌دراین‌زمان‌نقوش‌وصحنه‌هائی که بموجب آداب‌وسنن‌قدیم معمول بود متروك گردید . از این پس توجه‌هنرمندان ازیك‌طرف بمذهب آتون وازطرف دیگر بشخص پادشاه که، همیشه‌باملکه و گاهی هم باشاهزاده خانمها تصویرمی‌شد ، بود ، در بعضی نقوش تصویر پادشاه با خانواده او که‌بستایش‌قرص‌خورشیدمشغول‌اندیده‌میشود، ودر نقوش دیگر پادشاه‌باخانواده خود سوار برارابه‌ای ازخیابانهای شهر میگذرد ومردم برای ادای احترام بوی‌خم شده‌اند ویاآنکه پادشاه از فراز ایوان بنائی یکی‌از عمال وفادار خودرا که‌درمیان جمیعت انبوهی‌ایستاده‌است‌تقدیر وهدایائی‌بجانب اوپرتاب می کند .

یکی ازمختصات هنر عمارنی‌اینست که هنرمندان‌این زمان‌حتی‌زندگی‌داخلی وخصوصی پادشاه را نیز بی‌پرواترسیم کرده و در منظر عموم گذاشته‌اند ، از جمله مجلس ضیافت اخناتون بافتخار مادر خود تی‌یی که بملاقات وی به عمارنه‌آمده و یا صحنه‌هائی که درآن پادشاه بادختران خود مشغول بازی‌است ویاهمسر وی برروی زانوی او نشسته، عجب‌تر ازاین نقش‌هائی است که پادشاه وهمسروی رادرحالیکه هردو بکلی عریان هستند و مشغول پذیرائی یکی از عمال عالیرتبه وزن‌او میباشند نشان می‌دهد ، این بی‌پروائی در تاریخ هنر مصری سابقه ندارد وظاهراً برای اثبات

این مطلب بوده است که عشق بطبیعت حتی درزندگی اجتماعی نیز تا ثیراتی داشته وبموجب اصل مساوات درزندگی چون همه افراد بشر یکسان هستند باید در برابر خورشید دریك ردیف قرار داشته باشند . البته هنرمندان مصری باتوجه باین فلسفه مذهبی، بتصویرچنین صحنه‌هائی اقدام کرده‌اند ومحققین و دانشمندان هم با مطالعه آثار آنها توانسته‌اند عقایدی در بارهٔ زندگی مردم آنزمان اظهار نمایند .

مجسمه‌سازی

مجسمه‌های سلطنتی

تهیه مجسمه از پادشاهان درامپراطوری جدید، برخلاف حجاری دیواری ومجسمه‌های معمولی، چندان پیشرفتی نداشته و علت آن پیروی از آداب و سنن قدیم بود که اغلب مانع تکامل پاره‌ای از شعب هنری گشته . باآنکه آثار هنرمندان آغاز سلسله هجدهم نظیر کارهائی‌است که پیروان مکتب ممفیس در امپراطوری وسطی بوجود آورده‌اند معذلك از لحاظ ظرافت و دقتی که در نمایش بعضی جزئیات‌دست وپابکارمیرفت اختلافی‌میان آنهاموجود است، مجسمه‌توتموزیس سوم در حالی که روی اجساد ملل‌مغلوب حرکت می کند همیشه بعنوان یکی از شاهکارهای‌این دوره‌محسوب شده ودر واقع از لحاظ ظرافت‌اندام وحالت موقری که مجسمه دارد جای‌هیچگونه ایراد نمیباشد لیکن متأسفانه درصورت‌او آثار سستی وبی‌ارادگی هویدا است وهمین‌امر یعنی‌فقدان‌نیرومندی‌وشدت‌اثر درچهره،یکی‌از ایرادهای کلی است که بسبك مجسمه سازی سلطنتی در آغاز امپراطوری جدید میتوان گرفت .

درزمان آمنوفیس سوم ابتکاری درحجاری بروز کرد که در دورهٔ عمارنی رواج گرفت وآن عبارت ازاین‌بود که حجاران بطور کلی‌درمجسمه‌سازی وتطبیق آن با واقع بآن حد که در حجاری‌های دیواری معمول بود مبالغه نکرده‌اند، عدم تناسب جمجمه و برآمدگی فك ودهان که ازمختصات هنر عمارنی بود تخفیف کلی یافت وفقط در گستردگی وپهن نشان دادن گردی صورت تااندازه‌ای از روش پیش

تقلید شد ، امری که بیشتر مایه لطف ودلپذیری آثاراین‌زمان‌میباشد، گذشته‌ازدقتی که‌درنمایش قسمتهای برجسته‌ونسبت بزرگی وضخامت آنها بکار رفته، شادابی وزنده دلی است که تقریبا در همه این مجسمه‌ها بخوبی نشان داده شده ، البته شماره همهٔ شاهکارهای این دوره مقدور نیست ولی در لوور سر زیبائی از آخناتون موجود است که حالت‌محجوب وعلیلی را نشان می‌دهد و همچنین مجسمه نیم تنه‌ای از یك شاهزاده خانم در آنجاست که‌از بهترین شاهکارهای معرف‌طراوت و لطف‌جوانی محسوب‌میشود. مشهورترین آثار این دوره بطور تحقیق سرملکه نفرتی‌تی‌است که فعلا درموزه برلن میباشد ونگاه جذاب وبینی‌ظریف و زیبائی‌دهان او اثر عمیقی‌در بیننده میگذارد.

جنبه مبالغه آمیزوزننده‌ای که در حجاریهای عمارنی مرسوم بود در چند مجسمه مخصوص‌آخناتون که درکارناك بدست آمده‌بخوبی‌مشهوداست،پیکرپادشاه باآنکه از تخته سنگ عظیمی تهیه شده خالی از لطف و حساسیت نیست ، درتهیه صورت این مجسمه‌ها هنرمندان دقت‌زیادی بخرج داده ودر بر خورد بآنها یك نوع روحانیت وآثار حیات بنظر میرسد .

روش عمارنی چنانکه پیشتر هم اشاره شد تا چندی پس از شریعت آتونی دوام داشت ودر ایام آخرین پادشاهان سلسله هجدهم حجارانی که مدتها در دربار عمارنه مشغول‌کار بودند متوجه شدند که اگر افراط را کنار بگذارند و فقط جنبه معنویتی که‌بآثار خود میدادند محفوظ نگاهدارندخواهند توانست هنرجدیدی که بینهایت‌جالب‌است بوجود بیاورند ودر واقع براساس همین فکر و با توجه بحقیقت نفسانی‌وروحی، که از صفات مخصوص‌هنر عمارنی بود شاهکارهائی ازقبیل مجسمه توتانخامون وسرملکه تی‌یی وسرهورمهب که‌هرسه درموزه قاهره موجود میباشند تهیه شد .

از سلسله نوزدهم‌مجسمه‌سازی‌سلطنتی روبانحطاط گذاشت ، آثار این‌دوره سنگین‌وبیروح ومجسمه ها بسیار بزرگ وعظیم ساخته شده‌اند واگر درتهیه‌بعضی

از آنها مانند مجسمه رامسس دوم دقت وظرافتی بکاررفته روحانیت وحالتی درآن مشاهده نمی شودفقط درمجسمه‌ای که از سر رامسس دوم در رامسئوم بدست آمده مجسمه‌سازتوانسته‌است احساسات‌درونی پادشاه‌را در نگاه‌ولبخندوی ظاهرسازد .

مجسمه های عمومی

نباید تصور کرد که‌هنرمندان عمارنه درمجسمه سازی ابتکارزیادی بخرج داده‌اند چون‌خیلی پیش از آمنوفیس‌چهارم‌مجسمه‌هائی‌ازاشخاص ساخته میشد که درواقع بعدها مورد تقلید حجاران عمارنی قرار گرفته ، البته این آثار دارای‌همه‌خصوصیاتی که قبلا‌بآن‌اشاره‌شده نبوده‌اند ولی بهرحال‌یك‌روحانیت باطنی که حالت ملایم ومحزونی را ظاهر می‌ساخت در آنها‌دیده می‌شد ، هنرمندان این دوره‌باآنکه درتهیه‌مجسمه‌ها، بخصوص مجسمه‌های نشسته(مجسمه‌هائی که‌روی پاشنه پا نشسته بودند)معروف بمجسمه‌های‌مکعب ، از تخیلات خوداستفاده‌می کردند معذلك بعضی از آنها حالت طبیعی خاصی‌دارند مانند مجسمه آمن‌هوتپ کاتب،پسر هاپو (موزه قاهره) یاتصویر زنی که درموزه‌فلورانس موجود است وحالت‌خستگی ووقار مخصوص او تأثیر فراوانی درهر بیننده دارد بعلاوه ظرافت ورعنائی اندام‌نیز دراین‌زمان‌مورد توجه هنرمندان‌بوده وبامهارت عجیبی لطافت بدن درسنگ نشان داده شده است .

دردوران عمارنی تهیه مجسمه‌های عمومی زیاد مرسوم نبود ومجسمه‌هائی که از اواخر سلسله هجدهم باقیمانده بقدری کم است که نمیتوان خصوصیات آنها را بتحقیق شرح داد ولی بااینحال ممکن است بعضی مجسمه‌های کوچك چوبی که در ردیف بهترین شاهکار های هنر مصر محسوب میشوند مربوط بهمین دوره و آغاز سلسله نوزدهم باشند ، از مختصات این مجسمه های کوچك موزونی و تناسب اندام اشخاص است که درزیرلباس چین دار وفراخ آنها جلب نظر می کند وهمچنین‌حالت موقر وخندان صورت که کلاه گیس مجلل معمول‌آنزمان اطراف‌آنرا فراگرفته و صفای مخصوص بخطوط‌چهره می‌بخشید .

درزمان‌رامسس‌ها مجسمه‌سازی‌عمومی‌رو بانحطاط گذاشت وسر نوشتی‌نظیر

سرنوشت مجسمه‌های سلطنتی پیدا کرد ولی درزمان رامسس دوم هنرمندان مجسمه‌های کوچك و ظریفی از سنگهای مختلف می ساختند که پیشتر درباره آنها گفتگو شده و نمونه‌های متعددی از آنها دردست میباشد گذشته ازاین ساختن چند مجسمه باهم نیز معمول بوده مانند مجسمه نب مرتوف (۱) دبیر که پای مجسمه خداوند توت مشغول خواندن نوشته‌ای است (این رب النوع باسر سگ حجاری شده و درمحرابی نشسته، مجسمه درموزه لوور موجود است) .

طومارهای مذهبی و لوحه‌های مصور

یکی دیگر از شعب هنری مصریان تهیه طومارها والواحی بوده که درمقبره اموات می گذاشتند و بی مناسبت نیست که در این باب نیز مختصری گفته شود . طومارهای مذهبی مجموعه‌ای از اوراد و اصطلاحات مذهبی بسیار قدیم بود که بچندین فصل تقسیم می‌شد و برای راهنمائی و استفاده متوفی در مسافرت خطرناك آن دنیا بکار میرفت ، این اورادرا برروی پاپیروس می نوشتند و معمولا باتصویر شاخه‌های مو ، که با دقت ترسیم و رنگ آمیزی شده بود هر صفحه آنرا تزیین می کردند و صحنه‌هائی که منحصراً مخصوص بمرگ و تدفین و سایر تشریفات آن بود از لحاظ تاریخ مذهب دارای اهمیت زیادی میباشد . جذابیت ولطف شاخه‌های مو بیشتر از لحاظ ابعاد آنهااست که جنبهٔ مینیاتوری بآنها داده و همچنین جنس پاپیروس که زمینه مناسبی برای رنگ آمیزی بوده دراین امر دخالت داشته‌است .

الواح مصور (۲) به تصاویری گفته میشود که گاهی رنك آمیزی هم شده و بوسیله دبیران بر روی قطعات صدف یا استخوان یاسنگ‌های آهکی یا تکه‌های سفال ترسیم می گردید ،هنرمندان این قطعات رابجای یك دفتر مسوده و تمرین مورد استفاده قرار می‌دادند و موضوع های مختلف از قبیل صحنه های مذهبی ، تصاویر پادشاه ، شکار ، حیوانات وحشی و اهلی را بر آنها ترسیم می کردند و مخصوصاً بعضی از این تصاویر منحصراً برروی همین قطعات نقش شده درجای دیگر نظیر آنهادیده

۱- Nebmertouf .　　۲ – Ostraka .

نمیشود مانندزندگی زنان حرم ویاحیواناتی که بلباس انسان در آمده و در تشریفات مذهبی یا تشییع جنازه‌ها شرکت‌می کنند واین عمل که جنبه استهزاء و مطایبه‌داشته نزد مصریان بی‌سابقه بوده وباین آثار جلوهٔ خاصی‌می‌بخشد .

هنرهای دیگر

چنانکه‌سابقاً گفتیم‌تجمل‌پرستی ولوکس‌دردورهٔ امپراطوری جدید بی‌اندازه شیوع‌یافت‌واین‌امراز آثار ظریف ومصنوعات کوچك آنزمان بخوبی مشهود است ، البته در باره پیشرفتهائی که در ترتیب خانه ها ومساکن معمولی آنزمان بعمل‌آمده بآسانی‌نمیتوان نظریاتی‌اظهار داشت ولی بر‌عکس‌درباره تکامل آثارهنری‌ظریف آن دوره بخوبی میتوان قضاوت کرد چون مقابرتب و اشیاء متعددی که در جریان کاوشها بدست‌آمده‌بخصوص مقبره دست نخورده توتانخامون باین کار کمك شایانی می کند .

تصاویر مقبره‌ها

ازروی‌نقاشیهائی که‌دراین‌دوره‌درداخل‌مقبره‌ها شده میتوان‌اطلاعات‌ذیقیمتی در باره‌لباس‌مردم مصر بدست‌آورد،درمدوطرز لباس‌امپراطوری میانه تغییراتی‌پدید آمده . پارچه ساده‌ای که مخصوص‌پوشش کمر بپائین‌بودمنحصراً مورد استفاده مردم دهات وکارگران‌بود و سایرین لباس بالنسبه فاخری که از یك دامن پف‌دار درجلو ویك‌لباس رو که‌با چین‌های‌مرتب وظریفی‌تهیه می گردید برتن می کردند ، نوك کفشها بداخل برگشته بود ، دراصلاح وآرایش سر مخصوصاًدقت زیادی بخرج می‌دادند ، کلاه گیسهای‌سنگین ومجعدی که از دوطرف روی صورت میریخت برسر می گذاشتند وآنرا با دسته‌های مروارید یـا گل تزیین می کردند ، زنها لباس‌های بلند وچین داری باآستین‌های فراخ می‌پوشیدند وزینتهای‌قدیم یعنی دستبند وگردن‌بند که از مروارید و کاشی وصدفهای الوان ترکیب شده بود رواج داشت .

مقبره‌های تب دارای فایده دیگری نیز میباشند وآن‌اطلاعات‌مفیدی است که

درباره هنرسوریه از مطالعهٔ آنها بدست می‌آید چون ورود اجناس و اشیاء سوریه بمصر ظاهراً تأثیراتی در هنرمندان مصری داشته که متاسفانه میزان آن‌را نمیتوان بتحقیق تعیین کرد ، این تأثیر مخصوصاً در صنعت سفال سازی مشهوداست وشاید در زینت آلات وسلاح جنگی نیز بتوان آثار آن رایافت ، بدون تردید ظروف بزرگی که در آسیا ساخته می‌شد از قبیل کوزه هـای بیضی شکل دسته‌دار ، یاآبخوری یا جامهای بزرگ که معمولا باگل یاتصویر حیوانات ویا اشکال‌هندسی تزیین می‌شدند در مصر نیز معمول بوده .

گذشته از این مصریان باسنگ و گل پخته‌ظروفی از روی‌نمونه‌های‌ظروف فلزی سوریه می‌ساختند وبعید نیست که زنجیرهای معمول در سوریه که مدالی بآن آویخته می‌شد ودرمقبره‌هـای‌تب بگردن آسیائی‌ها یا مردم کرت‌و نوبی‌دیده می‌شود مورد قبول واستفاده مصریان نیز قرار گرفته باشد ، در تهیه زین و برگ اسب‌هانیز مخصوصاً دردربار از سبك‌معمول در سوریه تقلید شده و روی صندوقچه‌ای کـه از مقبره‌توتانخامون بدست‌آمده زین‌و برگ‌اسبهای‌پادشاه‌بسبك‌سوریه‌تصویر گردیده، این‌عمل شاید ازاین‌جهت بوده‌است که مصریان چون میدانستند اسب ولوازم مربوط باو از آسیا بمصر آمده برای‌آنکه جنبهٔ خارجی‌بودن‌او محفوظ بماند عیناً از آنچه درسوریه معمول بوده‌تقلید کرده‌اند .

اثاث خانه ، جواهر ، ظروف شیشه‌ای، لوازم‌آرایش

قضاوت‌دربارهٔاثاثیه‌منزل در دورهٔ امپراطوری جدید فقط از روی تخت‌خواب‌هاوصندلیهـا و صندوقهـای آنزمـان امکان دارد ، در شکل صندوقها از دوران امپراطوری میانه تغییری حاصل‌نشده‌و بعکس‌درتزیین‌تخت‌ها و صندلیها تحول زیادی ایجاد شده بود و چنین بنظر میرسد که‌هنرمندان میخواستند مصنوعات خودراهم ظریف وزیباوهم راحت‌ومحکم تهیه‌نمایند، تخت خواب‌ها گاهی باتصاویر عجیبی از رب‌النوع بس (۱) وربة‌النوع توئریس کـه بعقیده مصریان تصویر آنها برای دور کردن‌ارواح خبیث هنگام‌خواب کافی‌بود تزیین‌می‌شد . درساخت صندلیها

۱ — Bès .

مخصوصاً دقت و سلیقه‌زیادی بکار میرفت، گاهی صندلیها تامیشد و پشت آنها را با سرارده یاقو زینت می کردند، گاهی چهار پایه‌هائی می‌ساختند که آنرا باتصاویر مشبك می‌آراستند وزمانی هم صندلیها دسته‌دار بود وپایه آنها عبارت بوداز بدن دو شیر وپشت ودسته های آنها هم با مواد مختلف خاتم کاری می‌شد و یا با اشکال مشبك تزیین می گردید ، درساخت زینت آلات باید گفت که نسبت بامپراطوری میانه انحطاطی دراین کاربروز کرد وجواهر سازان گرچه اصول فنی و ترتیب کار خودرا محفوظ نگاهداشتند ولی برای تهیه آلاتی که مورد قبول و پسند مردم باشد مجبور بتهیه اشیائی شدند که بسیار بزرگ و پرکار و فاقد جنبه ظرافت وزیبائی گذشته بودمانندسلاح وجواهراتی که‌درمقبره‌ملکه‌آهوتپ(آغاز سلسله هجدهم)ومخصوصاً جواهراتی که‌در سراپئوم (۱) (رامسس دوم) بدست آمده .

صنعت کوزه گری وسفال سازی باآنکه بحال سابق باقی بود معذلك گذشته از اشکال ساده قدیم اشکال دیگری که بدون تردید بر اثر نفوذ بیگانگان بوجود آمده بود رواج یافت ، درآغاز سلسله هجدهم بدنه بعضی از ظروف با گل پخته‌نرم واشکال هندسی و گل و گیاه و بارنگهای جالب تزیین می‌شد ، صنعت شیشه سازی که پیش از امپراطوری جدید تقریباً غیر معروف بود بتدریج شروع بتوسعه‌وترقی کرد ، شیشه بوسائل ساده ومقدماتی تهیه‌می‌شد باین ترتیب که پس از ذوب کردن آنرا بوسیله یك‌استوانه فلزی بصورتی که‌میخواستند در می‌آوردند ، نقاشیهای این قبیل ظروف ظاهراً بکمك یك میله شیشه‌ای انجام می گرفت ، طریقه قالب گیری‌را نیز صنعتگران امپراطوری‌جدید می‌دانستند منتهی‌خیلی کم از آن‌استفاده میکردند. درتهیه لوزام آرایش هنرمندان امپراطوری جدید مهارت خاصی بخرج داده و این هنرنمائی‌در ساخت‌قاشقهائی که مخصوص استفاده از عطردانها بود بحد کمال رسیده است ، دراین کار تخیل وسیع وعالی مصریان وحسن سلیقه آنها در انتخاب موضوع وطراحی وتزیین آن بخوبی نمایان است ، دسته قاشقها معمولا از بدن عریان دختر جوانی تشکیل شده ومعمولا انبوهی از پاپیروس‌دورا دورآنرا فراگرفته ، دخترك

۱ – Sérapéum .

مشغول نواختن چنگ یا چیدن و یا بوئیدن گلی میباشد، دسته بعضی از قاشقها بدن نیرومند سیاه پوستی است که ظاهراً زیر بار قسمت گودقاشق خم شده و معذلك با حالت مخصوصی در نگاهداشتن آن کوشش می کند البته ذکر همه نمونه هائی که هنرمندان درساخت قاشقها بکار میبردندمقدور نیست ولی نوع مخصوصی از آن که بیش ازهمه در امپراطوری جدیدمعمول بوده نمونهٔ معروف به « شناگر »میباشد، دسته این قبیل قاشق‌ها بدن عریان دختر جوانی در حال شنا میباشد وقسمت مقدم آن یا گودی مستطیل شکل ویا بدن مرغابی است که از بالا گودشده ودو بال متحرك آن کارسرپوش را انجام میدهد .

لوازم مقبره توتانخامون

لوازمی که در مقبره توتانخامون پیدا شده از لحاظ ارزش هنری همه یکسان نیستند ،ظروفی که از مرمر سفید و باشکال درهم ومخلوط ساخته شده ، کثرت وتعدد موضوعهائی که در تزیین قسمتهای مختلف بکار رفته، جنبهٔ افراطی که در استفاده از مواد قیمتی برای ترصیع و خاتم کاری معمول بوده وعلاقه مفرطی که در استعمال رموز وعلائم نامأنوس برای بیان موضوعی رواج داشت چندان جالب ودلفریب بنظر نمیرسد، درعوض جنبه کمال ومزیتی که در اثاث البیت موجود در مقبره پادشاه جوان مشهود است وهمچنین مشاهده تابوتهای زرینی که در داخل یکدیگر قرار گرفته اند مورد ستایش وتحسین هر بیننده ای می باشد. دو قطعه از این لوازم مخصوصاً ارزش هنری شایانی دارند یکی از آنها تختی است که تصویر پادشاه وملکه بسبك عمارنی و بوضع جالبی، عاری از هر نوع افراط و مبالغه بر پشت آن ترسیم شده ودیگر صندوقچه ای که صحنه های خیالی یك شکار شیر ویك جنگ براطراف آن نقش گردیده ،این نقوش باهنر ومهارت زیادی ترسیم شده اند ودر هر دوصحنه قیافه مجلل پادشاه که برارابه جنگی خود ایستاده مشاهده میشود چهره موقر و بی اعتنای پادشاه و حالت و حشتناك شیرهای زخمی و همچنین دشمنانی که بدنشان از تیر سوراخ شده ودر زیر سم اسبان افتاده اند منظره جالبی باین صحنه ها داده ، باید در نظر داشت که هنرمندان مصر در تهیه صحنه های دیگر که پیروی از اصول قدیم بوده کمتر چنین مهارتی بخرج داده اند و مایهٔ تأسف است که در ساخت همه لوازم مقبره توتانخامون این هنر نمائی و مهارت بکار نرفته .

ادبیات

کلیات

فعالیت مصریان در امپراطوری جدید تنها متوجه هنر نبوده بلکه بادبیات نیز توجهی مبذول شده منتهی مایه تأسف است که در این رشته مهم از تمدن برای مطالعه و اظهار نظر آثار کمی بجای مانده، چون معمولا نوشته‌ها بر روی پاپیروس بود و خواه ناخواه پس از مدتی از میان میرفت و بهمین جهت اغلب مقالات و کتب آنزمان امروز از دسترس ما خارج است، بااینحال از روی مدارکی که باقیمانده میتوان بمیزان لیاقت و فعالیت ادبی نویسندگان آن دوره در رشته‌های مختلف پی برد.

از اواخر سلسله هجدهم (دورهٔ عمارنی) تغییر بزرگی در زبان مصری بروز کرد، زبان قدیم که معمولا دبیران بآن زبان می نوشتند از مدتها پیش زبان متروکی بشمار میرفت فقط عده‌ای از دانشمندان بقواعد آن وقوف داشتند و در مکالمات بهیچوجه از آن استفاده نمی‌شد، بموجب علائمی که در دست میباشد این تحول از خیلی پیش و شاید از آغاز امپراطوری میانه شروع شده بود منتهی از زبان قدیم، هم بعلت احترام بسنن و آداب گذشته و هم بسبب درستی و شیرینی هنوز در آثار ادبی استفاده میشد. اقدام انقلابی آخناتون که باهمه اصول گذشته مبارزه می کرد در قلمرو زبان نیز تغییراتی ایجاد کرد و دبیران از زمان سلطنت او بزبان عامه که معمول مکالمه بود بنوشتن مشغول شدند، این کار مورد استقبال شایانی قرار گرفت و از همین جا میتوان دریافت که همه بدان نیازمند بودند، نقص زبان جدید این بود که شیرینی و ملاحت زبان گذشته را نداشت ولی بلاتردید زنده تر و سهل تر از آن بود و برای بیان همه مطالب کافی بنظر میرسید، البته شرح تمام مشخصات آن زبان ممکن نیست و همینقدر باید دانست که قواعد دستوری زبان جدید بسیار ساده، و لغات عامیانه و بیگانه در آن فراوان بود بااینحال از زبان قدیم مدتها در آثار حماسی و غزلیات استفاده می شد و از اغلاط و لغزشهای متعددی که در آنها دیده میشود میتوان دریافت که این زبان حتی طرف توجه دبیران نیز نبوده است.

آثار تاریخی

پیشتر دیدیم که جنگ استقلال و اخراج هیکسسها

باعث شد سه داستان که ارزش تاریخی آنها یکسان نبوده میان مصریان شایع شود، این سه داستان عبارتند از جنگ آپوفیس وسکنن رع که بصورت رمانی تنظیم شده ولوحهٔ کار نارون که ارزش تاریخی بالنسبه مهمی دارد و بالاخره دیباچه یك مقالهٔ تاریخی که مستند بمدارکی میباشد (پاپیروس سالیه ۱) . در باره این آثار که از جمله قدیمترین اسناد تاریخ مصر بشمارند باندازه کافی صحبت شده ودر اینجا اشاره بآنها ضرورتی ندارد .

بجزاین روایات ، اخبار دیگری که صحت آنهامورد تردید نباشد بسیار نادر است وازاین میان میتوان فقط سالنامه‌های توتموزیس سوم وپاپیروس هاریس شماره ۷۵ را نام برد که هم اردوکشی‌های آسیائی فاتح بزرگ سلسله هجدهم را ثبت کرده و هم بشرح شورشهای داخلی که پیش از تاجگذاری رامسس سوم رخ داده پرداخته است .

اگر نقل حکایات واقعی ، که اصولا باروح مصریان کمتر موافقت داشت ،در امپراطوری جدید زیاد مورد التفات قرار نگرفت درازاء داستانهای حماسی بخصوص اززمان رامسس دوم شیوع کامل یافت وبراثر یك پیش آمدتاریخی دبیران بنوشتن مقالات شاعرانه‌ای که قهرمان آن شخص پادشاه بود می‌پرداختند ، در این نوشته‌ها عملیات خارق‌العاده‌ای که تااندازه‌ای غیرقابل قبول بود بپادشاه نسبت داده می‌شد وبا تصاویر زیادی که تقریباً خسته کننده بود آنرا می‌آراستند ، بهترین نمونه این نوع مقالات بلاتردید منظومهٔ پنتائور میباشد که کتیبه می‌نپتاه ومتون مدینة هابو براساس آن تنظیم یافته ، این حماسه‌ها که معمولا درباره طبقه نجبا واشراف بوده بزبان قدیمی وبسیار سلیس وموزون تهیه شده وبامطالعهٔ دقیق جملات آنها تصور میرود که نویسندگان مراعات وزن وآهنگ را نیز دراین آثار کرده باشند، درهر حال چیزی که براهمیت نوشته‌های مزبور می‌افزاید اینست که کلیات سیاست خارجی این زمان را میتوان ازاین متون استنباط کرد .

داستان تصرف ژوپه (۱) را با تردید میتوان در عداد آثار تاریخی محسوب داشت، این واقعه در زمان سلطنت توتموزیس سوم در ژوپه واقع درفلسطین رخداد

---

۱ – Joppé

و پادشاه مصر قوائی بسر کردگی توتی(۱) برای سرکوبی شاهزاده یاغی آن شهر فرستاد، سردار مصری برای مأموریت خویش مهارت و شجاعت زیادی بخرج داد و بحیله‌ای متوسل شد که تقریباً شبیه بعمل یونانیان هنگام فتح تروا بود، او سبوهای بزرگی مخصوص روغن که سربازان در آنها پنهان شده بودند بشهر فرستاد و آنها دروازه‌های شهر را بروی سربازان مصر گشودند و باین ترتیب تصرف ژوپه بآسانی انجام گرفت این داستان درواقع چندان دور از حقیقت هم بنظر نمیرسد چون از طرفی بعید نیست که شهر ژوپه علیه پادشاه مصر طغیان کرده باشد و از طرف دیگر چنانکه میدانیم توتی از شخصیت های معروف دورهٔ زمامداری توتموزیس سوم بوده بااینحال بهتر آنست که این داستان را، گرچه حقیقتی هم داشته باشد، درشمار آثار تاریخی آن زمان بحساب نیاوریم چون فقط دریك جا شرح آن آمده و بعلاوه جنبه افسانه‌ای آن نیز غیرقابل انکار میباشد.

نامه نگاری

از امپراطوری جدید مقالات و رسالات متعددی باقیمانده منتهی اکثر آنها فقط جنبه ادبی محدودی دارند، آغاز و انجام هریك از آنها معمولا بعبارت پردازی برگذار شده و چهار پنجم هر نامه باین ترتیب میگذرد و در یك قسمت باصل موضوع آنهم بطور اختصار اشاره شده است، این قسمت هم اغلب مبهم و نامفهوم میباشد، با اینحال مقداری از این رسالات یعنی آنها که دبیران برای نمایاندن میزان تبحر خود بیکدیگر می نوشتند اهمیت بسزائی دارند، در این قبیل نوشته‌ها اسامی جغرافیائی غیر مأنوس و لغات مشکل گنجانده می شد و همچنین اغلب کلمات بیگانه که برای عامه مفهومی نداشت بکار می رفت و صحبت از مطالبی بمیان می آمد که از اطلاعات شخصی هر یك از آنها بود و یا موضوعهائی را که خود آنها هم چیزی از آن نمی دانستند بمیان می کشیدند تا درجهٔ معلومات خویش را در نظر حریف جلوه دهند. بهترین نمونه این نوع مکاتبات نامه‌ای است که دبیری بنام هوری(۲) بهمکار خود آمنموپ (۳) نوشته و در آن با

۱—Thoutii. ۲ — Hori. ۳ — Amenemope.

شرح جزئیات از سفر خیالی که بآسیا کرده بوده سخن گفته (پاپیروس آناستازی شماره یك (۱)) . بهرحال این آثار هم بعلل مختلف امروز مورد استفاده می‌باشند چون اولا بامطالعه آنها سبك تحریر مصریان روشن میشود ثانیاً لغات و مشتقات و مورد استعمال هریك معلوم میگردد و بالاخره معلومات دبیران و نویسندگان مصری را که دراین دوره بسیار متوسط بوده میتوان دریافت .

شعر

علاقه و توجه خاص مردم مشرق زمین بشعرو شاعری ازقدیم معروف بوده ومصریان نیز از این موهبت بی‌بهره نبوده‌اند ، مردم دهقان و زراعت پیشه مصر که از نزدیك باطبیعت سروکار داشتنداز مناظر زیبا و آثار حیات‌بخش آن بخوبی استفاده می کردند وبهمین جهت درتوصیف ومدح طبیعت نیز فرو گذار نکرده‌اند. پیشتر در بارهٔ این قبیل مدایح وسرودها که بوسیله آخناتون تنظیم یافته بود سخن گفته‌شد، آخناتون پادشاه انقلابی دراین سرودها که با زبان ساده و دلپذیری لذت بهره‌مندی از حیات را وصف کرده شکر و سپاس خلق را بدرگاه خالق عرضه میکند ، میان این سرود ها و پاره‌ای از مزامیر داود بعقیدهٔ بعضی شباهتی موجوداست ودرواقع همان احساسات وهمان صداقت وسادگی در این‌سرودها هم مشاهده میشود .

این‌سرودها نوع مخصوصی ازاشعار مصریان محسوب میشود، سرودهائی که مخصوص نیل‌سروده‌اند(نیل وخورشیددر آن‌زمان بنظر مصریها بزرگترین خیرخواه ونیکوکار بشربودند) در اوراق تمرینی دبیران استنساخ شده ونسخ متعددی از آن دردست میباشد ، دربارهٔ خدایان وپادشاهان نیز ازاین‌مدایح بسیار سروده شده منتهی چون در تنظیم آنهاغالباً تصنع بکاررفته چندان جالب وموثر نیستند .

پیش از این گفته شد که اشعار حماسی بخصوص از زمان رامسس دوم بسیار معمول بود ، نوع‌دیگرشعردرآن ایام اشعار عاشقانه میباشد که به «ترانه‌های‌عشق» شهرت یافته‌اند و مقدار زیادی از آن در دست است ، این آثار را نیز میتوان

۱—Anastasi I ,

باتورات‌مقایسه کرد چون‌شباهت زیادی‌میان آنها و آن‌قسمت از تورات که مخصوص سرودهای سلیمان‌است‌موجودمیباشد ولی‌البته‌از لحاظ معنی‌ومفهوم‌بپایهٔ آنهانمیرسد، دراینجا هم مانند سرودهای تورات صحبت از گفتگوی عـاشق ومعشوق‌است، این ترانه‌ها بقطعاتی تقسیم شده‌اند وهمه حالات زندگانی عاشقانـه را از قبیل شادی ، اضطراب و رنج‌وملال، بـازبانی ساده ومنزه مجسم می‌کنند ، نظیراین قطعات‌زیبا و دلفریب در آثار مصری کمتر میتوان یافت .

داستان نویسی

در پاپیروس‌های‌مصری‌مقداری‌ازاین داستهانها که‌بزبانی‌ساده ودلنشین نـگاشته شده اندیده میشود ، موضوع داستانها معمولاً خیالی وپراز افکار ساحرانه واسرار آمیز میباشد وبرای شناسائی آنها بشرح چندداستان که در درجه اول‌اهمیت بوده‌اند میپردازیم :

شاهزاده و سر نوشت

یکی ازسلاطین مصر پس‌ازمدتها انتظاروآرزو دارای‌پسری شد وبمحض آنکه طفل بدنیاآمد پریان‌بربالین وی حضوریافته وآینده‌اوراپیش گوئی کردند ، بنابراین پیش گوئی، او بوسیله یك مار یا یك اسب آبی یایك سگ بهلاکت میرسید ، پدر طفل که‌ازاین پیش‌آمد سخت بهراس افتاده بود برای جلوگیری یاتعویق سرنوشت در مکان دورافتاده‌ای برجی برای‌او بنا کرد ودر همانجا بتربیت وی پرداخت، یك روز که شاهزاده‌جوان غمگین ومحزون از پنجره‌بخارج نگاه میکرد چشمش بحیوانی افتاد که‌نخستین‌بار اورا دیده بود وچون جویای نامش‌شد معلوم گردید که حیوان‌مزبور سگ‌میباشد، شاهزاده با اصرار زیاد پدرخودراراضی کرد که‌یك‌سگ برای او تهیه کند تامونس تنهائی وی‌باشد ودر واقع این حیوان همدم وفادار وی‌شد. شاهزاده که‌تشنه آزادی ورهائی از زندان خویش بود از برج گریخت وسگ نیز بدنبال او روان‌شد ، پس از چندی هر دو بسرزمین ناهارینا در آسیا رسیدند ، فرمانروای ایـن ناحیه دختر زیبائی داشت که‌همه‌شاهزادگان‌اطراف‌خواستار وی‌بودند منتهی‌پادشاه که‌نمیدانست کدام یك ازآنها را برای همسری دختربرگزیند اعلام کرده‌بود که دختروی‌متعلق بکسی است که‌بدون نردبان خودرا به پنجره‌اطاق دختر برساند، چون پنجره اطاق

بسیار مرتفع وصعب‌الوصول بود تاآن زمان این کار ازعهده هیچیك ازخواستگاران برنیامد ولی شاهزادهٔ جوان مصری بآسانی این کار را انجام داد و بنابرایـن داماد پادشاه ناهارینا شد ، دو همسر جوان روزهای خوشی در پیش داشتند لیکن دست تقدیر مانع‌ادامه روزگارکامرانی آنهاشد، شاهزاده مصری براثرمراقبت همسرخود ازخطر حملات‌مارواسب‌آبی بسلامت جست . پـایان داستان متأسفانه دردست نیست ولی بدون شك ، تقدیرصورت عمل بخودگرفته وشاهزاده بوسیله‌سگ‌خودیـا براثر غفلت وخطـای‌سگ خودبهلاکت رسیده‌است .

داستان دو برادر

دو برادر بودند بنام آنوبیس (۱) وباتا ، (۲) آنوبیس‌زن‌داشت‌و باتا بعنوان‌خدمتکاردرخانه برادرزندگی‌می کرد.زن آنوبیس که بعشق‌برادر شوهرخودگرفتار شده‌بود چون ازاو علاقه‌ای نسبت‌بخود نمی‌دیدبرای‌انتقام وگوشمالی اوشهرت‌داد که باتاخیـال سوءاستفاده ازاو داشته است، براثر این‌پیش‌آمد باتا مجبور بفرار شد وآنوبیس بتعقیب او پرداخت ، باتا درحین فرار حقیقت را بربرادر روشن ساخت وخود را از چنگ اونجات‌داد وآنوبیس که از قضاوت خویش پشیمان بود بخانه‌رفته زن گناهکارخودرا کشت .

باتا بنقطهٔ‌مصفائی که‌از درختان‌سدرمستور بود (لبنان) پناهنده‌شد وقلب‌خود را بیرون آورده بر روی درخت سدری قرار داد تاهروقت آن درخت ازبین رفت اوهم از میان برود ، درآن مکان وی همیشه تنها ومحزون بسر می‌برد و زندگانی او از راه‌شکار می‌گذشت یك روز که باتا مشغول تفرج بود هیئت نه نفری خدایان بزرگ رادید وخدایان که‌ازوضع غم‌انگیزاو متأثر بودند همسری برای اوساختند که‌ازهمهٔ مخلوقات‌جهان زیباتر بود. باتا که‌محوجمال‌همسر خودشده واورامی‌پرستید گذشته خودرا برای‌او نقل کردو گفت که‌زندگی‌او مربوط بحیات‌درخت سدری‌است که‌نزدیك خانه آنها قرار دارد .

اتفاقاً پادشاه مصر از وجود این زن آگاه شد و او رابرای همسری بدربـار

۱- Anubis . ۲ —Bata .

خویش برد ، این زن که میخواست خود را از شر شوهر سابق خلاص کند ازپادشاه تقاضا کرد درخت سدری که قلب باتاروی آن قرار دارد قطع کند تابااین‌ترتیب باتا از بین برودو بمحض آنکه‌درخت بزمین افتادمردجوان مرد، آنوبیس که بوضع معجزه آسائی از سرنوشت برادر باخبر شده بود پس از جستجوهای زیاد قلب باتارا بدست آورد وآن رادرآب خنکی فروبرد وباتا بلافاصله بصورت گاو نری زنده شد ، دو برادر بقصر پادشاه مصر رفتند وباتا خود را بزن سابق خویش معرفی کرد ولی آن زن که ازاین موضوع بینهایت متوحش شده بود باتا را بقتل رسانید ، از دو قطره خون مقتول دو درخت بوجود آمد ، باتا بازهم‌خودرا بزن پادشاه مصرمعرفی کرد، همسرپادشاه دستور داددرختها را ببرند و از چوب‌آن برای وی صندلی‌های قشنگی بسازند ، هنگامی که نجارها مشغول کار بودند یك‌قطعه چوب کوچك ازدست آنها پرید وبدهان ملکه رفت وملکه آبستن شد ، از ملکه‌پسری بدنیا آمد که‌همان باتا بود وبعدها بتخت سلطنت مصر نشست ،بااین‌ترتیب می‌بینیم که‌اگر جزای خیانت داده نشد ، حقیقت ودرستی بپاداش خیررسید .

داستان هوروس وست

این یکی از افسانه‌های قدیم مذهبی است که بصورت‌داستانی‌ضبط‌شده وموضوع آن‌رقابت هوروس وست‌میباشد که‌پس‌ازمرگ ازیریس هریك‌ادعای‌جانشینی‌او راداشتند، موضوع داستان درواقع شرح‌مبارزه ست‌وایزیس جادوگر محیل،بوده که‌هوروس کورکورانه‌وبدون تعقل نصایح‌وی‌رابکارمی‌بسته، البته ذکرهمه پیش‌آمدهای‌ناگواری که‌براثرآنها هوروس غالب وجانشین‌پدرخود ازیریس میشود دراینجا ممکن‌نیست همینقدر باید گفته شود که دراین داستان ثابت کرده‌اند که گذشته از مذهب رسمی درآن ایام مذهب عمومی وجود داشته و درآن خدا بصورت وشکل انسان‌مجسم‌می‌شده است ، برای خداوند هیچ‌نوع احترامی در این‌مذهب قائل‌نبوده‌اند واورا موجودی که‌مختصر رجحانی‌بربشرداشت‌می‌دانستند .

داستان حقیقت ودروغ

این‌حکایت که عنوان مستعاری برآن گذاشته شده روایت دیگری ازداستان هوروس وست

میباشد ، دروغ وحقیقت بصورت دو برادر خصم توصیف شده‌اند ، دروغ از خدایان اجازه گرفت تاچشمان برادر خود ، حقیقت را کـه بجرم خیانت در امانت محکوم کرده بود بیرون بیاورد ، این کارانجام گرفت و چون حقیقت‌جوان بسیار زیبائی بودبانوی‌محترمی حاضرشد که‌باوجودنابینائی‌او وی‌را بهمسری انتخاب کند، در نتیجه این وصلت پسری بدنیا آمد لکن پس‌از چندی حقیقت موردبیمهری همسرخود قرار گرفت‌ومجبور شد بعنوان دربانی‌درخانه‌او بسر برد، پسر آنها که روح‌وجسمی قوی یافته بود بمدرسه‌ای سپرده‌شد ، در آنجا یك‌روز نام پدرش را از او پرسیدند وچون نتوانست‌جواب‌بدهد مورداعتراض‌واستهزاءدوستان‌خود واقعشد ، درمراجعت‌موضوع را بمادر خود اظهار کرد و مادر ناچار تفصیل ولادت و رشد اورا برای وی شرح داد ، او که‌از این پیش آمد سخت متأثر شده بود تصمیم گرفت‌انتقام پدررابگیرد و برای این‌کار بجستجوی‌عم خویش‌پرداخت وپس از دست‌یافتن براو او را از طرف هیئت نه نفری خدایان بزرگ بجرم خیانت در امانت محکوم ساخت ؛ باین ترتیب هوروس‌پسر ازیریس انتقام پدر خویش را از ست باز گرفت.

مسافرت اونامون

تنها حکایتی که از اواخرامپراطوری‌جدیددر دست است و تـا اندازه‌ای جنبه تاریخی دارد داستان مسافرت اونامون میباشد ، این واقعه مربوط باواخر سلطنت رامسس یازدهم و سال پنجم رنسانس بوده ، در این زمان هریهور واسمندس بدون‌آنکه رسماً بپادشاهی‌رسیده‌باشند زمام اختیارات رابدست گرفته درتب وتانیس حکمرانی می کردند . اونامون ، قهرمان این داستان درهمین موقع ازطرف کاهن بزرگ کارناك، بسوریه اعزام شد تاچوبهائی کـه برای‌ترمیم زورق آمون لازم بود از لبنان بمصرحمل کند .

مأموریت اونامون بعلت ضعف حکومت مصر در این زمان بدشواری انجام پذیرفت وپذیرائی که معمولا از نماینده دولت‌مقتدری‌بعمل می‌آمد ازوی‌نشد، درراه درسرزمین‌تکل (۱) که‌شاید میان‌بیروت وحیفا قرارداشته، پیش‌آمد ناگواری‌برای

---

۱ – Tékel .

اورخ داد باینمعنی که‌در کشتی‌یکی‌ازهمراهان ، مقداری‌نقره وطلاازاو دزدیدولی چون‌او نمی‌توانست‌ادعای‌خودرا ثابت کند،بمسافرت‌ادامه‌داد،او ناموون‌وهمراهان‌او پس‌از چندی به‌صور رسیدند وازآنجا گذشته وارد بیبلوس‌شدند ودرآنجا او ناموون‌موضوع مأموریت خویش‌را باطلاع پادشاه بیبلوس‌رسانید، پادشاه تقاضاهای‌اورا نپذیرفت و مذاکرات چندماه بطول انجامید دراین مدت هیئتی ازمصریان بمصر مراجعت کرده مجدداً مقداری‌هدایا برای پادشاه بیبلوس همراه آوردند عاقبت‌چون پادشاه بیبلوس دید کــه هرچه خواسته در یافت داشته است باقطع درختان سدر کــه مورد حاجت نماینده مصر بود موافقت کرد ، او ناموون پس از بارگیری چوبها در صدد مــراجعت بمصر برآمد ولی درباطوفانی شد ووی ناچاربجزیره قبرس رفت ، مردم باواعتنائی نکردند ، او ناموون بحضور ملکهٔ قبرس رفت و مورد التفات او قرار گرفت ، پایان این‌داستان معلوم‌نیست چون در پاپیروسی که شرح‌این‌واقعه راضبط کرده بیش‌ازاین چیزی دیده نمیشود .

نتیجه

سایرآثاری که‌در پاپیروس‌هادرج شده‌مربوط بامور مختلف بوده وجنبه ادبی خاصی ندارند ازآنجمله دفاتر حساب ، فهرستهــائی که بیشتر ازامور اداری‌آنزمان‌بحث کرده ، شرح‌دعاوی، کتب‌ادعیه ومجموعه‌های‌جادو گری. در نوشته‌های اخیر مخصوصاً میتوان اطلاعات ادبی نیز کسب کــرد و از میان آنها جالب‌تراز همه‌مقالاتی در تعبیر خواب‌وتقویمی‌است که‌روزهای سعدو نحس راتعیین کرده است .

بطور خلاصه باید گفت که آثار ادبی امپراطوری جدید ، گرچه مقدار کمی ازآنها باقیمانده، بسیارمتنوع وجالب‌بوده‌و باآنکه از لحاظ ادبی بایکدیگراختلاف داشته‌اند میتوان‌اطلاعات ذیقیمتی در بارهٔ تمدن مصر، که درآن‌زمان بحد کمال‌رسیده بود، بدست آورد ،آثار ادبی‌این‌زمان مخلوطی از واقع بینی وخیالبافیهای‌شاعرانه است ودرهمه آنها روح خرافی که تاثیر بزرگی در زندگی‌مصریان داشته مشاهده میشود ، مطالعهٔ‌آنهاهمه اشکال‌وصور زندگی را بمانشان میدهد و خیلی صریحتر و صادقانه‌تر از آثار هنری،افکار واعمال مصریان‌رادر معرض‌قضاوت‌ما میگذارد .

فصل دوازدهم

از هریهور تا سلاطین سائیس

(۱۰۸۵-۶۶۳)

دوران عظمت و اعتبار مصر از این تاریخ رو بزوال رفت و این سرزمین مدت چهار قرن بدست زمامداران ناتوانی اداره می‌شد که درواقع عده زیادی از حکام مستقل را در اداره مملکت باخود شریك کردند، پس از این درسیاست خارجی پیشرفتی نصیب مصر نشد، فقط دریك مورد یعنی در بارهٔ فتح فلسطین ششونك اول مهارت و تدبیری بخرج داد منتهی پس از ایـن پیروزی وی نتوانست مانند گذشته نفوذ مصر را بر تمام آسیای غربی مسلم‌سازد و بزودی باغنائم زیاد به بوباستیس برگشت، گذشته از این، اقدامات و مداخلات دیگری هم توسط این زمامداران در آسیا انجام گرفته که چندان اهمیت نداشته و در تورات هم بآنها اشاره‌شده است.

در اواخر قرن هفتم کار هرج و مرج بجائی رسید که یکی از پادشاهان نوبی بنام پیانخی (۱) در صدد تصرف مصر بر آمد، وی که ظاهراً خود از مردم تب بود نخست مصر علیا را گرفت و بعد بدون زحمت زیادی بقیه کشور را نیز به‌تصرف آورد (۷۳۰) ولی این امردوامی نیافت و درزمان جانشینان او و براثر اختلافی که باآشور بروز کرد تب مورد تعرض قرار گرفت و پادشاه آن که ازدودمان پیانخی بود مجبور بفرار شد، پس از سلسله اتیوپی، سلطنت بدست سلسله‌ای که از مردم تب بود افتاد و پادشاهان ایـن سلسله مصر را از خطر بیگانگان نجات داده عظمت گذشته آنـرا تا حدی تجدید کردند.

۱ – Piankhi.

سلسله بیست و یکم (۹۵۰ - ۱۰۸۵)

آغاز کار

هنگامی که هریهور ، پادشاه روحانی ، بتخت نشست مردی سالخورده بود وزمامداری‌او ظاهراً بیش‌از چندسال، دوام نداشته است ، احکام وی فقط در مصر علیا اجرامی‌شد و او باآنکه‌پادشاهی‌مقتدر ومستقل بود خودرا تابع پادشاه‌تانیس، اسمندس (۱) میدانست وچون‌همسر اسمندس بنام تنتامون ظاهراً ازخاندان‌سلطنتی بوده وی تنها پادشاه قانونی مصر بشمار می‌رفت و بنابراین بخودحق می‌داد که در امورمصرعلیا نیزمداخله کند، نام اسمندس فقط‌یك‌جا یعنی درمعادن‌سنگ‌دبابیه(۲) مقابل‌شهرجبلین(۳) درمصرعلیا دیده میشود، مفاد کتیبه‌ای که نام‌وی در آن‌ثبت‌شده چنین‌است : بپادشاه که‌درآنموقع درممفیس‌بود خبر رسید یکی ازاسکله‌ها که‌سابقاً توتموزیس‌سوم آنرا درلوکسور ساخته‌خراب شده‌وآب نیل ، معبد را تهدیدمیکند. پادشاه یکعده سه هزار نفری را بسرپرستی یکی‌از مأمورین خود بانحدودفرستادتا از معادن جبلین سنگهای مورد نیاز را استخراج و به‌لوکسور حمل کنند . این کتیبه‌تاریخ‌ندارد‌ولی‌محتمل‌است که دراین‌زمان هریهور وفات‌یافته وپسرش‌پیانخی بجای‌او زمام امور را دردست گرفته بود، پیانخی عنوان سلطنت‌برخود نگذاشت و درزمان او از لحاظ سیاست خارجی مصر بصورت‌مملکت‌واحدی اداره‌می‌شد .

درشمال، اسمندس نیزدرگذشته‌وپسوسنس اول (٤) که‌معلوم نیست چه‌نسبتی بااسمندس داشته بتخت نشسته بود ، از دوران سلطنت پسوسنس خبرمهمی در دست نیست همینقدر میدانیم که‌او دختر خود ماکارع (٥) را به پین‌جم (٦) پسر پیانخی کاهن بزرگ داده بود ، ماکارع گذشته از جهیزیه قابل‌ملاحظه‌ای که برای شوهر خود آورد چون دختر پادشاه بود شوهر اومیتوانست بسلطنت مصرنیز نایل شود .

---

۱ — Nésoubanebdjed بزبان مصری ۲—Dababieh

۳—Gebelein ٤ — Psousenès I (Pasbakhaenniout.بزبان مصری)

٥ — Makarè . ٦—Pinedjem I .

ودر واقع چند سال بعد پین جم جانشین پسوسنس اول شد و بنام پین جم اول بر تمام مصر حکومت کرد .

پین جم اول

پین جم کاهن بزرگ

پین جم که داماد پادشاه و کاهن بزرگ آمون بود بطور قطع قبل از سلطنت نیز از رجال بزرگ محسوب می شد ، او تقریباً کارهای مصر علیا را بالاستقلال انجام می داد و چون درعین حال بزرگترین پیشوای روحانی، فرماندار تب ، وزیر وفرمانده قوای نظامی بود درواقع اموردینی وسیاسی هردو بمیل او انجام می گرفت . بموجب آثار وابنیه‌ای که از آن زمان باقیمانده باید گفت که پین جم از اختیارات خود برای احیاء آثار مذهبی استفاده شایانی کرد ، ترمیم معابد کارناك و مدینة‌هابو و تزیین معبدخونسو که سابقاً بوسیله رامسس سوم ساخته‌شده بود بدست او صورت گرفت و گذشته ازاین درکار مومیائی جسد پادشاهان پین جم منتهای کوشش را بکار برد ، اقداماتی که علیه اجساد مومیائی سلاطین انجام می گرفت و پیشترهم بان اشاره‌شد، مسلماً درسالهای اول زمامداری سلسله بیست ویکم نیز معمول بود و چون جلوگیری ازاین عمل جداً امکان نداشت لازم بود دقت ومراقبتهای مخصوصی بعمل آید ، دزدان درکار خود جسارت زیادی بخرج می دادند و جسد پادشاهـان را بصورتی درآورده بودند که تجدید نوار وتابوت هر جسد یا باصطلاح آنزمان تجدید دفن ضرورت کامل داشت. شرح این تشریفات برروی نوارها ویاهر تا بوت نوشته‌شده واز روی همین نوشته‌ها میتوان ترتیب جانشینی پادشاهـان و کهنه بزرگ سلسله بیست‌ویکم و همچنین تاریخ مومیائی های سلطنتی را دریافت .

پین جم درزمان کهانت خود مومیائی جسد توتموزیس اول ، آمنوفیس اول ، ستی اول ، رامسس دوم ورامسس سوم را ترمیم کرد واین کار درفاصله سالهای ششم و هفدهم سلطنت پادشاهی که نام او ذکر نشده صورت گرفته ، این پادشاه بطورقطع پسوسنس اول میباشد ، هنگامی که پسوسنس پس از ٤٦ یابروایتی ٤١ سال سلطنت

در گذشت پین‌جم وارث تاج و تخت شد و باآنکه وی در این‌موقع مردی سالخورده بود لااقل ۱٦ سال برمصر حکومت کرد .

سلطنت پین جم اول

پس از آنکه پین‌جم بسلطنت رسید تب را ترك گفت‌ومشاغل‌روحانی‌رابه‌پسر خودماهاسارته(۱) واگذاشت،دراینکه اوهم مانندپادشاهان‌سابق درتانیس‌اقامت کرده باشد تردید است چون نام اودر هیچیك از آثاری که در این شهر پیدا شده‌دیده نمیشود واطلاعات‌فعلی راجع باواز مصر علیا بدست آمده ، وی پس‌از تاج‌گذاری باتمام تزیینات معبد خونسو پرداخت ودر کتیبه‌ای نام همسر دوم خود هنتائوئی (۲) راذکر کرد ، بنابراین میتوان احتمال داد که در این زمان زن اول او ماکارع یعنی دختر پسوسنس وفات یافته بوده. اقدامات‌احتیاطی که پین‌جم برای حفاظت اجساد مومیائی شده سلاطین در دوران کهانت خود بعمل‌آورد باتمام نرسید ناچار ماهاسارته‌بترمیم مومیائی آهموزیس، ملکه سات‌کامس(۳) وشاهزاده سیامون (٤) وهمچنین تجدید وترمیم مومیائی آمنوفیس اول پرداخت بایـن ترتیب دیده میشود که چون سارقین تعقیب وتنبیه‌نمی‌شدند با کمال گستاخی بکارهای خود ادامه می‌دادند .

ماهاسارته کمی پس‌از جلوس بر مسند کهانت مرد و بلافاصله پس‌ازمرگ‌او شورشهای بزرگی در تب بوقوع پیوست ، گرچه علت‌این شورش‌ها درست معلوم نیست ولی تقریباً مسلم است که یك قسمت از مردم تب برهبری یکی از رجال عمده شهر درنظر داشتندخودرا ازقید تسلط پادشاهان تانیس آزاد واستقلال کامل خویش را تأمین کنند بنابراین بمحض آنکه ماهاسارته‌وفات‌یافت‌این‌عده‌موقع‌رامناسب‌دانسته سر بطغیان برداشتند ولی بدست مخالفین مغلوب وجمع زیادی ازآنها بواحه‌الخارجه تبعید شدند بااینحال وضع همچنان آشفته بود تـااینکه پین‌جم اول فرزند دوم خود من‌خپررع را بعنوان‌کاهن بزرگ به تب فرستادو ظاهراً عده‌ای سپاهی نیز بـرای

۱—Mahasarté . ۲—Henttaoui . ۳—Satkamès -
٤— Siamon .

اعاده نظم همراه او کرد ، اهالی تب بروایتی اورا بگرمی پذیرفتندلیکن این مطلب موافق باحقیقت نیست ، مخالفین مسلماً دراین تاریخ نیز بسیار نیرومند بودند چون اولین اقدام کاهن بزرگ این بود که با کسب اجازه از آمون، تبعیدشدگان را به تب باز گرداند منتهی بموجب همان اجازه کسانی را که سبب قتل کسی شده بودند محکوم باعدام کرد .

دورهٔ کهانت من خپرر ع لااقل چهل و هشت سال طول کشید و قلمرو نفوذ او از بنی سویف(۱) تا آسوان و از دریای سرخ تا حدود واحه ها امتداد داشت، چنانکه ملاحظه میشود سرزمین مصر بدو حکومت سلطنتی که از لحاظ قدرت یکسان بودند تقسیم می شد ، دراینجا اگر بمصر علیا نیز حکومت سلطنتی اطلاق شده نباید مایهٔ تعجب باشد چون من خپرر ع عنوان سلطنت نیز بخود داده و چندجا نام او و همسرش در میان قابی که مخصوص نام پادشاهان بود دیده شده است .

باتمام این احوال درباره اهمیت این حکومت کوچك نباید مبالغه شود چون من خپرر ع منابع عایدی بسیار مختصری داشت ، خزائن آمون تقریباً تهی شده و هیئتهائی که سابقاً باصرف آنهمه مخارج برای استفاده از معادن سنگ اعزام می شدند دردوران زمامداری سلسله بیست و یکم حتی برای مقتدر ترین آنها، یعنی من خپرر ع نیز متروك گردید . بنابراین اگر بنای مهمی بنام پادشاه روحانی ایجادنشده چندان مایهٔ تعجب نیست ، من خپرر ع بترمیم و تعمیر معابد اکتفا کرد ، اوهم مانند اسلاف خود درمومیائی اجساد پادشاهان و کهنهٔ کارناك مراقبت زیادی بخرج داد و مومیائی ستی اول را برای دومین بار او تجدید کرد .

پایان سلسله بیست و یکم

هنگامی که من خپرر ع در گذشت پادشاهی بنام آمنموپ(۲) در تانیس سلطنت می کرد که نسبت او باخانواده پین جم معلوم نیست ، در بارهٔ این پادشاه ودوجانشین اوسیامون (که بناهائی بنام او در تانیس پیداشده) و پسوسنس دوم تقریباً اطلاعی

۱—Béni-souef. ۲—Amenemope . (Amenophtis . (یا بنقل مانتون

در دست نمی باشد. در تب مسند خلافت بنوبت در دست دو پسر من خپر رع بود، یکی از این دو پسوسنس نام داشت که کمی پس از مرگ پدر وفات کرد و دیگری پین جم دوم است که معاصر سیامون بوده ، آخرین کاهن بزرگ از خانواده هریهور نیز پسوسنس نام داشته که معاصر آخرین پادشاه تانیس موسوم به پسوسنس بوده .

هیچیك از این سه کهنه عنوان شاهی برخود نگذاشتند و بنابراین تاریخهائی که بر نوار اجساد مومیائی این زمان مشاهده میشود مربوط بسلطنت پادشاهان تانیس بوده که پادشاه قانونی مصر محصوب می شدند ۰ این نظر را پیش آمدی که در اواخر دورهٔ کهانت پین جم دوم رخ داده تایید می کند باین معنی که یکی از خانواده های متنفذ لیبی که در این موقع در هراکلئوپولیس بسر میبرد و رئیس آن ششونك نام داشت پسر خود موسوم به نمرود (۱) را در شهر مقدس آبیدوس بخاك سپرد ولی مقبره او براثر اهمال نگهبانان مورد دستبرد قرار گرفت. ششونك برای دادخواهی بشخص پادشاه مراجعه کرد و کاهن بزرگ آمون را در این امر مداخله نداد پادشاه بهمراهی ششونك شخصاً به تب آمد تا جریان را از آمون سئوال کند، در جوابی که از طرف آمون بپادشاه رسید مجرمین محکوم شدند و پادشاه برای جبران این زیان مجسمه ای بشکل نمرود تهیه کرد و به آبیدوس فرستاد . پسر این نمرود کسی است که چند سال بعد سلسله بیست و دوم را تشکیل داد، درهر حال از این وقایع بخوبی معلوم میشود که مردم لیبی از همین ایام بسیار مقتدر بودند و با کوششهای خود توانستند بعنوان یك سلسله خارجی بر مصر سلطنت نمایند . در بارهٔ منشاء این سلسله بعداً مطالبی گفته خواهد شد .

در پایان دورهٔ کهانت پین جم دوم مومیائی های ستی اول و رامسس دوم را از مقبره های اصلی بیرون آورده درمقبره ملکه این هاپی (۲) پنهان کردند و این نقل و انتقال درصورت مجلسی که برروی تابوت پادشاهان نوشته شده مضبوط است ، این کار در شانزدهمین سال سلطنت سیامون صورت گرفت وخـود پین جم نتوانسته در انتقال اجساد مزبور شرکت کند چون چندروز بعد وی نیز در یکی از مقبره های دیرالبهاری که چندی پیش همسر اول او، نشون (۳) را دفن کرده بودند بخاك سپرده شد .

۱--Nemrod. ۲—Inhapi ۳– Neschons .

اقدامات مذهبی پین‌جم از طرف پسر او پسوسنس تعقیب و تکمیل گردید، در ایام کهانت او اجساد مومیائی پادشاهان پس از آخرین انتقال در مکانی پنهان شد و این مکان همان مقبره پین‌جم دوم و همسر او نشون بوده ، در صورت مجلسی که مربوط باین انتقال است فقط از تغییر محل اجساد ستی‌اول‌ورامسس‌دوم، که‌چندسال پیش درمقبره ملکه این‌هاپی مخفی شده بودند صحبت‌شده، ولی‌محتمل‌است که سایر اجساد نیز درهمین زمان باین محل منتقل شده‌باشند .

از پایان کار زمامداران سلسله بیست ویکم اطلاعی در دست نیست و کسی نمیداند چگونه جنگجویان‌لیبی که مدت دو قرن بر مصر حکومت کردند جانشین پادشاهان بی‌تدبیروضعیف تانیس گشتند .

وضع خدائی آمون درسلسله‌بیست ویکم

آنچه در این مبحث گفته میشود مربوط بمصر علیا و نوبی یعنی ناحیه‌ای‌است که مستقیماً تحت فرمان‌کاهن بزرگ بوده بااینحال بعیدبنظر میرسد که وضع شمال اختلافی‌بااوضاع جنوب داشته‌وچون‌پادشاهان تانیس‌و کهنه تب‌ازیك خانواده‌بودند ظاهراً درطرز حکومت آنهاهم شباهتی موجودبوده‌است .

روابط رب‌النوع آمون وپادشاه حتی ازامپراطوری جدید دوستانه‌ومحکم بود وچنانکه پیشتر دیدیم ارادهٔ رب‌النوع و فرمان او در رفع شدید ترین بحرانها قاطع ومحترم شمرده می‌شد ومصریان‌دراین باره بحدی مبالغه می کردند که گاهی حکمیت درساده‌ترین قضایا را برأی آمون‌می گذاشتند . در بارهٔ مشیت الهی معلوم نیست مصریان چه‌تصور می کردند ،آیا عقیده داشتند که واقعاً خداوند در کار آنها مداخله ومیانجی گری‌می کندیاآنکه در پیش‌آمدهای مهم بطالع واقبال‌معتقدبودند

باتمام این احوال در امپراطوری جدید امور قضائی بوسیله هیئتی که طبق قوانین تشکیل یافته بود رسیدگی می‌شد در صورتی که‌درسلسله بیست‌ویکم‌تصمیم در این‌قبیل موارد رابنظر رب‌النوع واگذارمی کردند . پیشتر دیدیم که این طرز قضاوت و تفویض امور بمیشت الهی در موارد متعدد صورت مــی گرفت از آنجمله

بود تبعید شورشیان، عفو تبعیدشدگان ومحکومیت قاتلین درشورشی کـه پیش از ورود منخپردع بکارناك رخ داد، رسیدگی بشکایتی که از طرف ششونك‌درباره نبش قبر پسرش تسلیم شده‌بود، تضمین جهیزیه ماکارع دختر پسوسنس اول‌هنگام وصلت‌وی باپین‌جم. مواردی که باین ترتیب بامداخله خدایان برگذار می‌شد بسیار متعددبود وشرح دو مورد که‌در آن بنفع یکی‌ازعمال عالیرتبه مصری‌بنام‌توتموزیس قضاوت شده دراینجاکافی است. توتموزیس متهم بتقلب و تزویر بود و برای تعیین تکلیف وی دومهره درمقابل‌مجسمه‌رب‌النوع گذاشته شد یکی‌ازاین دو توتموزیس رامحکوم ودیگری‌اورا تبرئه می کرد، رب‌النوع دومرتبه و هر دوبار مهره‌ای را که متهم راتبرئه‌می کردبرداشت، البته‌این عمل بوسیله‌کاهن بزرگ انجام‌می گرفت واراده‌ٔ خداوند در آن دخالتی نداشت منتهی معلوم نیست وی‌بچه مناسبت میخواست باتوسل بحیله حکومت خویش را ادامه دهد، شاید بعقیده جمعی پادشاهان روحانی بعلت ضعفی که‌در خوداحساس می کردند باین وسیله مسئولیت کارهای کشوری را از گردن خویش برمی‌داشتند.

درباره آمون و نظری که مصریان نسبت بوی‌داشتند میتوان از پاپیروسهائی که درمقبره پین‌جم دوم و همسرش نشون بدست آمده مطالبی درك کرد، آمون خداوند اصلی وخلاق خدایان وبشر محسوب میشد بنابراین قادر مایشاء و همه امور در اختیار وی بود و بهمین مناسبت مداخلات اودرمواردمختلف‌مشروع بنظرمیرسید این طرز فکر که به‌یکتاپرستی منجر می‌شد با عقیده‌ای که مردم در دورهٔ عمارنی داشتندیکسان بوده‌منتهی بااین‌اختلاف که‌پرستش آمون‌دراین زمان جنبهٔ انحصاری نداشت، پرستش سایرخدایان نیز معمول بود وباین وسیله از آمون تجلیل می‌شد، همه خدایان در واقع جلوه‌ای ازجوهر خلاق آمون بودند وبسبب اصل ونژاد خود موردستایش وتکریم قرارمیگرفتند. باتمام این‌احوال وظایف مهم بعهده رب‌النوع آمون بود واومخصوصاً امور قضائی مربوط بآن جهان رابجای ازیریس‌انجام‌میداد نکتهٔ جالب در پاپیروسهای مقبره پین‌جم دوم وهمسرش اینست که در آنها قضاوت دربارهٔ اموات، جنبهٔ خدائی دادن بآنها، اجازه رفت وآمد آنها در مزارع یالو و

بالاخره تامین هدایا و خیراتی کـه در آن دنیا مورد احتیاج آنها است در اختیار آمون گذاشته شده .

مصریان بردگانی که بوسیله آمون جنبه‌خدائی می‌یافتندقدرت زیادی‌نسبت می‌دادند و این‌قدرت نه‌تنهادرآخرت اعمال می‌شدبلکه‌دراین دنیا نیز بخوبی‌محسوس بود ، این عقیده ، که‌اموات‌میتوانستند زیانی بزندگان برسانند ویاموجب‌خوشبختی آنهاگردندازقدیمترین ایام درمصر وجود داشت ولی‌هیچوقت بصراحتی که‌درسلسله بیست‌ویکم مورد قبول مردم بود اظهار نمی‌شد . در پاپیروس نشون نمونهٔ خوبی از آن موجود است :

پین‌جم برای همسر خود پاپیروسی که متن‌آن شامل دوقسمت بودتنظیم کرد، قسمت‌اول‌مدیحه‌ای‌درباره‌رب‌النوع آمون‌وقسمت دوم‌اظهاریه‌ای‌از رب‌النوع آمون درباره متوفی که‌مطالب‌آن بلاتردید ازطرف پین جم تلقین شده ، بود ، پین جم که شاید بعللی ازانتقام همسرخود هراس داشت خداوند رابادای کلماتی که نظر حمایت نشون را نسبت بکاهن بزرگ وحرم وخانواده اوجلب می کند وادار کرده ،پین‌جم بوسیله آمون امانت‌ودرستکاری‌اورا دردورهٔ زناشوئی‌تصدیق‌میکند واین‌موضوع کمك زیادی بتشریح عقاید مصریان در بارهٔ عادات وآداب خانوادگی میکند و در این باره سابقاً نیز (فصل نهم) مطالبی گفته شده‌است ، بنابااظهار آمون او (نشون) هیچگاه درصدد کوتاه کردن عمر شوهرخود بر نیامده و دیگری را نیز باین کاروا نداشته است همچنین‌طلسم وجادوئی که زیان‌بخش باشد برای شوهرخودبکارنبرده بنابراین آمون باو جنبه خدائی داده و قلب او را نسبت بـه پین جم بسیار رئوف و مهربان ساخته .

بطور خلاصه باید گفت که کهنه بزرگ در ادارهٔ امور مذهبی ، هم مهارت حرفه‌ای مخصوصی داشتند (باین کار نباید عنوان سیاست داده‌شود) و هم از اوهام وعقایدخرافی استفاده می کردند، ضمناً باید اضافه کرد که‌استفاده ازطلسم‌وجادو نیز از طرف کهنه بزرگ معمول بوده وآنها هم برای تغییر عقاید عمومی‌نسبت بخوداز این کاراستفاده کرده‌اند ،حکومت کهنه بزرگ‌در واقع حکومت‌مطلقه‌ای‌بودبنون

هدف که بر آن عنوان حکومت الهی گذاشته شده بود.

سلسله بیست و دوم و بیست و سوم (۷۳۰ - ۹۵۰)
سلطنت ششونك اول ((؟) ۹۲۹-۹۵۰)

منشاء سلسله جدید

پیشتر اشاره شد که پادشاه جدید، پسر نمرود شاهزاده لیبی بود که مقبرهٔ او در دورهٔ سلطنت سیامون (؟) و کهانت پین‌جم دوم مورددستبرد قرار گرفته بود، این خانواده از شش نسل پیش در مصر استقرار یافته و از اعقاب یکی از افراد قبایل ماشائواش بنام بویوواوا(۱) بودند که تقریباً از اواخر دورهٔ رامسس‌ها در یکی از واحه های بیابان لیبی بسر میبردند، ماشائواش ها با «ملل دریائی» که از دو یا سه قرن پیش سرزمین مصر را بمخاطره انداخته بودند (۱۱۹۸-۱۲۲۷) وارد افریقا شده و در آنجا استقرار یافتند و نفوذ خودرا درمدت کوتاهی ببومیان لیبی و سایراقوام مهاجر تحمیل کردند و چنانکه سابقاً هم گفته شد (فصل دهم - سلسله بیستم) درزمان رامسس سوم درصدد حمله بدلتا برآمدند ولی چون دوبار باشکست مواجه شدند از تعقیب نقشه خویش باجنگ دست برداشتند و بمسالمت مقاصدخود راانجام دادند، این اقوام که اصولا مردمی جنگجو ودلیر بودند بعنوان مزدور وارد ارتش مصر شدند و خدمات آنها بحدی مورد توجه قرار گرفت که در اواخر سلسله بیستم جز معدودی سربازان نوبی همه قسمتهای ارتش مصر در دست آنها بود، این افراد در این موقع نمیتوانستندارزش واقعی خودرا ظاهرسازندچون مصریان و همسایگان آنها در حال صلح بسر میبردند و بهمین جهت در آغاز کار بپادگانهای مختلف تقسیم شدند پادشاهان مصر بجای مقرری ومواجب قطعاتی از اراضی مصر دراختیار آنها گذاشتند و باین ترتیب مهاجرنشین‌های نظامی که بسرعت قدرت میگرفت تشکیل یافت، هر مهاجرنشینی از طرف یکی از سران لیبی اداره میشد که به « فرمانده بزرگ ماشا ئواش » معروف بود و باآنکه همیشه در کوچ نشین‌های خود بسر میبردند مذهب

۱ - Bouyouwawa.

و آداب مصری را فرا گرفته و بامحیط دمساز شده بودند ، چنانکه ششونك شاهزاده هراکلئوپولیس فرزند خودرا در آبیدوس بخاك سپرد وهمانطور که یك فرد مصری عقیده داشت دربارهٔ نبش قبراو خودرا تسلیم ارادهٔ الهی کرد . بااینحال این قوم اسامی معمول در لیبی را حفظ کردند وهمچنان که در لیبی رسم بود دو پر برسرخود میگذاشتند و بهمین مناسبت به «مردمی که دو پر دارند »معروف بودند .

خانوادهٔ ششونك (پادشاه) با کمی اختلاف همین سر نوشت را داشتند ، موزن (۱) پسر بویوواوا درهراکلئوپولیس در دستگاه کهنه هارسافس بسر میبرد و در آنجا عنوان «پدرربانی» داشت ، جانشینان مستقیم او گرچه همان عنوان راداشتند ظاهراً درمدت کوتاهی قدرت زیادی در مصر وسطی بهم زدند وششونك که چندبار از او صحبت شده فرماندهی یکی از مهاجر نشین‌های لیبی را که در هراکلئوپولیس زندگی می کردند بدست آورد، وی گذشته از عنوان موروثی بـه « فرمانده بزرگ ماشائواشها»نیز معروف بود، پسر نمرود وهمچنین ششونك (پادشاه) قبل از تاجگذاری همین عنوان راداشتند، درباره این تاجگذاری هیچ نوع اطلاعی دردست نیست.منشاء سلسله جدید بعقیده مانتون از بوباستیس بوده نه ازهراکلئوپولیس وظاهراً پسر نمرود درزمان آخرین پادشاه تانیس نفوذ خودرا تابوباستیس توسعه داده چون در حفریات آن حدود پایه مجسمه‌ای کـه باسم « فرمانده بزرگ ماشائواش ، ششونك » بوده ومربوط بقبل از تاجگذاری سلسله جدیدمیباشد بدست آمده . بهرحال چنین بنظر میرسد که پادشاه جدید پس از درگذشت پسوسنس دوم بتخت نشست وبموجب مدارکی که دردست است بافتخار سلف خود جشنی برپا کرده ماکارع دختر پسوسنس دوم رابرای پسرخود ازورکن (۲) اول بزنی گرفت .

در تب ، موضوع زمامداری وی مورد استقبال قرار نگرفت و کهنهٔ آمون با آنکه ازتاجگذاری او مطلع بودند بزدوی تسلیم این پیش آمد نشدند، این امراز کتیبه‌ای که در کارناك پیدا شده و متعلق بسال دوم فرمانده بزرگ ماشائواشها ،

۱ — Mousen .　　Osorkon I ·

ششو نك‌است تایید می‌شود، روی همین تخته‌سنگ کتیبه‌دیگری بنام ششو نك‌میامون (۱) (پادشاه) وسال سیزدهم سلطنت او دیده میشود.

عده‌ای چنین پنداشته‌اند که یك‌قسمت‌از کهنه آمون، هنگام تاجگذاری ششو نك از تب مهاجر کرده در نواحی ناپاتا واقع در نوبی علیا استقرار یافته‌اند، بهر حال این بود منشاء سلاطین اتیوپی که جداً هواخواه آمون بودند و دو قرن بعد مجدداً زمام امور مصر را بدست گرفتند. این عقیده چنانکه بعد خواهیم دید قابل قبول بنظر می‌رسد.

سیاست خارجی ششو نك‌اول

سیاست خارجی پادشاهان سلسله بیستم چندان ثباتی نداشته‌است، درهمین ایام کشور فلسطین بر اثر مجاهدات داود پادشاه آن ناحیه بصورت کشور مقتدری درآمده بودو اطلاعات‌ما در بارهٔ روابط مصر ودولت جدید اسرائیل منحصر بمطالبی است که در تورات نوشته شده، بموجب‌این اشارات درزمان‌سلطنت داود یکی‌از شاهزادگان ناحیهٔ ادوم (۲) موسوم به هاداد (۳) باچندتن از خدمتگزاران خود بدربار مصر گریخت تا از خطر قتل‌عامی که یواب (٤) سردار یهود درسرزمین ادوم آغاز کرده بود رهائی‌یابد، فرعون‌مصر (شاید پسوسنس دوم بوده) اورا بگرمی پذیرفت وخواهر ملکه مصر تاش‌پنس (٥) رابهمسری اودر آورد، کمی بعد پادشاه‌مصر که‌شایدهمان پسوسنس بوده بکنعان رفت وپس‌از تسخیر شهر جازر (٦) آنرا طعمهٔ حریق کرد وچنانکه در تورات آمده «آنرا بعنوان مهر بدختر خود، همسر سلیمان داد». ازاین موضوع چنین برمیآید که برای ایجاد روابط دوستی بافلسطین دراین زمان اقداماتی‌شده.

دراواخر سلطنت سلیمان، معاصر ششو نك اول پادشاه مصر، یربعام (۷) بمصر گریخت این‌شخص کسی‌است که‌خداوند بوسیلهٔ اخیای (۸) نبی باو وعده‌سلطنت‌اسرائیل

---

۱ — Sheshonq miamon . ۲ — Edom . ۳ — Hadad .
٤ — Joab . ٥ — Tachpenès . ٦ — Gézer .
۷ — Jéroboam . ۸ — Achija

را داده بود منتهی از ترس آنکه مبادا بدست سلیمان کشته شود باین عمل مبادرت کرد . فراعنه مصر باسلاطین یهود بخوشی رفتار می کردند منتهی از هرپیش آمدی که موجب ضعف و تجزیه سرزمین یهود بود استفاده می‌بردند و باین ترتیب انتظار داشتند بامخارج اندك نفوذ مصررا که‌سابقاً در نتیجه‌جنگهای‌متعدد برفلسطین‌تحمیل شده بود مجدداً در آن دیار توسعه‌دهند .

این فرصت کمی بعد بدست آمدو پس‌ازمرگ سلیمان همانطور که اخیای نبی پیش گوئی کرده بود اختلافی درفلسطین بروز کرد ، یربعام که در این موقع بآسیا مراجعت کرده بوددولت‌اسرائیل‌را بکمك‌ده‌قبیله‌از قبایل دوازده گانه‌اسرائیل‌تشکیل داد درصورتی که برای رحبعام (۱)پسر سلیمان فقط دوقبیله یهودا (۲) و بنیامین(۳) باقیمانده واو بااین دوقبیله دولت کوچك‌یهودارا بوجودآورد ، این‌حوادث درحدود سال ۹۳۵ رخ داد و پنج سال‌بعد پادشاه مصر مصمم شد فلسطین را بتصرف خویش درآورد . بنابروایت تورات (کتاب‌اول پادشاهان باب‌چهارم) درسال پنجم سلطنت رحبعام، شی‌شاك (٤) پادشاه مصر بطرف‌اورشلیم حرکت کرد و خزائن خانه‌خدا و خزائن پادشاه وهر آنچه در آن سرزمین بود گرفت ، همچنین تمام سپرهای‌طلا که سلیمان فراهم آورده‌بود تصاحب کرد . باین ترتیب فتح بزرگی نصیب ششونك شد ولی درمدارك‌مصری‌شرح‌مفصلی دراین‌باره‌دیده نمیشود وفقط برروی بدنه خارجی دیوار جنوبی معبدکارناك اشاراتی باردوکشی‌ششونك اول بفلسطین شده . برروی این دیوار فهرست مفصلی (امروز کامل‌نیست) از نواحی متصرفی در آسیا تهیه‌شده بود لکن از این اسامی که‌حداقل‌نام‌یکصدو‌پنجاه شهر بوده بیش‌از نصف‌آن‌از‌بین رفته همه‌این شهرها نام کنعانی داشته‌اند و در سرزمین یهودا و یادر کشور اسرائیل بوده‌اند ،دراین محاربات فرعون مصراز حد شمالی جلیله (٥) نگذشته، نام اورشلیم هم دراین فهرست دیده نمیشود شاید این نام درقسمتهائی که امروز ازمیان‌رفته‌ذکر شده‌بود ، بهرحال ذکرجزئیات این‌فهرست لازم نیست همینقدر باید گفت که در آن

---

۱ – Roboam . ۲ – Juda . ۳—Benjamin .
٤ – Schischak . (ششونك) ٥—Galilée

از ناحیه‌ای بنام «مزرعهٔ ابراهیم» اسم برده‌شده و باین ترتیب نخستین بار در یک سند تاریخی نام ابراهیم جداعلای عبریان دیده میشود .

اردو کشی ششونک اول هم براعتبار و شهرت مصرافزود و هم خزانهٔ آن کشور را سرو صورتی داد چون داود و مخصوصاً سلیمان در خزائن خود ثروت سر شاری انباشته بودند و شهر اورشلیم غنی‌ترین بلاد آن زمان محسوب می‌شد ، بنا برروایت تورات همهٔ این غنائم بدست ششونک افتاد و موجب رفاه مصر در طی دو قرن گردید با این منابع پادشاهان سلسله بیست ودوم کارهای ساختمانی پیشینیان را تعقیب کردند و معابد مصری در نتیجه توجه و بخشش‌های آنها گذشته‌درخشان خودرا از سر گرفتند .

در نظر خارجیهامصر بصورت کشور بزرگی در آمده بود ، شاهزادگان کوچک آسیائی مجدداً پادشاه مصررا بدیده احترام می‌نگریستند و پیش آمدهائی که در سلسله بیست و یکم برای اونامون در بیبلوس پیش آمد از خاطره‌ها محو گردید، بین مصرو فنیقی روابط دوستانه برقرار شد ، زیر بار بعل(۱) معاصر ششونک اول مجسمه کوچکی از پادشاه مصر بربةالنوع بال آت (۲) هدیه کرد واری بعل (۳) جانشین زیر بار بعل بهمین طریق از اوزورکن اول معاصر خود تجلیل کرد .

در محاربانی که دوقرن بعد پادشاهان کشورهای کوچک آسیائی علیه آسوریها آغاز کردند همه اعتماد و استظهار آنها بکمک پادشاه مصر بود منتهی چنانکه بعداً گفته خواهد شد این اعتماد چندان بجانبود وقوای مصر نتوانست در برابر آسوریها جداً مقاومت نماید .

جانشینان ششونک اول

تاریخ پادشاهان سلسله بیست‌ودوم بسیار مبهم و مغشوش میباشد و این بی ترتیبی علل متعددی دارد که مهمتر از همه فقدان کتیبه‌های تاریخی است بنابراین آنچه راجع بتاریخ این دوره گفته‌میشود مطالبی است که منحصراً در باره کهنه بزرگ این دوره در ابنیه کارناک ثبت شده و مادر اینجا بشرح آن مدارک میپردازیم.

۱— Zirbarbaal . ۲—Balaat .
۳—Eribaal .

آثار سلطنتی

اغلب پادشاهان این سلسله در دلتا بسر میبردند و بهمین مناسبت(۱) مدارکی که از آنها بدست آمده بسیار کم میباشد، در پاره‌ای از نقاط مصر سفلی بخصوص در بوباستیس مقر سلطنتی ودرتانیس آثاری از فعالیتهای ساختمانی پادشاهان لیبی دیده شده و در سایر نقاط مصر نیز از این قبیل آثار بنظر میرسد، ششونك اول درالهیبه(۲) واقع درمصروسطی معبدی ساخته بود که پسروی اوزورکن اول آنرا باتمام رسانید و بقایای آن امروز در دست میباشد، همچنین درتب نـام پادشاهان لیبی دراغلب بناها دیده میشود. ششونك اول چنانکه پیشتر گفتیم رواق عظیمی در کارناك ساخته بود که درمراجعت از فلسطین به‌تزیین آن پرداخت وتصویریکی از میدانهای جنگ و فهرست مشروحی از اعلام جغرافیائی برآن نگاشت، تزیین این رواق بدست جانشینان وی اوزورکن اول، تاکلوت (۳) دوم وششونك سوم پادشاهان همین سلسله باتمام رسید، اوزورکن دوم معبدی ساخت که‌امروز بصورت ویرانه‌ای درآمده، تاکلوت یکی از محرابهای توتموزیس سوم را ترمیم کرد ونام او برروی تخته‌سنگی ازمعبد خونسودیده میشود ،از سلطنت ششونك سوم‌این آثار کمتر شده و بتدریج ازمیان رفته‌ومابعداً بشرح علت آن‌میپردازیم.

پادشاهان و کهنه بزرگ تا ششونك سوم

تغییر سلسله‌موجب تغییر محسوسی دروضع خاص تب نشد، ششونك اول پسر خـود یوپوت را بعنوان کاهن بزرگ مشغول کار کرد واو مانند اسلاف خود که معاصر پادشاهان تانیس بودند عنوان «فرمانده بزرگ» و «امیر» (٤) بر خود می‌گذاشت،جانشین وی‌ششونك‌میباشداین‌شخص پسرعم‌یوپوت‌یعنی پسراوزورکون اول پادشاه معاصر یوپوت بود واوزورکون اول میخواست‌با این انتصاب ازتشکیل سلسله روحانی که ممکن بود خطری برای سلسله سلطنتی ایجادکند جلـوگیری

۱ــ آب‌وهوا وجنس زمین،برعکس مصر علیا، برای‌حفظ اشیاء چندان‌مساعدنیست.

۲—El - Hibeh　　۳—Takélot II.

٤—Haouti.

بعمل آورد لیکن این اقدام مانع بروز خطر نشد چون ششونك که‌عنوان «صاحب اختیار جنوب وشمال » و «فرمانده بزرگ طوایف تمام مصر » داشت بحدی مقتدر بود که پدر او بوی اجازه داد نام خودرا درمیان قاب‌مستطیلی ثبت کند . بنا بعقیده میر (۱) این اقدام برای غصب اختیار و یا طغیان علیه اوزورکون اول نبود بلکه موضوع موافقت ساده‌ای بود که میان پادشاه و پیشوای‌روحانی‌مصر صورت گرفته و از این پیش آمد بخوبی میتوان بضعف سلاطین بوباستیس پی برد .

درمرگ ششونك باردیگر این ضعف احساس‌شد ، جانشین ششونك پسر او هارسی‌اس(۲) بودواو نیزمانندپدراختیارات‌سلطنتی‌رادردست گرفت،هارسی‌اس‌معاصر اوزورکن اول وتاکلوت اول میباشد . پس ازمرگ تاکلوت اول عکس‌العملی از طرف پادشاه جدید دیده میشود باینمعنی که او (اوزورکن دوم) پسرخودنمرود را دررأس روحانیان آمون قرار داد ، نمرود هنگام تصدی مقام کهانت،کاهن بزرگ هارسافس در هراکلئوپولیس بود و چنانکه میدانیم این شهر مولد خانواده سلطنتی بوده (سلسله بیست ودوم) وظاهراً همیشه بعنوان تیول بیکی از شاهزادگان داده می‌شد . نمرود باین ترتیب برتمام مصرعلیا حکومت می کرد ، دختر او بازدواج عم خود تاکلوت دوم پادشاه مصر درآمد واز این وصلت پسری بنام اوزورکون متولد شد که درسال یازدهم سلطنت تاکلوت دوم بکهانت‌تب منصوب گردید . معلوم‌نیست که نمرود دراین تاریخ حیات داشته یادرگذشته بوده‌است همینقدر میدانیم که‌اگر ناحیه‌تب ازاختیارخانواده او بیرون‌رفته ،هراکلئوپولیس‌و حوالی آن،قلمرو نفوذآنها بوده وجانشینان وی‌همه عنوان کاهن‌بزرگ هارسافس داشته‌اند .

آغاز بحران

اوزورکن‌هنگام‌تصدی مقام کهانت‌ظاهراً بسیار جوان بود واز کتیبه مفصلی که‌بصورت‌سالنامه ازاو باقی است اطلاعات مبهمی درباره سلسله سلطنتی بدست‌میاید ، وی بحوادث‌زمان‌خودباختصار اشاراتی کرده واز آنچه‌بصرفهٔ او نبوده سخنی نگفته‌است ، درضمن این حوادث بجنگ داخلی که در سال پانزدهم

۱—Ed . Meyer . ۲ —Harsièse .

زمامداری تاکلوت دوم رخ داده وبزودی دامنه آن سراسر مصر رافراگرفته اشاره شده ، ازور کون دراین پیش آمد ناچار مقر خودرا ترک گفته و بجنوب پناه برده، پس ازختم غائله وی به تب باز گشت و مورد استقبال شایانی قرار گرفت و برای تحکیم اساس این مصالحه بااجازه آمون فرمان عفو عمومی صادر کرد ، حقیقت مطلب اینست که در تب طغیانی علیه اوزور کن صورت گرفت و او در سال پانزدهم سلطنت تاکلوت دوم مجبور شد از تب فرار کند ، بنا بمندرجات یکی از کتیبه های کارناك ده سال بعد یعنی درسال بیست و پنجم سلطنت تاکلوت او به تب مراجعت کرد وشاید درهمین زمان فرمان عفو عمومی از طرف وی صادر شده باشد .

دورهٔ این آرامش بسیار کوتاه بود چون چندی بعد یعنی درسال ششم ششونك سوم مسند کهانت بوسیله هارسی یس دوم اشغال شد ، سوابق کاهن جدید معلوم نیست ولی تقریباً مسلم است که روی کار آمدن او باطغیانی که قبلا بآن اشاره شد بی ارتباط نبوده ، دوره تبعید اوزور کن ظاهراً تاسال بیست و ششم سلطنت ششونك طول کشید، بموجب کتیبه ای که مربوط بسال سی و نهم ششونك سوم میباشد معلوم میشود که اوزور کن عید آمون را بهمراهی برادرخود باکن پتاه(۱) که کاهن بزرگ هارسافس در هراکلئوپولیس بود ، برگذار کرده و بکمك یکدیگر همه کسانی را که علیه آنها قیام کرده بودند از میان بردند .

چنانکه پیشتر دیدیم مقام کهانت هراکلئوپولیس باخلاف نمرود ، جد مادری ازور کن واگذار شده بود ، شجره نسب این خانواده ازروی ستون یادبودی که یکی ازافراد این خانواده بنام هارپزون (۲) ، درسال سی و هفتم پادشاهی ششونك چهارم، درسراپئوم افراشته بود معلوم شده ، وچون نام باکن پتاه دراین ستون دیده نمیشود باید گفت فردی که از خاندان نمرود دراین هنگام مقام کهانت داشته ظاهراً چندی ازمقام خود بر کنار ویکی از عموزاده های او موسوم به باکن پتاه جانشین او شده است .همچنین این تغییر موقت را میتوان ببحرانی کـه موجب آشفتگی اوضاع تب شده بود و باظهار اوزور کن بتمام مصر نیز سرایت کرد نسبت داد .

۱— Bakenptah .　　۲—Harpéson .

اوزور کن کمی پس‌از دفع این غائله (مربوط بسال‌سی‌و نهم ششونك‌سوم) در گذشت وهارسی‌پس‌دوم‌یعنی همان کسی که مقام کهانت رادردورهٔ تبعید اوزور کن اشغال کرده بود جانشین‌وی‌شد .

تجزیه قدرت

سلسله بیست ودوم مراحل مختلفی درراه‌تکامل طی کرده که‌فقط آغاز وانجام آن برماروشن است و ازطغیانی که دومرتبه علیه اوزور کون صورت گرفت اطلاعاتی درباره این تحول و تکامل بدست میآید .

قدرت ششونك اول ، پس از تاجگذاری ، بیش از اختیاری که یك رئیس منتخب ازطرف‌همکاران‌خوددارد، نبود ودر واقع گرچه درست معلوم نیست‌چگونه وی بسلطنت رسید میتوان گفت که کمك همکاران قدیم اویعنی رؤسای سایرمهاجر نشینهای نظامی لیبی،برای او بیفایده‌نبود ،البته‌این قبیل کمك‌هایی اجر نماند‌و رؤسای قبایل لیبی تاحدی استقلال خودرا در مقابل پادشاه محفوظ نگاهداشتند ، از طرف دیگر از روی ستون پیانخی میتوان دریافت که قدرت رؤسای قبایل وارباب املاك درطی دوقرن پس ازتاجگذاری‌سلسله‌بیست‌ودوم‌بحدی زیاد شده بود که‌هرج‌ومرج سراسرمملکت رافرا گرفت‌و‌پیانخی‌را برآن‌داشت که باین‌آشفتگی‌ها ، خاتمه‌بخشد. حوادثی که دردورهٔ کهانت اوزور کن رخ داد مقدمهٔ همین‌بحران‌ها‌بود ولی قبل از آنکه‌بحثی‌دربارهٔ‌انجام این اوضاع بشود لازم‌است مطالبی‌از‌تشکیلات‌اجتماعی‌مصر دراین زمان گفته‌شود ، دراین باره‌نویسندگان یونانی‌اطلاعاتی جمع‌آوری کرده‌اند که گرچه‌حقایقی را در دسترس‌ما گذاشته‌اند بایدبااحتیاط مورد مطالعه قرار گیرند.

امری که بیشتر مایه تعجب آنها درمصر شده تقسیم مردم بطبقات بوده ، همه آنها راجع به طبقات حرفه‌ای درمصر مطالبی گفته‌اند ولی دربارهٔ تعداد این‌طبقات وحرفه‌ای که مخصوص هرطبقه بوده توافقی میان گفته‌آنهادیده نمیشود ،بطور کلی حرفه طبقاتی که یونانیها با آنها سروکار داشته اند تشریح شده لیکن هیچیك از آنهاشرح جامعی‌دراین موضوع ننوشته‌اند هرودوت ازطبقه روحانیان ، سپاهیان گاوبانان ، خوك‌داران ، بازرگانان ، مترجمین و کشتی رانان یاد کرده ، افلاطون

که ظاهراً مصر را ندیده بود در یکی از آثار خود بنام تیمه (۱) این طبقات را باین ترتیب نام می برد: روحانیان ، پیشه وران، شبانان، شکارچیان ، کشاورزان و سپاهیان .دیودور که ماخذ اطلاعات او کتاب هکاته (۲) بوده فقط از : شبانان، کشاورزان و پیشه وران سخن گفته و باظهار او تغییر وضع و انتقال از طبقه ای بطبقه دیگر غیر ممکن بود ، البته اشتباهاتی که در تعیین جزئیات شده مهم نیست ولی باید متوجه بود که موضوع تقسیم طبقاتی ناچار مستلزم موروثی شدن مشاغل و بخصوص وجود یك طبقه نظامی بود که نمیتوانست بکار دیگری مشغول شود.

این نظامیان بدو دسته تقسیم می شدند کالازیری ها (۳) و هرموتی بی ها (٤) که تعداد آنها بترتیب ۲۵۰ هزار و یکصد و شصت هزار نفر بود و هر دو دسته در پیاده نظام خدمت می کردند ، آنها شهرستانهای دلتارا میان خود تقسیم کرده هرموتی بی ها در مغرب و کالازیری ها در مرکز و مشرق استقرار داشتند ، در مصر علیا چنانکه هرودوت متذکر شده فقط شهر تب یك پادگان نظامی داشت و شاید در دوره ای که مورد بحث است این پادگان هم در آنجا نبوده ، ممفیس ، لتوپولیس و هلیوپولیس که در فهرست هرودوت اشاره ای بآنها نشده از اماکن مقدس بشمار میرفتند و در آن ها ظاهراً ، مانند تب و هراکلئوپولیس، اختیارات در دست کاهن بزرگی بود که از میان خانواده سلطنتی انتخاب می شد .

بهریك از نظامیان قطعه زمینی در حدود دو هزار و پانصد متر داده می شد که از مالیات معاف بود، هر سال یك هزار نفر از افراد کالازیری و یك هزار نفر از هرموتی بی ها برای تشکیل گارد سلطنتی تعیین می شدند .

خلاصه آنکه شهرهای بزرگ مصر یا بوسیله یکی از فرماندهان نظامی و یا بدست کاهنی اداره می شد، وضع مصر هنگام تاجگذاری ششونك سوم باین طریق بود و باین ترتیب میتوان بحدود اختیارات پادشاه که بسیار محدود شده بود پی برد ، ضمناً

---

۱ - Timée .

۲ – Hékatée از اهالی Abdère از شهرهای تراس قدیم .

۳ – Calasirie · ٤ – Hermotybie .

باید گفت که نخستین تجزیه و اختلاف در دوره سلطنت طولانی ششونك سوم اتفاق افتاد .

پیشتر دیدیم که هارسی یس دوم پس از مرگ اوزور کون (کمی بعد از سال سی و نهم ششونك سوم) برای مرتبه دوم کاهن بزرگ آمون در کارناك شد. بنابراین وقایعی که در زمان کهانت او رخ داده مربوط بسلطنت ششونك سوم و جانشینان او نبوده بلکه مربوط بزمان پادشاهی است بنام پدوباست(۱) که بعقیده مانتون موسس سلسله بیست و سوم میباشد. باین ترتیب ملاحظه میشود که از این تاریخ دو سلسله بر مصر حکومت داشته‌اند. بعقیده مانتون منشاء سلسله بیست و سوم از تانیس بود ولی وی دراین مورد دچار اشتباه شده است چون از روی اسامی آنها (پدوباست ، اوزور کون، تاکلوت) میتوان دریافت که آنها از خانواده زمامداران قانونی بوباستیس بوده‌اند ، شاید مقر آنها در آغاز کار تانیس بوده لیکن هنگام اردو کشی پیانخی نماینده این سلسله شخصی بوده است بنام اوزور کن (یکی از جانشینان او زور کن سوم) که نه در تانیس بلکه مسلماً در بوباستیس مقام داشته، معلوم نیست پدوباست در چه شرایطی خود را پادشاه خواند شاید قبلا در دلتا و پس از مرگ کاهن بزرگ اوزور کن در تب باین عمل دست زده باشد .

در ممفیس، چنانکه از ستونهای یادگار گاوهای آپیس بر میآید کهنه نسبت بسلسله بیست و دوم وفادار باقی ماندند .

دو خانواده رقیب کمی بعد از در مصالحه در آمدند چون در زمان سلطنت پدوباست فرماندهی قوا در تب بیکی از پسران ششونك سوم تفویض گردید لیکن مسئله تقسیم اختیارات که دراین زمان مورد قبول واقع شد مصر را بمهلکهٔ عظیمی سوق می‌داد که جلوگیری از آن بسیار دشوار بود، گذشته از دو سلسله زمامداران اصلی ، بزودی سلسله های کوچك دیگری که هر یك قلمرو حکومتی کوچکی داشتند تشکیل یافت، کار تجزیه از زمان سلطنت پدوباست مخصوصاً رایج تر شد ، سال شانزدهم سلطنت این پادشاه با سال دوم سلطنت یوپوت(۲) نامی که ظاهراً جد یوپوت پادشاه تنترمون(۳) هنگام اردو کشی پیانخی بوده ، میباشد ، همچنین میتوان زمامداران دیگری را از قبیل :

---

۱ — Pédoubast .　　۲ — Ioupout .
۳ — Tentrémon .

سهریب تائوئی (۱) ، پدو باست ، پفنف دو باست (۲) ، توتم‌هات (۳)، نمرودو چندتن دیگرنام برد ، باید متوجه بود که بااطلاعات فعلی ،تنظیم تاریخی برای این خانواده‌ها که‌وجود آنها خود مایهٔ سقوط مصر بود ، غیر مقدور میباشد همینقدر کافی است که در باره آخرین پادشاهان سلسله بیست ودوم و بیست‌وسوم و کهنه بزرگ آمون‌در تب مجملا مطالبی گفته‌شود .

هارسی یس‌دوم ، کاهن بزرگ ، ظاهراً در ازاء خدمات خود از پدو باست اجازه گرفت که‌نام‌خود‌را‌در‌میان‌قابی ثبت کند، این کاهن قبل‌از پایان‌سلطنت پدو باست در گذشت (؟) ومقام او بشخصی موسوم به‌تاکلوت که شاید از خانواده سلطنتی (٤) بوده، رسید‌سال‌ششم سلطنت پادشاهی بنام ششونك چهارم که ممکن است جانشین پدو باست باشد ، بادورهٔ کهانت تاکلوت‌مصادف بوده و بیش‌از این‌اطلاعی‌از تاکلوت در دست نیست ، در دورهٔ سلطنت اوزورکن سوم دو نفر موسوم به یوولوت (٥) (از پسران اوزورکون سوم) واسمندس به‌ترتیب مقام کهانت‌داشته‌اند (٦) ، برروی مجسمه‌ای که دریکی از نقاط مخفی کارناك پیدا شده نام پادشاهی بنام اوزورکن و پادشاه دیگری موسوم به تاکلوت بوضع مخصوصی ثبت شده : پادشاه مصرعلیا و مصر سفلی میامون سی‌یس تاکلوت (۷) ، مالك دو کشور، پسر رع میامون سی‌یس اوزورکن ، مالك تاجهای سلطنتی . پیوستگی و اتحادی کاملتر ازاین نمیتوان تصور کرد : عنوان نزوت بیت بیکی از پادشاهان و عنوان سارع بپادشاه دیگر داده شده . این ترتیب‌خاص بلاتردید مربوط به اوزورکن‌سوم (صاحب مجسمه یکی از نوادگان پادشاه روحانی‌هارسی‌یس‌دوم بوده و هارسی‌یس

۱—Séheribtaoui . ۲ – Pefnefdoubast .

۳—Thotemhat .

٤ ـ عده‌ای تصور کرده‌اند که این تاکلوت همان کسی است که بنام تاکلوت سوم بسلطنت مصر رسیده ولی تاکلوت سوم پسر اوزورکن سوم بوده و با آنکه ممکن است درزمان پدو باست بمقام کهانت‌رسیده باشد ، اثبات آن‌ممکن‌نیست شاید تاکلوت ، کاهن بزرگ‌زمان پدو باست یکی ازپسران خود پدو باست بوده .

٥—Iouwélot .

٦ ـ ظاهرا پس‌از یوولوت پسراو موسوم به Ouaskès مدت بسیار کوتاهی کاهن بزرگ آمون بوده .

۷ – Miamon Sièse Takélot .

دوم درزمان سلطنت ششونك سوم و پدوباست میزیسته) وتاکلوت سوم میباشد و تا-کلوت سوم ظاهراً قبل از آنکه در سلطنت با اوزورکن شریك بشود مقام کهانت داشته(؟) ، دراین باره هیچ نوع اطلاعی دردست نیست ، جانشین تاکلوت یکی دیگر از پسران اوزورکن سوم موسوم به آمون رود (۱) بوده وسپس مقام سلطنت مسلماً به اوزورکن چهارم رسیده که هنگام اردوکشی پیانخی بدلتا در بوباستیس سلطنت می کرده .

پادشاهان سلسله بیست وسوم درمصر علیا بخصوص در کارناك ولوکسور و مدینةهابو آثاری از خود بجا گذاشته‌اند ، در زمان سلطنت اوزورکن سوم رودنیل طغیانی کرد که سابقه نداشت وآب رود پس ازشکستن اسکله‌ها معبد لوکسور را فراگرفته خسارات زیادی وارد کرد ، پادشاه بترمیم خسارات پرداخت و این اقدام نیك خودرا در کتیبه‌ای بیادگار گذاشت . این بی ثباتی اوضاع ظاهرا در نواحی تب کمتر دیده می‌شد و وضع آن حدودهمان بود که‌دردوره‌زمامداران سلسلهٔ بیست ودوم مطالعه شد .

باید گفت که‌این‌پادشاهان اهمیت‌زیادی بخزائن‌آمون که هنوزعایدی‌فراوانی داشت میدادند وبرای آنکه این منبع ثروت ازدست خانواده سلطنتی بیرون نرود گذشته‌از آنکه‌بعادت‌پیشینیان یکی‌از پسران خود را بسمت کاهن بزرگ می گماشتند یکی از دختران خود را نیز بهمسری تقدیم رب‌النوع می کردند. فهرست این زنان که به «همسران الهی آمون» معروف شده‌اند با شاپنوپت‌اول (۲) دختر اوزورکن سوم‌شروع میشود واین کار که بزیان کهنه بزرگ‌بود درمدت دوقرن همه‌اختیارات رادر تب بدست همسران آلهی داد .

در بوباستیس ، سلسله بیست ودوم ، نیم قرن پس‌اززمامداری پدوباست هنوز باقی بود ، از دوپادشاهی که بعداز ششونك سوم بسلطنت رسیدند یعنی پامی(۳) و ششونك پنجم (٤) جز نام آنها اطلاعی در دست نیست ، ششونك پنجم کمی قبل از

---

۱ — Amonroud . ۲ — Shapenoupet .
۳ — pami . ٤ — Aakhéperrè Setpenré Sheshonq V

سال ۷۳۰ بوسیله امیرسائیس موسوم به تفناخت از سلطنت خلع شد .

تفناخت تصمیم داشت اتحاد را بنفع خود عملی کند و اتفاقاً چون همین فکر برای پیانخی پادشاه نوبی نیز ایجاد شده بود بین این دو جنگهائی در گرفت که اکنون بمطالعه آن میپردازیم .

سلسله بیست و چهارم و سلسله بیست و پنجم (۶۶۳-۷۳۰)

الف - پیانخی و تفناخت

سلطنت ناپاتا ، مداخله پیانخی در مصر علیا

پیشتر گفته شد که چون کهنه آمون در آغاز امر سلطنت ششونك اول را برسمیت نشناختند عده‌ای از آنها بسودان رفته حکومت روحانی در آنجا تشکیل دادند، مرکز این حکومت ناپاتا یکی از شهرهای سودان بود که از دیرزمان معروف و در دامنه جبل بر کل (۱) قرار داشت، برروی این کوه معبد بزرگی برای آمون بوسیله پادشاهان ساخته شده و بسبك خاص تب تزیین یافته و در ذیل صحنه‌ها عباراتی بخط هیروگلیف نوشته شده بود، دربارهٔ زبان حکومت جدید اگر گفته شود که زبان مصری ، زبان رسمی آنها بوده باید دانست که فقط مدت کوتاهی برای تکلم از آن استفاده می‌شده ، اغلب اسماء خاص اسامی مخصوص نوبی است و نمیتوان گفت که نفوذ مردم بومی فقط در تغییر اسامی خاص رعایت شده ، ضمناً باید متوجه بود که پیانخی یك کلمه مصری است و دوتن از کهنه بزرگ آمون در دورهٔ زمامداری سلسله بیست و یکم همین نام را داشته‌اند البته این موضوع دلیل آن نیست که پادشاهان ناپاتی از اعقاب هریهور بوده‌اند بلکه از این تصادف میتوان نتیجه گرفت که منشاء آنها از تب بوده .

پیانخی در حدود سال ۷۵۱ در ناپاتا بتخت نشست ، وی پسر و جانشین پادشاهی موسوم به کاشتا (۲) بود که از او تقریباً هیچگونه اطلاعی در دست نیست همچنین معلوم نیست سیاست پادشاهان این مملکت که در حوالی آبشار چهارم مقام داشتند نسبت بمصر چه بوده ، آیا بعنوان مهاجرین که گذشته را فراموش کرده در آنجا استقرار یافته بودند ؟ یاآنکه از ادعاهای خود نسبت بسرزمین اصلی دست بر نداشته

۱ - Gebel Barkal. ۲ - Kashta.

بودند ؟ البته فرضیه اول صحیح بنظر میرسد چون بعید است که‌درطی دوقرن اقامت آنها درآن‌حدود بهانه‌ای برای دخالت درمصر بدست نیاورده باشند وحال آنکه‌در دورهٔزمامداری‌سلسله بیست‌ودوم مواردمتعددی برای مداخله آنها پیداشد . بنابراین باید گفت پادشاهان ناپاتا که‌بیشتر بامور مذهبی اشتغال داشتند باوضـاع مصرعلاقه‌ای نشان نداده واردو کشی پیانخی بنا بر تصمیم شخصی او بود ، پیانخی بموجب کتیبه تاریخی مفصلی که باقی گذاشته مردی‌نیرومندو پارسا بود ودر امور نظامی‌اطلاعات زیادی داشت ،درکارهای مملکتی‌مردی روف وحساس‌و کمی‌مغرور بود .

عللی که موجب لشکر کشی او بمصر شد معلوم نیست ولی بااطلاع بخصایل وصفات او میتوان گفت که‌علاقه مذهبی وجاه طلبی شخصی تاحدی‌محرك وی‌دراین اقدام بوده است .

شرحی که اواز هنرنمائیهای خود در این حوادث باقی گذاشته مربوط بسال بیست‌ویکم (۷۳۰) سلطنت اواست واز آغاز عملیات مطلبی گفته‌نشده و در ستونی که‌این‌مطالب درج است از ابتدا پیانخی بعنوان مالك مصر علیامعرفی شده ،درباره این اردو کشی که شاید خود پادشاه هم‌درآن شرکت نکرده بطور کلی‌مدرکی‌در دست نیست ولی‌بهرحال پس از این پیروزی مقروی درناپاتا بوده و گزارشهائی که مرتبا ازتب فرستاده می‌شد و همچنین جریان پیشرفت قوای او در دلتا در ایـن شهر بدست وی میرسید .

وضع دلتا ، جاه طلبی تفناخت

هنگامی کـه اردو کشی پیانخی بمصر شروع شد ، دلتا ونواحی شمـالی مصر میانه در دست فرماندهان‌لیبی یعنی سرداران و کهنه بزرگـ وقلمرو وقدرت آنان‌منحصر بحدود یك شهرستان بود ، این پادشاهان جزء درصورتی که از کاهنان بزرگـ نبودند عنوان هاتیا (۱) یا ریات (۲) که مخصوص حکام بود برخودمی گذاشتند وبرخی از آنان عنوان‌سلطنت بخود می‌دادند ، پس از خاتمه کار ششونك پنجم لااقل چهار تن دیگر از پادشاهان

۱—Hatia . ۲—Répat .

این سلسله مقام سلطنت داشته‌اند: اوزورکن (چهارم ؟) از نواده پدوباست در بوباستیس یوپوت در تنترمون، پفنف دو باست درهراکلئوپولیس و نمرود درهرموپولیس که سه تن اخیر منسوب بخانواده زمامداران قانونی مصر بوده‌اند و به‌همین مناسبت عنوان سلطنت برخود گذاشته‌اند.

همه این زمامداران یعنی پادشاه، پادشاه کوچك و کاهن بزرگ یك صفت مشترك بتند و آن ضعف و ناتوانی آنها بود، در این موقع تصرف مصر برای خارجیان بار آسان بود منتهی هیچیك از همسایگان آسیائی او قدرت چنین اقدامی نداشتند.

مابین سلاطین جزء دلتا مرد نیرومند و جاه‌طلبی دیده می‌شد موسوم به تفناخت که اختیار سائیس واقع دردلتای غربی را دردست داشت و همو بود که در صدد اتحاد مصر بنفع خویش برآمد، تفناخت بدون زحمت شهرستانهای مختلف دلتای غربی و دلتای شرقی را گرفت ولی امرای نواحی مختلف راازمیان برنداشت و باظهاراطاعت آنها اکتفا کرد، درباره این اقدام وی چنین بنظرمیرسد که در نظر این فرماندهان (که ازلیبی آمده بودند) حکومت جز بوضع ملوك‌الطوایفی مقدور نبود، حس جاه‌طلبی تفناخت بااظهار اطاعت همکاران قدیم اقناع شد وشاید علت از بین رفتن سلسله بیست وسوم دراین زمان مربوط بهمین حس جاه‌طلبی بوده چون بسیاردشوار بود که نماینده یك سلسله قانونی خود را مطیع یکی از رعایای خود بخواند، در هر حال حکومت بوباستیس در این موقع بدست یکی از نوادگان پدوباست موسوم به اوزورکن افتاد.

تفناخت پس از آنکه از کارتصرف دلتا فراغت یافت بمصرمیانه حمله برد و در همین زمان بود که پیانخی پادشاه نوبی در برابروی نمایان شد.

تسلط پیانخی بر مصر (۷۳۰)

هنگامی که تفناخت بمصرمیانه حمله برد پیانخی در ناپاتا بود و باآنکه از تب اخبـار موحشی باو میرسید معذلك تشویشی بخود راه نمیداد، خبر تصرف ممفیس و بعدخبر اطاعت نمرود پادشاه هرموپولیس و بالاخره پیشرفت بطرف جنوب و محاصره هراکلئوپولیس باو رسید، خبراخیر پیانخی رامضطرب ساخت،

پیانخی بقوای خوددر مصر علیا دستور داد از پیشرفت تفناخت جلوگیری و هرموپولیس را که بدست پادشاه سائیس افتاده بود محاصره کنند ، در همان موقع از ناپاتا هم قوای کمکی تجهیز کرد که در ظرف مدت کوتاهی به تب وارد شد و بدون اتلاف وقت از راه نیل بمقابله قوای تفناخت که بطرف تب روانه بودند رفت ، جنگ بنفع قوای نوبی پایان یافت، سفاین دشمن که سالم مانده بود و همچنین عده زیادی اسیر بدست نیروی فاتح افتاد، سپاهیان نوبی بپیشرفت خود ادامه داده و بحوالی شهرستان هراکلئوپولیس رسیدند و باقوای خصم که درساحل چپ بحر یوسف موضع گرفته بود مصادف شدند، دراین جاهم نیروی تفناخت دچار شکست شده بجانب شمال گریخت ، سربازان نوبی مدتی بتعقیب آنها پرداختند ولـی چنین صلاح دانستند که بطرف جنوب بازگشته مقاومت هرموپولیس را در هم شکنند . نمرود ، پادشاه این ناحیه ، کـه در جنگ هراکلئوپولیس شرکت کرده بود ، پس از شکست بعجله بمقر خود مراجعت کرد تا وسائل دفاع را فراهم سازد .

پیانخی از اخباری که بـاو میرسید رضایت نداشت و بعقیده او سربازان نوبی که بتعاقب دشمن متواری بطرف شمال نرفته خطای نظامی مرتکب شده بودنـد ، بنابراین مصمم شد که فرماندهی عملیات را شخصاً بعهده بگیرد ، پیانخی به تب رفت ودر مراسم جشن بزرگ اپت شرکت کرد ،دراین مدت قوای نوبی که برنارضامندی پادشاه وقوف یافته بودند درصدد جبران خطای خویش برآمدند و بتدریج شهرهای اوکسیرنکوس و تهنه (۱) وهات بنو (۲) را متصرف شدند ، پیانخی علی رغم تمام این دلاوری ها نگران و مکدر بود و بمحض آنکه تشریفات عید انجام یافت مستقیماً بطرف حصارهای هرموپولیس رفت ، شهر همچنان مقاومت می کرد و پادشاه میخواست هر چه زودتر آخرین مانع که سد راه پیشرفت او بطرف دلتا بود از میان بردارد ، بدستور او مکان بلندی انتخاب و برروی آن برج مرتفعی ساخته شد که کمانداران میتوانستند از آنجا بآسانی شهر را تیر باران کنند ، نمرود که راه نجات را برخود مسدود دید عده ای را برای تسلیم شهر مأمور مذاکره باپیانخی کرد واز طرف دیگر همسر خود

۱—Tehneh .　　　۲ — Hatbénou .

نس‌تنت (۱) را برای بیان حال و دفاع از وضع خود و زنان شهر نزد زنان پیانخی فرستاد ، نس‌تنت مأموریت خویش را بخوبی انجام داده و نمرود موردعفو قرار گرفت، پس از این شهر تسلیم شد و سپاهیان نوبی داخل شهر شدند، پیانخی از قصر سلطنتی بازدید کرد و چنانکه میگویند از مشاهدهٔ اسبان نمرود که درمدت محاصره گرسنه مانده بودند متأثر شد ، بدستوراو همه اموال نمرودضبط و بین خزانه آمون وخزانه شخصی وی تقسیم گردید .

پس از تصرف هرموپولیس پیانخی بپیشرفت خودادامه‌داد و تاممفیس بمقاومتی برخوردنکرد ، پادشاه هراکلئوپولیس، پفنف دوباست ، که بوسیله‌قوای پیانخی آزاد شده بود ازوی سپاسگزاری کرد و همه پادشاهان کوچك که قلمرو حکومتی آنها برسرراه پیانخی قرار داشت اظهار اطاعت کردند ، فقط امرای کرو کودیلوپولیس و آفرودیتوپولیس که‌مملکتشان خارج از مسیر پیانخی بود از این‌عمل‌سر باززدند ، پادشاه باین بی‌اعتنائی توجهی نکردو پس از تسلیم چندشهردیگراز قبیل میدوم وایتائوئی بحصارهای شهر ممفیس رسید ، پیشنهاد او برای تسلیم شهر از طرف اهالی ردشدو حتی قوای او مورد حمله محصورین قرار گرفت منتهی این حمله بی‌نتیجه ماند وسکنه شهر ناچار در حصارهای مستحکم شهر جای گرفتند ، تفناخت بهرنحو بود با بیست هزار سرباز وارد شهر شد و نقشه‌ای برای دفاع شهر طرح کرد ، از لحاظ خوار بار و وسایل زندگی خطری متوجه ممفیس نبودواز لحاظ آب نیز ، بخصوص دراین موقع که سطح آن درطرف مشرق خیلی بالا بود ، شهر در مضیقه نمی‌ماند و گذشته از این دورا دورشهر خاکریزهای مرتفعی وجود داشت ، تفناخت باین ترتیب مردم شهر را درپایداری تشویق کرد و خودشبانه برای جمع آوری قوی بدلتا رفت تا به کمك نیروی جدید شهررا نجات دهد .

پیانخی که ازمقاومت اهالی ممفیس متعجب‌شده بود شورای جنگی تشکیل داد، درمیان افسران نوبی عده‌ای عقیده داشتند که‌باید محاصره را ادامه داد ودسته دیگر معتقد بودند که باحمله ویورش باید شهررا بتصرف درآورد ، پیشنهاد دوم موردتوجه

۱ — Nestent .

پیانخی قرار گرفت و باتدبیر و پیش بینی‌های لازم از طرف مشرق بشهر حمله برد ، مردم شهر که تصور می کردند از جانب مشرق بعلت ارتفاع سطح آب خطری متوجه آنها نیست بفکر دفاع از آن قسمت نبودند، کشتی‌های آنها نیز درهمین قسمت لنگر انداخته بود و بسبب ارتفاع آب ریسمانهائی که آنها را بهم متصل می کرد بخانه‌های نزدیك بسته شده بود، پیانخی باسانی سفاین دشمن را تصرف کرد و کشتی‌های خود را با آنچه از دشمن بچنگ آورده بود در طول حصار شهر متمرکز کرد ، باین وسیله سپاه نوبی بشهر هجوم برد و ممفیس بمحاصره درآمد مدافعین که غافلگیر شده بودند چاره‌ای جز تسلیم نداشتند ، شهر غارت شد ولی پیانخی شخصاً مراقب بود که بمعابد لطمه‌ای وارد نشود و خود او بمعبد پتاه رفته پس از انجام مراسم معمولی خود را از طرف خداوند پادشاه خواند .

تصرف ممفیس بهترین نتیجه را برای پیانخی داشت چون همه امرای اطراف بلافاصله اظهار اطاعت کردند سپس نوبت بامرای دلتا رسید حتی اوزورکن چهارم احترامات لازم را بفاتح حبشی بجای آورد، پیانخی در این زمان به‌هلیوپولیس رفت و در آنجاهم از طرف رب‌النوع بپادشاهی برگزیده شد، پیانخی همه جا بخدایان محلی احترام گذاشت و از غنائمی که بچنگ او می‌افتاد قسمتی را خرج اصلاح و ضع معابد میکرد تاستایش خدایان همه جا بوضع شایسته‌ای برگذار شود .

پیانخی مرکز خود را در آتریبیس قرارداد، امیر آن ناحیه پدیس (۱) باتشریفات مخصوص وی را استقبال کرد و همه دارائی خود را در اختیار وی گذاشت ،همه امرای سرزمین دلتا تسلیم شدند ، شهرمزد (۲) که از روی غفلت و شاید بتحریك تفناخت (۳) سر بطغیان برداشته بود بسختی تنبیه و در ازای خدماتی که ظاهراً پدیس در دفع شورشیان کرده بود بوی واگذار شد .

باتمام این احوال رقیب اصلی پیانخی ، یعنی تفناخت تسلیم نشده بود ، وی بباتلاقهای دلتاواقع درمجاورت دریاپناه برده بود لکن چون خود را در مقاومت تنها دید تصمیم بتسلیم گرفت و باارسال پیامی از پیانخی تقاضای عفو کرد، پیانخی هم که بهیچوجه مایل نبود بتعقیب وی در آن نواحی نامساعد برود این تقاضا را بخوبی پذیرفت و تفناخت

۱— pédiése .　　۲ — Méser.

۳ — نام محرك معلوم نیست ولی از مطالعهٔ روایت چنین بر میآید که او (تفناخت ؟) تمام سفائن و خزائن اورا برای آنکه بچنك پیانخی نیفتد آتش زده بود .

سوگند وفاداری نسبت بوی یاد کرد، کمی بعدسایر امرای دلتاو امیر کرو کودیلوپولیس اقدام تفناخت راتقلید کردند واز آن پس پیانخی فرمانروای واحد مصر ، یعنی همه کشورهای میان دریا و آبشار چهارم ، شد .

اردوکشی پیانخی و فتوحات او که ممکن بود نتایج درخشانی برای مصر داشته باشد درنتیجه بی‌تدبیری وی دوامی نیافت وبزودی آثار مطلوب آن محوشد چون معلوم نیست بچه علت پادشاه پس از این پیروزیها بلافاصله بطرف مقر دور افتاده خود ، ناپاتا حرکت کرد، محرك‌وی در این اقدام بدون تردید عوامل سیاسی نبوده است ، پیانخی هیچیك از امرای مغلوب رااز کار بر کنار نکرد یعنی هیچیك‌از عواملی که‌مصر رامدتها دچارهرج‌ومرج کرده بود ازمیان‌نبرد بنابراین‌تصور اینکه باوجودهمین‌علل،آثاروقایع گذشته‌تکرار نشود بسیار کودکانه‌بود،ودرواقع چیزی نگذشت که حوادث نامطلوب گذشته درمصر تجدیدشد .

پیانخی درمراجعت همه‌جاباتحسین و شادباش مردم مواجه شد منتهی‌شاید این اظهار احساسات بیشتر معرف رضایت اهالی از دوری فاتح بیگانه‌بود نه‌برای‌ابراز مسرت از دیدار او .

ب - سلسله‌بیست وچهارم

دراسناد مصری راجع بسالهائی که‌مابین بازگشت پیانخی و آغاز زمامداری سلسله بیست‌وپنجم فاصله‌شده خبری دیده‌نمیشود، نوشته‌های یکی ازستونهای‌موزه آتن که متعلق بسال هشتم تفناخت‌است تأیید می کند که امیر سائیس پس‌ازشکست مجدداً بتصرف اراضی ازدست‌رفته‌اقدام کرد وتاحدی‌بمقصود نیزرسید ولی متأسفانه این کتیبه فاقد ارزش تاریخی وفرمان هدیه‌ای‌است که‌رسماً بافتخارربةالنوع‌سائیس، نت ، صادر شده .

قلمرو قدرت ونفوذ تفناخت از حدود ممفیس ظاهراً تجاوز نکرده‌وسلطنت اوتاسال ۷۲۰ بطول انجامیده بنابراین‌وی بانی ومؤسس حقیقی‌سلسله بیست‌وچهارم

میباشد، بعقیدهٔ مانتون، بو کوریس (۱) پسر تفناخت مؤسس و سلطان منحصر این سلسله بوده ، سلطنت او شش سال (۷۱۵-۷۲۰) طول کشید (چنانکه میدانیم یك گاو آپیس درسال ششم سلطنت بو کوریس در گذشت) ودر این باره مانتون و مدارك مصری همداستان میاشند .

این دو پادشاه درمیان مصریان حسن شهرتی داشته‌اند و چنانکه از نوشته‌های مورخین یونانی برمی آید هردو از پادشاهان داد گستر و دانشمند مصر بوده‌اند ، البته شاید همهٔ این ادعاها صحیح نباشد لیکن مبارزه‌ای که این دو، علیه حبشی‌ها ، یعنی بیگانگان آغاز کردند ، بعدها، بخصوص هنگامی که مصر دائم در قید تسلط بیگانگان بود، مایه محبوبیت و نیکنامی آنها شده است .

بو کوریس یکی از معروفترین قانونگزاران مصر محسوب میشود منتهی از آثار حقوقی او چیزی دردست نیست و بنابراین قضاوت در این باره دشوار میباشد

در افسانه‌ای که بخط دموتیك بر پاپیروسی نوشته شده و فعلا در دست است چنین نقل شده که قوچی باالهامات الهی پایان غم انگیز زمامداری بو کوریس و سر-نوشت مصر را پس از او بوی خبرداد . این قوچ که بعقیده الین (۲) حیوان خیالی بوده در روایتی منسوب به پلوتارك (قرن اول) بصورت واقعی و طبیعی توصیف شده و شاید اصل حکایت از مانتون (قرن سوم پیش از میلاد) بوده. این داستان هرچه باشد بقدری عمومی شده بود که در دورهٔ یونانی تاریخ مصر برای توصیف یك ادعای واهی، ضرب-المثل «قوچ باتو صحبت کرده است» بکار برده می شد .

در بارهٔ سیاست خارجی تفناخت و بو کوریس بعدها صحبت خواهد شد ، سلطنت بو کوریس بنا بروایت مانتون بوضع فجیع و هولناکی پایان یافت ، بو کوریس بدست شاباکا پادشاه اتیوپی اسیر وسوزانده شد و اگر این امر صحت داشته باشد باید گفت کـه بو کوریس بافتح مجدد مصر بدست سلاطین اتیوپی علناً مخالفت کرده ، این اردو کشی درفاصله سالهای ۷۱۵ و ۷۱۱ اتفاق افتاده و چنانکه از سالنامه‌های سار گن بر میآید ، درسال ۷۱۵ پادشاه مصر (بو کوریس) هدایائی برای سار گن دوم پادشاه

۱ - Bocchoris . ۲ - Elien مورخ یونانی قرن سوم

اشور فرستاد ودر سال ٧١١ مصر دردست پادشاهان اتیوپی بود .

ج - سلسله بیست و پنجم ٦٦٣ - ٧١٥

اوضاع آسیا

لازم است قبلا در باب حوادثی که در ممالك کوچك آسیااززمان اردو کشی ششونك(٧٩٠) رخ داده مختصری گفته شود . امپراطوری قدیم اسیائی مصر درطول مدت سه ربع قرن (٨٦٠ - ٩٣٠) میدان مبارزه ورقابت پادشاه صور، صیدا ، دمشق ، اسرائیل و یهودا بود. ذکر همه جزئیات جنگها ، اتحادیه‌ها ، کشتارها و تصرفات غاصبانه دراینجا مقدور نیست و برای اطلاع براین حوادث که تقریباً دائمی بود وهمچنین تصادمهائی که میان فیلیستن ها و اسرائیلیان و آرامی‌ها بوقوع پیوسته باید به توراتمراجعه کرد (١) .درسال ٨٦٠ سالما ناسارسوم برتخت سلطنت آشور نشست وازاختلاف میان همسایگان ضعیف‌خوداستفاده کرده بمداخله درکارهای سوریه‌وفلسطین‌پرداخت منتهی‌این خطر دشمنان‌قدیم را بمصالحه‌واداشت ولی باآنکه اتحادی‌میان‌آنهابسته شد (٨٥٤) سالماناسار آنها راشکست داد (جنگ کارکار (٢)) ودراردو کشی دوم (٨٥٢) سالماناسار چند شهر بتصرف‌او در آمد، جانشین‌او آدادنیراری‌سوم برای مرتبه سوم درفلسطین مداخله کرد(٨٠٥)ولی ازاین پس آسور از مداخله درآسیای مقدم منصرف‌شد وتوجه خودرا بمملکت بابل معطوف داشت . بمحض آنکه خطر آسور مرتفع گردید دامنه اختلافات‌درفلسطین توسعه یافت و تگلات فالاسار (٣) سوم پادشاه آسور درحدود سال ٧٣٨ بآن‌خاتمه داد ، سوریه شمالی‌ودمشق رابتصرف درآورد(٧٣٢) وتاآسکالون نزدیك عربستان پیش رفت . پس از مراجعت وی هوشع پادشاه اسرائیل با پادشاه مصر که ظاهراً تفناخت بود علیه آسور متحد شد ، پادشاه آسور که در این موقع سالماناسارپنجم بود تصمیم گرفت او را سر کوبی کند و بنابراین ساماری پایتخت کشور اسرائیل را

---

١ - کتاب اول پادشاهان باب ١٨تا ٢٠ و کتاب دوم پادشاهان باب هشتم‌و کتاب دوم تواریخ ایام باب‌بیستم .

٢ – Qarqar .　　　٣ – Téglatphalasar III .

محاصره کرد ، شهر پس از سه سال محاصره ۷۲۲ در زمان سارگن دوم جانشین سالماناسار پنجم بتصرف درآمد ، سال بعد چون شورشی در بابل بروز کرده بود مجبورشد بآن جانب رهسپارشود، در همین اوان بود (۷۲۰) که بوکوریس برتخت سلطنت مصر نشست، بوکوریس که عقیده داشت مرزهای شرقی مصر براثر پیشرفت آشور بخطر افتاده ازغیبت سارگن دوم استفاده کرده امرای فلسطین را علیه او تحریك کرد وخود متعهد شد که بآنها کمك نظامی کند ، متحدین در کارزار شکست خوردند ، سپاهیان مصری بفرماندهی سیبو (۱) که در قسمت مؤخر قوای متحدین قرار داشتند نیز در رافیا (۲) تارومار شدند وازاین تاریخ بوکوریس ازمداخله در کارهای آسیا بکلی صرف نظر کرد واگر روایتی که پیشتر ذکر شد صحیح باشد تمام هم خودرا تا ورود شاباکا ، صرف قانونگزاری کرد .

سلطنت شاباکا (؟۷۰۱-۷۱٦)

از تاریخ مملکت ناپاتا در اواخر زمامداری پیانخی (۷۱٦ - ۷۳۰) تقریباً هیچ نوع اطلاع دردست نیست وی، رسماً خود راپادشاه مصرعلیا وسفلی می‌دانست ولی مسلماً دردلتا نفوذی نداشته واز آنچه درذیل گفته میشود این مطلب رامی توان تأیید کرد ، جانشین پیانخی ، شاباکا بود لیکن معلوم نیست این دو چه نسبتی باهم داشته‌اند: معمولاً تصور می کنند که این دو برادر بوده‌اند ولی این نظر بثبوت نرسیده . در تب ، نفوذ اتیوپی بدست یك «شیفته الهی آمون» اجرامی‌شد و دراین موقع آمناردیس (۳) دختر کاشتا این مأموریت مهم را بعهده داشت ، پیانخی، هنگام عبور ازتب (حدود ۷۳۰) شاپنوپت اول همسر الهی آمون ودختر اوزورکون سوم را واداشت که آمناردیس را بفرزندی بپذیرد تابا این ترتیب استفاده از خزائن آمون را برای سلسله خود تأمین کند ، شاباکا مصمم شد کلیه میراث خود وسرزمین مصررا بدست آورد بنابر این ناپاتا را ترك گفته در تب مستقر گردید و از آنجا برای تصرف دلتا روانه شد، دوران سلطنت او باآرامش وامنیت گذشت و چون او هم مانند سایرسلاطین اتیوپی مردی متقی وپارسا بود ، بترمیم واحیاء معابد همت گماشت

۱ — Sibo .　　۲ — Raphia .

۳ — Aménardis .

و اثر اقدامات اوهم درمصر علیا (کارناك، لوکسور ، مدینةهابو ، دندراه) وهم در مصر سفلی (ممفیس، آتریبیس، بوتو) دیده میشود، برای تهیه مصالح لازم استخراج معادن سنگ وادی حمامه بدست او شروع شد ، نسبت بآشوروی سیاست مسالمت آمیزی پیش گرفت ، میان اووسارگن دوم هدایائی مبادله شد وبدون شك وی دراین کار پیش قدم بوده است ، در کویون جیك مهرهای گلی بنام شاباکا بدست آمده که مسلماً برای مهر کردن هدیه‌ای که پادشاه اتیوپی بپادشاه آسور فرستاده مورد استفاده قرار گرفته است و چون پادشاه آسور هم پس از این هدایائی بمصر فرستاده ، شاباکا تمام ملل آسیا را خراجگزار مصر قلمداد کرده ودرصحنه‌هائی که ازاو باقی مانده خوددرادر حال کشتار آسیائی‌ها وافریقائی‌هاتصویر کرده‌است .

شاباتاکا و تاهارکا

جانشین شاباکا پسر او شاباتاکا (۱) بود وی ظاهراً لیاقتی ازخود بروز نداده امور سلطنت رابیکی ازپسران جوان پیانخی موسوم به تاهارکا(۲) سپرد واو هنگامی که وارد مصر شد بیست سال داشت، وی در فتح دلتا شرکت کردو ظاهراً درطی سلطنت شاباکا در دربار بسر میبرد وپس از مرگ او قدرت و لیاقت زیادی از خود ظـاهر ساخت ، وضع مصر در این زمان چندان خوب نبود و پادشاهـان اتیوپی واقعـاً وحدت مصر را عملی نکرده بودند . اشعیـاء (۳) دریك قسمت از کتاب خود موسوم به«وحی درباره مصر» ازپیش آمدهائی که زمامداران دلتا را بمخالفت بایکدیگر وامی‌داشت چنین می گوید«من مصریان‌را برمصریان خواهم برانگیخت برادر بابرادر خود همسایه با همسایه خویش و ، شهر باشهر و کشور با کشور جنگ خواهند نمود . » (کتاب اشعیاء نبی باب نوزدهم) .

خطر آسور مخصوصاً درخارج بیشتر احساس می‌شد ، سنا خریب که از سال ۷۰۵ جانشین پدر خودسارگن دوم شده بودتصمیم داشت فلسطین را فتح کند ، برای جلوگیری از او همچنانکه درزمان سالماناسار (۸۵٤) پیش آمد زمامداران مختلف

---

۱ — Shabataka . ۲ — Taharqa .

۳ ـ مشاور حزقیا پادشاه اسرائیل .

آسیائی باهم متحد شدند آغاز جنگ بضرر متحدین بود و شهرهای ساماری همه تسلیم شدند، سپس نوبت بشهرهای یهودا رسید حزقیا پادشاه یهودا میخواست باسناخریب که در لاکیش (١) از دوز ده بود وارد مذاکره شود، سناخریب تقاضای سیصد تالان نقره وسی تالان طلا از او داشت و چون این پیشنهاد رد شد اورشلیم را محاصره کرد، شهر بمقاومت برخاست و از طرف شاباتاکا قوائی بفرماندهی تاهارکا بکمك اورشلیم فرستاده شد، سناخریب از راه تمسخر برای حزقیا چنین پیغام فرستاد «برای شورش علیه من بکه اطمینان کرده‌ای؟ بمصر! این نی شکسته وضعیف که هر کس دست خودرا بر آن بگذارد دستش را سوراخ و مجروح می کند! آری، اینست صفت فرعون، پادشاه مصر، برای همه کسانی که باو اعتماد کنند» (٢)

سناخریب برای مقابله باتاهارکا از لاکیش خارج شد وظاهراً بدون آنکه دو سپاه در گیر شوند بوضع معجزه آسائی اورشلیم و تاهارکا هر دو نجات یافتند.

شرح این پیش آمد هم در تورات (٣) وهم بوسیلهٔ هرودوت ضبط شده، بنا بروایت تورات یهوه برای نجات شهر مقدس خود یکی از فرشتگان را بزمین فرستاد واو باشمشیر یکصدو هشتادو پنجهزار آسوری را کشت، بااین عمل ناچار بقیه سپاهیان نیز ازمیدان جنگ گریختند.

هرودوت هم این معجزه را با کمی اختلاف ضبط کرده و بعقیده او مخصوصاً قوای مصری از این مداخله آلهی استفاده بردند: در این موقع حکومت مصر در دست یکی از کهنه هفائیستوس (٤) (پتاه) موسوم به ستوس (٥) بود کـه پس از شاباکا بتخت نشست (مقصود شاباتاکا میباشد). ستوس بسپاهیان نظر خوشی نداشت وسهم‌ی که از اراضی مصر برای آنها از زمان ششونك اول تعیین شده بود حذف کرد، هنگامی که سناخریب بجانب مصر رفت سپاهیان ازمقابله باا و خود داری کردند، ستوس در این موقع بخداوند متوسل شد ودر حین دعا واستغاثه بخواب رفت، درخواب باو الهام

١ — Lakish.

٢ ـ کتاب دوم پادشاهان باب هجدهم ٣ ـ کتاب دوم پادشاهان باب نوزدهم

٤ — Héphaïstos. ٥ — Séthos.

شد که فتح نصیب وی خواهد بود ، ستوس که باین ترتیب کاملا مطمئن شده بود بفرماندهی دسته‌هائی از پیشه‌وران و کسبه بجلو گیری دشمن رفت، شب قبل از مصاف تعداد زیادی موش باردو گاه آشوری‌ها حمله برد «وهمه تیردان‌ها ، تیرو کمان‌ها و همچنین تسمهٔ سپرهارا جویده آنها را بوضعی درآوردند که روز بعد آسوریها بسبب نداشتن سلاح ووسیله دفاع از میدان جنگ گریختند .»

البته تشخیص واقع و حقیقت دشوار است ولی امرمسلم اینست که سناخریب از روی اجبار فلسطین را ترك گفت منتهی علت این عقب نشینی شکست نظامی نبوده، در بارهٔ علت واقعی این عمل فرضیه‌هائی هست و حدسی که قابل قبول بنظر میرسد اینست که شیوع وبا سپاهیان آسور را از پادرآورده وهمین پیش آمد موجب نجات تاهارکا و اورشلیم شد .

سناخریب دیگر درفلسطین دخالتی نکرد ودرسال ۶۸۹ بدست پسران خود بقتل رسید، همان سال تاهارکا در مصر بجای شاباتاکا (که بعقیده مانتون بدست خوداو کشته شده بود) بتخت سلطنت نشست .

پادشاه جدید ظاهراً بترمیم سازمانهای داخلی کشور پرداخت، کتیبه‌ای که بتاریخ سال ششم سلطنت او است اورا منحصراً مشغول عبادت وانجام فرائض دینی و همچنین کارهای خیر درباره رعایای خود نشان می‌دهد ، در این سال بر اثر همین عبادات و اعمال خیر آب نیل پس از سالها نقصان و کاهش فوق العاده زیاد شد منتهی این طغیان خساراتی هم ببار آورد که تاهارکا اسمی از آن نبرده و فقط از منافع آن صحبت کرده ، دراین کتیبه علت طغیان نیل ذکر شده و آن بارندگیهای فراوانی بوده که در نوبی صورت گرفته ، این اولین مرتبه است که در اسناد مصری علت طغیان بصورت علمی توجیه شده .

این پادشاه بناهای زیبائی در کارناك کرد ، بدستور اوستون بندی عالی در حیاط مقدم معبد آمون شد ، یکی از آن ستونها هنوز برپاست و از لحاظ رعایت تناسب ودقتی که در ابعاد آن بکاررفته بسیار جالب بنظر میرسد ، نام این پادشاه در مدینة‌هابو وادفوو وادي‌حمامة و تانیس دیده میشود وظاهراً مقراو بیشتر در تانیس

بوده ، چنانکه بعد گفته خواهد شد این امر شاید علت سیاسی داشته ، تاهارکا اداره مصر علیا را بشخصی موسوم به منتوئم هات سپرد واوعنوان چهارمین پیمبر آمون ، امیر تب وحاکم جنوب برخود میگذاشت ، پدر او پیشتر مقام امیری تب را داشت و منتوئم هات هم مانند خود تاهارکا سیاه پوست بود واز این موضوع میتوان تصور کرد که اداره نواحی مهم کشور مخصوصاً بهموطنان پادشاه سپرده می شد ، بایدمتوجه بود که منتوئم هات درمیان کهنه مقام کوچکی داشت و بنابراین قدرت دینی وقدرت دنیائی بکلی از هم جدا بودند ، قدرت دینی درزمان سلطنت تاهارکا در دست شاپنوپت دوم دختر پیانخی (خواهر تاهارکا) بود و کاهن بزرگ در این موقع وظیفه مهمی نداشت .

در ناپاتـا شاید یکی از اعضای خانـواده سلطنتی، بعنوان شریك سلطنت ، باتاهارکا همکاری میکرده ولی متأسفانه هیچ مدرکی برای تأیید این فرضیه دردست نیست . ممکن است تاهارکا برقابتی که میان سلاطین جزء مصر سفلی وجودداشته و پیشتر هم بآن اشاره شد خاتمه داده باشد و شدت وفعالیتی که وی دردوران زمامداری بخرج داد ظاهراً اختیارسراسر مصر رادرید قدرت او گذاشت و این نظر بامطالعه اقداماتی که او درسیاست خارج بعمل آورد تأیید میشود .

چنانکه دیدیم وی تانیس را بپایتختی انتخاب کرد و از آنجا وقایعی کـه در آسیا میگذشت تحت نظر قرار داد و چون در زمان سلطنت شاباتاکا بفرماندهـی قوای مصری بفلسطین رفته بود میل داشت سیاست فراعنه امپراطوری جدیدرا درآسیا تعقیب کند .

درنینوا ، آسارهادون پسر سناخریب سلطنت میکرد واو گذشته از اینکه در قتل پدر شرکت نداشت انتقام وی رانیز ازدشمنان گرفته بود ، درآغاز سلطنت بیشتر هم او مخصوصاً صرف عمران کشور شد ولی درعین حال آسیای مقدم ومصر رااز نظر دور نکرد، درهمین ایام تاهارکا مشغول ایجادشورشهائی درآسیاو عقدپیمانهائی بادست‌نشاندگان متعدد آسور بود و باحتمال قوی در طغیان صیدا که در سال ۶۷۷ بسختی جلوگیری شد دست داشت، سال بعد وی پادشاه صور را بقیام علیه آشور برانگیخت

وعاقبت درسال ٦٧٤ آسارهادون باین شورش‌ها خاتمه‌داده بجانب مصرحرکت کرد ولی مسلماً نتوانست نقشه خویش راعملی کند وچنانکه میدانیم نخستین تصادم میان قوای مصروآسور درسال ٦٧١ صورت گرفت، دراین سال سپاهیان آسوری بفرماندهی پادشاه بجانب مصرروانه شدند وآسارهادون قبلا شهرصوررا بمحاصره گرفت منتهی چون نتوانست شهر را تصرف کند از راه بیابان سینائی بطرف مصررفت ،عبور از صحرا بآسانی انجام گرفت ورؤسای قبایل بدوی درتهیه شتر برای حمل آب و مواد غذائی کمال‌مساعدت‌را کردند، پادشاه همه موانع‌را، که‌یکی از آنها حمله‌خطرناك مارهای دو سر بود ، از پیش پا برداشت و بمدخل وادی تومی‌لات (١) ، درایش-خوپری (٢) رسید واز آنجا در ظرف پانزده روزخود را بشهر ممفیس رسانید و پس ازمحاصره کوتاهی شهررا گرفت، حرم‌تاهارکا ، پسران‌ودختران وتمام‌ثروت او بدست پادشاه‌آسورافتادو او ازاینکه نژاد اتیوپی را باین ترتیب از مصر برانداخت مباهات می کند . وی‌در این موقع فقط دلتا را مطیع کرده و همه امرا تبعیت آسار-هادون راپذیرفته‌بودند ولی تاهارکا که‌خودرا مغلوب نمی‌دانست ظاهراً به‌تب‌وشاید بنواحی دور دست تری پناه برده بود . در فهرست‌امرای مصری‌خراجگزار آسار-هادون ، نام امیر تب ، منتوئم هات نیز دیده میشود منتهی نباید تصور کرد کـه این موضوع دلیل پیشرفت قوای آسور تاشهر مقدس آمون‌بود بلکه‌منتوئم هات بسبب بیمی که از پیشروی دشمن داشت ترجیح داد بااو مصالحه کند وخراج‌مقرررا بپردازد گذشته‌ازمنتوئم‌هات مشهورترین این امرا نخائوپسر بوکوریس وامیر سائیس بود که اوهم‌مانندهمه‌مغلوبین کمال‌سستی وزبونی رانشان داد وی برپسرخود پسامتیك و شهر سائیس نام آشوری گـذاشت وامیر دیگری خـود را شارلوداری (٣) خواند وظاهراً سایرامرا نیز ازآنهاتقلید کردند، درهرحال آسارهادون بکشورخود باز گشت درحالیکه خود را پادشاه مصرعلیا وسفلی و پادشاه اتیوپی اعلام داشت ودرطول راه بناهائی بافتخار این پیروزی برپا کرد ، درسنجرلی (٤) کتیبه‌ای‌هست که تاهارکارا بزانو ودرحال‌تضرع درمقابل آسارهادون‌نشان می‌دهد، دراین‌حجاری

١ – Ouadi Toumilat . ٢ – ichkhoupri .
٣ – Sharloudari. ٤ – Sendjirli.

مخصوصاً سعی شده است که او کاملا بصورت یك سیاه پوست نموده شود. با تمام این احوال تاهارکا خود را مغلوب نمی‌دانست و بمحض اینکه پادشاه آسور از مصر رفت بتحریك شاهزادگان مشغول شد و در این کار تاحدی هم توفیق یافت، در سال ٦٦٩ تاهارکا ممفیس را گرفت و آسارهادن ناچار قوائی برای تصرف ممفیس تجهیز کرد لیکن پادشاه آسور در راه جان سپرد و مصر از این خطر نجات یافت، جانشینی آسارهادون بپسرش آسور بانیپال رسید، تاهارکا مدت سه سال بارامش سلطنت کرد و در سال ٦٦٦ یك گاو آپیس مرد و مراسم تدفین او بتاریخ سال بیست و چهارم سلطنت تاهارکا ثبت شد. درهمین سال آسور بانیپال قوای عظیمی که از آسوری‌ها وسوری‌ها تشکیل یافته بود بمصر فرستاد. ممفیس بتصرف بیگانگان درآمد و تاهارکا برای دومین بار به تب گریخت، امرای دلتا بهواخواهی از تاهارکا برخاستند ولی قوای کمکی آسور شورشیان را بجای خویش نشاند، در پاره‌ای از مدارك آسوری چنین وانمود شده که قوای آسور بانیپال پس از چهل روز کشتی رانی در نیل به تب رسیده و در آنجا اردو زده‌اند شاید کتیبهٔ معروف منتوئم‌هات نیز مربوط بهمین زمان باشد، چون حاکم مقتدر جنوب از یك حمله خارجی بشهر تب صحبت کرده ومیگوید باوجود فداکاریهای زیاد خسارات فراوانی به معابد شهر وارد آمد ولی شهر تب بهرحال صدمهٔ چندانی ندید. در شمال، امرای دلتا که بجانبداری از تاهارکا قیام کرده بودند منجمله نخائو وشارلوداری دستگیر و به نینوا گسیل شدند، پادشاه نسبت به نخائو محبت فراوان کرد و او را باهدایای زیاد بسائیس فرستاد و پسر او پسامتیك را بامارت آتریبیس گماشت.

مرگ تاهارکا و سلطنت تانوتامون (٦٦٤ تا ٦٥٦؟)

تاهارکا درسال ٦٦٤ درگذشت و چون در کتیبه منتوئم‌هات باحترام از وی یاد شده باید گفت که تاهارکا پس از تسلط آسور بازهم در تب سمت پادشاهی داشته و در ممفیس نیز ظاهراً زمامداری او محفوظ بوده.

پس از مرگ تاهارکا یکی از خواهر زاده‌های او موسوم به تانوتامون جانشین او شد وی پسر شاباتاکا (عده‌ای پنداشته‌اند که او پسر شاباکا بوده) و یکی از خواهران تاهارکا بود، هیچ سندی در دست نیست که بموجب آن بتوان گفت تانوتامون در

سلطنت باتاهارکا شرکت داشته ، در لوحه بزرگی که به«ستون رؤیا» معروف شده تانوتامون از کیفیت زمامداری خود و فتح مجدد مصر صحبت می کند ، چندی پیش ازمرگ تاهارکا ، اودر خواب دید که دوماریکی درطرف راست ودیگری درطرف چپ اوایستاده‌اند تعبیرخواب این بود که‌اودوران پرافتخاری درپیش دارد و درطی آن سراسرمصر رااز آسورپس خواهد گرفت. بنابراین بمحض وفات تاهارکاتانوتامون به‌ناپاتاآمد وخودرا پادشاه خواند از انجا درمسیر نیل پیش رفت وهمه‌جا بخصوص درالفانتین وتب بگرمی استقبال شد درتب هنوز هم‌منتوئم‌هات باموافقت‌شاپنوپت‌دوم، شیفتهٔ‌الهی آمون‌سلطنت‌می کرد، تانوتامون بطرف‌ممفیس رفت ودرآنجا«هواداران طغیان » یعنی امرائی‌را که نسبت بآسوربانیپال وفادارمانده بودند دید . جنگ بنفع اوخاتمه یافت وشورشیان بشهرهای خود پناهنده شدند ، بنا باظهارپادشاه وی چند روز در دلتا ماند بدون‌آنکه بادشمنان روبروشود چون آنها از ترس در قلاع‌شهر حصاری شده بودند . تانوتامون به ممفیس بازگشت ودر آنجا امرای دلتا برهبری پاخروری (۱) امیرپازپد (۲) با هدایای زیاد بحضور وی رسیدند ، کتیبه تانوتامون بشرح‌این مفاخرخاتمه یافته وطبعاًذکرعاقبت این حوادث یعنی ورودآسوریها وفرار اوبجنوب ، فراموش‌شده ، اوهم مانند تاهارکا به‌تب گریخت وپس‌از چندی بپایتخت دور افتاده خود ناپاتا رفت چون آسوریها تا نواحی تب در تعاقب وی بودند ، شهر تب این بار بتصرف دشمن در آمد و بدست قوای آسور بانیپال خسارات فراوان دید .

یادگار تصرف تب ورفتاری که باشهر شد مدتها نیز درخاطره‌هاباقی ماند و نیم قرن بعد هنگامی که ناهوم (۳) میخواست درباره سرنوشت نینواصحبت کند سر گذشت تب‌را نمونه قرار داد و گفت « آیاتوبهتر از نوآمون (٤) (تب) هستی که در میان رودخانه‌هاقرارداشت ، اطراف آن‌راآبها فراگرفته بودند ودریاحصاروباروی

۱—Pakhérouri . ۲—Paséped .

۳—Nahum (یکی از پیمبران یهود) ٤—No - Amon .

آن بود ، اتیوپی و مصریان متعددی نیروی او بودند و مردم لیبی نیز کمك آنها . معذلك وی تسخیر و محو شد، مردم‌او در گوشه کوچه‌ها ازمیان رفتند ،بزرگان‌وی نیز بزنجیر اسارت درآمدند» .

شاید تانوتامون هرگز بفکرمراجعت به‌تب نبوده ولی درموزه قاهره ستونی موجوداست که‌بتاریخ سال هشتم‌سلطنت او (٦٥٥) میباشد بنابراین بایدنتیجه گرفت که سلسله جدید سائیس بلافاصله‌مورد قبول مصر علیاقرار نگرفت‌واین‌ناحیه‌ازمصر مدتها برهبری منتوئم‌هات نسبت بسلسله اتیوپی وفادار ماند .

حکومت اتیوپی چندقرن در ناحیه ناپاتا ـ مروئه (١) پایدار بود وجانشینان تانوتامون آداب مصری را بزودی از دست دادند ، خط هیروگلیف متروك شد و زبان افریقائی و خط مخصوصی که بخط مروئیتی (٢) (باسم مروئه پایتخت جدید) معروف‌است مورد استفاده قرار گرفت ، از این موقع نام سلطنت نوبی از تاریخ مصر محوشد .

---

١ – Napata – Méroé. ٢ – Méroïtique .

فصل سیزدهم

از پسامتیک اول تا اسکندر بزرگ

(۶۶۳-۳۳۲)

سلسله بیست و ششم (۶۶۳-۵۲۵)

الف ـ اخراج آسوریها

درهیچیك ازاسناد مصری بموضوع اخراج آسوریها اشاره‌ای نشده و شاید پسامتیك اول نیز، مانند آهموزیس ، عمداً دراین باره‌سکوت کرده‌و تیره‌روزی‌های کشورخود ودوران‌غم انگیز نفوذ اجانب رااز نسلهای آینده پنهان‌داشته است .

معذلك از روی برخی اشارات که در متون آسوری هست و تاحدی‌باروایت هرودوت شباهت دارد ، میتوان اطلاعاتی در این باره بدست آورد .

پس ازمرگ کاهن‌هفائیستوس ، مصریان که بعقیده هرودوت نمیتوانستند از پادشاه‌صرفنظر کنند مملکت را بدوازده قسمت‌تقسیم واداره آنرا بدوازده فرمانده تسلیم کردند، این دوازده تن‌قراری بین خود گذاشتند که« بیکدیگر زیان نرسانند، کسی‌درصدد آن نباشد که چیزی از دیگری بدست‌آورد ، جداً دوست و هواخواه یکدیگرباشند ». آنها بیم‌آن داشتند که مبادا یکی از آنها در صدد تجدید سلطنت برآید چون پیش گوئی شده‌بود که سلطنت مصر بدست کسی‌خواهد افتاد که‌درمعبد هفائیستوس (پتاه) درجام برنجی‌شراب بنوشد .

باتمام دقتی که از طرف‌امرا برای‌جلوگیری از این پیش آمدمی‌شدموضوع پیش گوئی بدست پسامتیك ، امیرسائیس که سابقاً بوسیله آسوربانیپال دستگیر و به نینوا فرستاده شده وبعداً از طرف او بامارت آتریبیس رسیده بود ، عملی‌شد (باید دانست که پسامتیك پس‌از مرگ پدر خودنخائو اول ناحیه‌سائیس را بارث‌برده‌بود) یعنی‌درروزی که‌امرای دوازده گانه‌طبق‌معمول درمعبدهفائیستوس بباده نوشی مشغول

بودند، کاهن معبد بجای دوازده جام طلا که معمولا در این تشریفات بکار میرفت، یازده جام بمجلس آورد، پسامتیك که نفر آخر بود بدون توجه بعاقبت عمل خویش، کلاه برنجی خود را از سر برداشته در آن شراب نوشید، از همان لحظه سرنوشت وی معلوم بود و سلطنت مصر مطابق پیش گوئی دراختیار وی قرار میگرفت. همکاران وی درصدد قتل او برنیامدند چون اطمینان داشتند که عمل امیرسائیس باحسن نیت بوده ولی مصمم شدند که اورا بباتلاقهای دلتای شمالی، یعنی به همانجا که جداو تفناخت درموقع اردو کشی پیانخی پناه برده بود، تبعید کنند.

امیرسائیس برای مشورت نزد هاتف بوتورفت وباوخبر داده شد که «وسیلهٔ انتقام اواز راه دریا فراهم خواهدشد و آن موقعی است که مردان برنجی ظاهرشوند» کمی بعد، عده‌ای از اهالی ایونی و کاری، که در دریاها براهزنی مشغول بودند و جوشن‌های برنجی برتن داشتند نزدیك مقر پسامتیك بساحل پیاده شدند. پسامتیك بگرمی آنها راپذیرفت وبامواعید زیاد آنها را واداشت که با او متحد شوند، علت این اقدام آن بود که پسامتیك بموجب پیش گوئی بوتو، آنها را که مردان برنجی بودند وسیله انتقام خود می‌دانست و در واقع بوسیله این قوای خارجی، پسامتیك بآسانی بر همکاران قدیم خود فائق شد و وحدت مصر را بنفع خویش جامه عمل پوشاند.

دراین اقدام مؤثرترین کمك پسامتیك، ظاهراً ژیژس (۱) پادشاه لیدی بود وی که درآغاز کار برای دفع خطر هند واروپائیها وسیمری‌ها(۲) با آسور بانیپال متحد شده بود پس از دوفتح درخشان درصدد مخالفت باآسوریان برآمد، بنابراین متوجه پسامتیك اول که مقتدرترین پادشاه تابع نینوا و بلاتردید موافق با نظریات وی بود، گردید و کمك‌های نظامی نیز برای او فرستاد. از سالنامه‌های آشوری در این باره اطلاعی بدست نمی آید بلکه منحصراً صحبت از سرکوبی شورشیان لیدی است، بموجب این مدارك ژیژس درمیدان جنگ کشته شد (٦٥٣) و پسر او آردیس (۳)

۱— gygés .　　۲— Cimmériens ازملل ساحل بحرسیاه
۳—Ardys .

ناچار از آسوربانیپال معذرت خواست وخودرا مطیع وی‌خواند

دراین اثنا معلوم نیست درمصر چه گذشته، حکومت دوازده نفری که هرودوت از آن سخن گفته اشاره برژیم ملوك الطوایفی است که بلاشك پس از شکست تانوتامون تحت نظر آشوریها درمصر رواج گرفته وچنانکه پیشتر گفته شد چون آشوریها از اختلاف امرای مصری استفاده می‌بردند این وضع را حفظ میکردند. «مردان برنجی» که دردلتا پیاده شدند و بگفته هرودوت از جانب خداوند مأمور حمایت امیرسائیس بودند ظاهراً همان مزدوران یونانی میباشند که ژیژس بکمك پسامتیك فرستاده بود، اتحاد این دو پادشاه گرچه برای ژیژس نتیجه خوبی نداشت ولی مسلماً بنفع پسامتیك تمام شد چون بااین کمك وی توانست آسوری‌هارا از مصر براند و خودرا پادشاه مصر علیا وسفلی اعلام کند.

پسامتیك بتعاقب آسوریها تافلسطین رفت و باظهار هرودوت شهر آشدود(۱) را محاصره کرد. ولی شهر پس از ۲۹ سال تسلیم شد، چنانکه پیشتر گفته شد آهموزیس هم (فصل هشتم - اخراج هیکسس‌ها) درهمین شرایط دشمن را تا فلسطین تعقیب کرد (محاصره شاروهن) و بنابراین اردوکشی پسامتیك بآسیا را میتوان صحیح دانست وظاهراً در طی همین محاصره پسامتیك اول موفق شد سیت‌ها را از حمله بمصر منصرف کند.

درهر حال هنگامی که ژیژس وفات یافت (٦٥٣) مصر مسلماً از قید اطاعت آسوریها خلاص شده بود بخصوص که پسامتیك از سال قبل نسبت بمصر علیا رفتاری پیش گرفت که مخصوص یك سلطان مقتدر بود.

ب - پسامتیك اول و مصر علیا

ستون فرزند خواندگی

پیشتر گفتیم که تانوتامون پادشاه اتیوپی تا سال ٦٥٥ هم در تب عنوان پادشاهی داشت ولی این امر ظاهری بود ودرواقع امیر تب، منتوئم‌هات در دورهٔ زمامداری سلاطین مختلف مقام خودرا حفظ کرده برتب حکومت می‌کرد، در

۱—Ashdod (Esdoud وامروز Azôtos بروایت هرودوت).

کارزمامداری، وی شریك ودستیار شاپنوپت دوم، زوجه الهی آمون ودخترخوانده او آمناردیس دوم ، که اولی دختر پیانخی ودومی دختر تاهارکابود ، محسوب میشد البته پسامتیك که دراین موقع خودرا فرمانفرمای سراسر مصر میخواند نمیتوانست حضور نماینده سلسله قدیم اتیوپی (دختر پیانخی) رادرمصر متحمل شود ولی اخراج زوجه الهی آمون از تب ، که نفوذ روحانی زیادی درمصر علیا داشت بسیار مشکل بود ، خوشبختانه این موضوع بی‌سابقه نبود و کمی پیش از سال ٦٣٠ هنگام فتح ناحیه تب بدست پیانخی همین مشکل پیش آمد منتهی باین ترتیب که شاپنوپت اول زوجه الهی آمون ودختراوزورکن سوم، خواهرپیانخی بنام آمناردیس اول را بدختری پذیرفت، پسامتیك هم بهمین عمل متوسل شد و دختر خود نیتوکریس را بعنوان دختری بـه شاپنوپت دوم دختر پیانخی وزوجه الهی آمون قبولاند ولی چون پسامتیك نفوذی در مصر علیا نداشت طرفین پس ازمذاکرات زیاد برفع این مشکل توفیق یافتند و چنانکه حدس میزنند منتوئم هات و شاپنوپت دوم باین شرط حاضر بقبول پیشنهاد پسامتیك شدند که قسمت اعظم مزایا وحقوق خودرا درمصر علیا محفوظ نگاهدارند .

پسامتیك شخصاً به‌تب نرفت وامیرهراکلئوپولیس موسوم به سماتوتفناخت (١) را بنمایندگی از طرف خودفرستاد ، موکب نیتوکریس هنگام ورودبه تب ازطرف منتوئم‌هات و شاپنوپت مورد استقبال قرار گرفت و از این پس نامی از امناردیس دیده نمی‌شود .

در ذیل متنی که در آن از تشریفات پذیرش نیتوکریس صحبت شده سیاهه‌ای از اموال واگذاری باو نیزهست، قسمتی ازاین اموال از طرف شاپنوپت و خانواده منتوئم‌هات و کهنه آمون وقسمت دیگر ازطرف پسامتیك پدروی ومعابد دلتا ومصر میانه بوی تفویض شده وعبارت بود از اراضی که درشهرستانهای مختلف مصرعلیا و دلتا قرار داشت ومقداری عواید جنسی ــ نیتوکریس ازاین پس شاپنوپت سوم خوانده شد واو ماقبل آخرین نماینده این سلسله زنانه است که نفوذ روحانی تب را از نیمه قرن هفتم تاحمله ایران محفوظ نگاهداشت وبااجرای روش فرزندخواندگی حکومت تب را

---

(١) —Smatoutefnakht .

ادامه داد ، شاپنوپت سوم تاسال چهارم سلطنت آپریس(۱) (۵۸٤) حیات داشت و چندسال پیش‌از مرگ خود (۵۹۳) دختر پسامتیك دوم بنام آنخ نسنفریبرع (۲)را بفرزندی‌پذیرفت ، این‌زن مشاغل‌شیفته‌الهی آمون‌را تا ورود ایرانیان بمصر عهده دار بود (۵۲۵) .

شورش پادگان الفانتین

جنگجویان لیبی را باید درعداد دشمنان عمدهٔ پادشاه‌جدید‌بشمار آورد‌چون آنها راضی‌نبودند سلسله جدیدی در مصر مستقر شود و با آنکه خانوادهٔ پسامتیك اصلا از مردم لیبی بوده‌اند جنگجویان مزبور از بیم آنکه مبادا مزایای آنها قطع گردد بـاوی مخالفت میکردند بخصوص که پسامتیك اول مردی مدبر ونیرومند بود وهرگز راضی‌نمیشد ازاختیارات ونفوذ خود بنفع دیگران صرف نظر کند. دراین‌موقع قوای مصری درسه نقطه متمرکز بودند : در الفانتین ، مقابل اهالی نوبی ، در پلوز (۳) مقابل بدویان وآسوریان و درمارئا (٤) در برابر مردم لیبی واین تقسیم‌بندی بقدری صحیح ومنطقی‌بود که‌حتی درزمان ایرانیان نیزبهمان صورت باقیماند .

بقرار اظهار هرودوت ، در زمان‌پسامتیك اول ، سپاهیان الفانتین باین جهت که پیمان آنها از سه سال پیش تجدید نشده بود سر بطغیان برداشته و بجانب نوبی رهسپار شدند ، پادشاه بتعاقب آنها رفت ولی نتوانست آنها را بمصر باز گرداند. ممکن است هرودوت درنقل این روایت دچار اشتباهی شده باشد ، چون در زمـان آپریس‌پادگان الفانتین ازاوامر پادشاه‌سرپیچیده با لفانتین‌رفت، نزوهور(۵)حاکم جنوب‌آنها رابمصر مراجعت داده‌تسلیم پادشاه کرد واین عده بسبب نـافرمانی‌مورد عقوبت شدید وی‌قرار گرفتند .

باشباهت کاملی که‌میان‌این‌دو روایت‌موجوداست‌میتوان گفت که‌شاید هرودوت واقعه زمان آپریس را به‌پسامتیك اول منسوب کرده‌باشد ولی باتمام این احوال‌بعید

۱—Apriès .　　۲—Ankhnesnéferibrê
۳—Peluse (Tell Dafenneh) .　٤—Maréa .　۵—Nésouhor .

نیست که پسامتیک هم گرفتار نارضامندی سربازان لیبی شده باشد وما در این باره بعداً صحبت خواهیم کرد.

اداره مصر علیا در زمان پسامتیک اول

انتصاب نیتو کریس هم نتوانست بمسائل مورد اختلاف در مصر علیا خاتمه دهد، هدف پسامتیک این بود که حتی الامکان از نفوذ منتوئم هات، امیر تب، که تمایلی بسلسله قدیم اتیوپی داشت بکاهد. این امیر که علی الظاهر موقع ومقام خودرا حفظ کرده بود درواقع قدرت و اختیاری در مصر نداشت و همه فعالیت وی و پسرش نزوپتاه و عمال مختلف دربار نیتو کریس بحوزه کارناك محدود می‌شد، البته همهٔ این اشخاص ادعای حکومت بر سراسر مصر علیارا داشتند ولی این ادعا اساس ومبنائی نداشت و جز در ناحیه تب فرمان آنها مجری نبود، زوجه الهی آمون چنانکه پیشتر دیدیم مالك زمینهائی در هفت شهرستان مصر بود ولی این اراضی همه در شمال تب قرار داشتند و از اینجا میتوان دریافت که پادشاه مصر نمیخواست توجه امیر تب وهمکاران او بطرف جنوب معطوف شود.

نواحی جنوبی، بلافاصله پس از تشریفات انتصاب نیتو کریس بدست یکی از کارمندان وفادار پسامتیك اول موسوم به نسنائویائو (۱) سپرده شد، وی عنوان فرمانداران قدیم (رپات‌هاتیا) برخود میگذاشت وبعلاوه کاهن هوروس بهدتی یعنی هوروس ادفو نیز بود، مقروی در ادفو بود وباین ترتیب میتوانست برشمال وجنوب قلمرو خود بآسانی نظارت داشته باشد، این مأموریت نیز نظیر مأموریتی است که سابقاً پیی اول به مریرع نفر معروف به کار (سلسله ششم) واگذار کرد، نسنائویائو هم مانند کار از اهالی دلتا بوده.

وظیفه حاکم جدید این بود که میان نوبی، مقر سلطنت پادشاهان اتیوپی، و مصر علیا سدی ایجاد کند و نسنائویائو بخوبی ازعهده انجام این وظیفه برآمد وتا آخر عمر نیز بهمین مقام باقی بود.

معروفترین رجال شمال تب در این زمان سماتو تفناخت میباشد که نماینده

۱ــ Nesnaouiaou

پسامتیك اول هنگام تشریفات انتصاب نیتو کریس بوده ، سماتو تفناخت عنوان رپات هاتیاء سردار هراکلئوپولیس و فرمانده سفاین را داشت .

بر روی تخته سنگی ، که از معبد موت در کارناك بدست آمده از شخصی بهمین نام و عناوین یاد شده و بر تخته سنگ دیگری از همین معبد زورقی دیده میشود که در ذیل آن جملهٔ «زورق شاه پیانخی» نوشته شده است، میس بنسون (۱) و میس گورلی (۲) که نخستین بار در این باره مطالعاتی کردند آنهارا به پیانخی فاتح مصر نسبت دادند گریفیت (۳) مصر شناس انگلیسی معتقد است که این پیانخی کسی است که پس از سقوط سلسله اتیوپی در مصر ، بر ناپاتا سلطنت کرده و تخته سنگهای کارناك ظاهراً گواه بر کوششهائی است که در راه مصالحه میان پسامتیك اول و سلاطین ناپاتا بعمل آمده ، ولی این کوششهای صلحجویانه مخالف باسیاست موسس سلسله بیست و ششم بوده و فرضیهٔ اول صحیحتر بنظر میرسد .

بهرحال نفوذ « فرماندهان سفاین» بر سراسر مصر علیا از قلعه ای (؟) در جنوب ممفیس تا الفانتین اعمال می شده ولی معلوم نیست این نفوذ در چه قسمت از امور معمول بوده . آیا در کارهای سیاسی و اداری هم نفوذی داشته اند یا منحصراً در معاملات و دادوستد هائی که در نیل انجام می گرفت و یا کشتی رانی در آن رودخانه اعمال نفوذ می کرده اند ؛ قضاوت صحیح در این باره البته مشکل است و شاید این نفوذ منحصر بمعاملات و کشتی رانی در نیل بوده و نسنائو یا ئو مأموریت دیگری غیر از این نداشته . چنانکه میدانیم امیر هراکلئوپولیس اختیارات مهمی در مصر میانه داشت و نظارت و بازرسی تمام مصر علیا نیز بدست او بود و بهمین لحاظ مقتدرترین عمال جنوب محسوب می شد، اختیارات او بهرحال بسیار وسیعتر از اختیارات منتوئم هات ، حاکم تب بوده است .

خلاصه آنکه پسامتیك اول برای تجدید اختیارات سلسله های شمالی در مصر علیا که از یك قرن پیش از دست رفته بود باقداماتی متوسل شد تا از قدرت منتوئم هات و کهنه آمون بکاهد، نیتو کریس دختر خود را در برابر شاپنوپت دوم زوجه الهی آمون

۱—Miss Benson. ۲– Miss Gourlay .

۳—Griffith .

قرار داد ویکی از عمال‌وفادار خود موسوم به نسنائویائو رادر جنوب با منتوئم‌هات شریك کرد، درمصرمیانه‌نیز اختیارات‌زیادی بامیرهرا کلئوپولیس‌داد و این‌شخص با آنکه ظاهراً منسوب بیکی از خانواده‌های اشرافی قدیم بود نسبت به پسامتیك اول کاملا مطیع ووفادار بود .

مقاصد پسامتیك بخوبی انجام گرفت و گذشته از نافرمانی پادگان الفانتین که بوسیله هرودوت نقل شده ، نارضامندی دیگری در مصر علیا برای پسامتیك فراهم نشده .

ج - پادشاهان سائیس ویونانیها

کلیات

بعقیده جمعی از مورخین اقدامات پسامتیك‌اول کاملا جنبهٔ ملی‌داشته و نظیر سیاست پادشاهان امپراطوری میانه بوده‌ولی‌بعقیده میراین‌نظرتا اندازه‌ای صحیح است چون سلسله جدید اساساً خارجی بوده و برای نیل‌بسلطنت‌هم از مزدوران یونانی استفاده کرده بعلاوه درتمام مدت زمامداری خود به بیگانگان وبخصوص یونانیها لطف مخصوصی‌داشته ، سلطنت وی از این‌لحاظ ملی‌بود که بابر قراری قدرت وامنیت وباترویج تجارت (باآنکه این تجارت هم در دست خارجیان بود) تاحدی عظمت گذشته‌مصررا تجدید وسعادت‌ورفاه اهالی‌راتامین کردوهمچنین آداب وسنن قدیم را حتی‌الامکان محفوظ نگاهداشت ، این علاقه‌مندی بآداب قدیم بخصوص درمذهب وهنر وادبیات از صفات ممتازهٔ سلسله جدید محسوب میشود ، در سازمانهای اداری وسیاست‌هم‌تغییرات کمی از طرف این سلسله وارد شد .

نظام و بحریه

پسامتیك اول و جانشیان او ظاهـراً از ارتش قدیم‌وفرسوده‌لیبی‌رضایتی نداشتندچون‌بلاتردید آنها بیشتر درفکر حفظ منافع خویش‌بودندو اساس نافرمانی پادگان الفانتین که هرودوت بنقل آن پرداخته شاید همین موضوع بوده ، بهرحال مخالفت سپاهیان‌روز بروز شدیدترمی‌شد ودرزمان آپریس وآمازیس

این مسئله بحرانی درمصر ایجاد کرد .

علت این مخالفت مسلماً تغییر سلسله‌سلطنتی نبود بلکه رفتار پادشاهان جدید نسبت بطبقهٔ نظامیان مایه ایجاد این وضع شد ،این طبقه درطی دو یا سه قرن اخیر تمایلی باستقلال پیدا کرده و بهمین مناسبت انتظار خدمت و انجام وظیفه از آنها بی موضوع بود و بنابراین پسامتیك اول که‌ارزش‌نظامی‌یونانیان‌رادریافته و شخصاً آنها را ازموده بود در صدد برآمد قوای منظمی‌از یونانیان تشکیل دهد،البته تمام‌ارتش مصراز افراد یونانی‌تشکیل‌نمی‌یافت(عده‌ای ازسربازان‌لیبی وسوری‌هنوز درارتش مصر بودند)ولی‌سربازان‌زبده ودرجه داران ازمیان‌آنها انتخاب‌میشدند، این‌عده در سفر نخائو بسوریه و سفر پسامتیك اول بنوبی همراه آنها بودند و در قسمت عمده زمامداری این سلسله ، مراقبت مرزهای باز و بیدفاع مصردر دفنه‌بعهده همین‌افراد محول‌بود، آمازیس برای‌تسکین هیجان وخشم مصریان‌نسبت‌بخارجیها پادگان دفنه را به‌ممفیس انتقال‌داد ولی‌آنها را ازخدمت‌اخراج‌نکرد .

بحریه جنگی مصر نیز اساساً یونانی بود ، در آنجا کـه هرودوت از نخائو گفتگو می کند یادآورمیشود که«وی کشتی‌های‌جنگی دارای‌سه ردیف‌پاروزن(۱) ساخت که عده‌ای ازآنها‌برای‌استفاده در دریای‌شمالی و بقیه برای خلیج عربستان و دریای اریتره بودند » هرودوت برای این قبیل کشتی‌ها مخصوصاً کلمه یونانی تریر رابکار برده، چون درآن‌موقع‌این‌نوع سفاین بتازگی ازطرف کرنتی‌هاساخته‌شده بود ، معلوم نیست که‌این کشتی‌ها بدست یونانیان اداره می‌شده‌یابدست‌مصریان ولی ظاهراً میتوان گفت که کارهای‌مهم آنهابدست بیگانگان بوده .

بازرگانی

بازرگانان یونانی نیز بدنبال سربازان مزدور یونانی بمصر رفتند وابتدا در شهرهای مختلف دلتا بخصوص شهرهائی که‌پادگانی‌داشت‌مستقر گردیدند وبعدها درمصر علیانیز مشغول‌کارشدند ، درنواحی ساحلی معاملات‌زیادی میان یونان ومصر رواج‌داشت، خارجیان از این عمل استفاده شایانی بردند و همین

۱ — Trières .

موضوع ظاهراً موجب نارضامندی مصریها شد ، آمازیس پس از تاجگذاری همه امور تجاری را در شهر نوکراتیس(۱)، واقع در کنار یکی از شعبه‌های نیل و نزدیك اسکندریه کنونی ، تمرکز داد این شهر بسبك یونانی اداره میشد و سکنهٔ آن که همه یونانی بودند با مملکت اصلی خود روابط جاری و دوستانه داشتند، نوکراتیس در نتیجه تجارت با ممالك یونانی ، بزودی یکی از بلاد معمور و ثروتمند مصر شد . این شهر پیش بندری داشت که همه کالاهای رسیده از یونان را در آنجا متمرکز میکردند و چنانکه اشاره شد سوداگران و دلالهای یونانی استفاده شایانی از این کار بردند .

پیشرفتی که در امر تجارت بوسیله یونانیان ایجاد شد ، جانشین پسامتیك اول یعنی نخائو دوم (۵۹۴-۶۰۹) را بر آن داشت که در صدد افتتاح کانال دریای احمر برآید، این کانال از راهی می گذشت که کمی بالاتر از بوباستیس قرار داشت و تقریباً در ارتفاع اسمعیلیه فعلی بدریا منتهی میشد . ولی باظهار هرودوت چون هاتفی بوی خبر داد که «کارهای او بنفع بیگانه است» عملیات متوقف ماند ، این بیگانه، داریوش بود که همین طرح را تعقیب کرد و بخوبی آنرا بانجام رسانید .

بعقیده هرودوت نخائو یکعده دریانورد فنیقی را مأمور مسافرت دور دریائی افریقا کرد و بعید نیست که از این سفر گذشته از تحصیل بازارهای جدید تفحصات علمی نیز منظور بوده این مسافرت سه سال طول کشید و نتایج مطلوب نیز داد، هرودت از اظهار این دریانوردان که مدعی شده بودند خورشید را زمانی در طرف راست خود دیده‌اند اظهار تعجب کرده ولی همین موضوع که مورد انکار هرودوت قرار گرفته مسلماً یکی از دلایل توفیق دریانوردان در مأموریت خویش میباشد .

مترجمین

اختلاف زبان مانع بزرگی برای آمیزش مصریان و یونانیان بود و برای رفع این محظور چنانکه هرودت میگوید پسامتیك اول از آغاز سلطنت خود عده‌ای از جوانان مصری را بسربازان مزدور یونانی سپرد تا آنها را برای مترجمی آماده سازند، این کار بقدری سودمند و پر استفاده بود که بعدها باظهار هرودوت مترجمین یکی از طبقات هفتگانه حرفه‌ای را در مصر بوجود آوردند ولی باتمام این احوال

۱ – Naucratis .

تفاهم بین دو نژاد هیچوقت صورت عمل بخود نگرفت .

د ـ سازمانهای اداری

پیشتر گفته شد که پسامتیك اول بادقت زیادی بسازمانهای اداری مصر پرداخت ولی راجع بطرز عمل او در دلتا و کیفیت غلبه او بر دشمنان اطلاعی در دست نیست . چنانکه هرودوت میگوید پسامتیك با آنها جنگهائی کرد ولی باحتمال قوی گذشته از سربازان یونانی ، کمکهای دیگری هم در دلتا برای او پیدا شد، وی نیز مانند منتوهوتپ دوم از اختلاف میان امرا بنفع خویش استفاده بردو پس از آنکه فاتح شد مانند منتوهوتپ زمینهائی بطرفداران خود هدیه کرد .

پسامتیك اول بدون آنکه امرای سابق را از کار بر کنار کند مجبور شد عده‌ای از آنها را علیه دیگران تقویت کند و باین ترتیب ابقای تیولداران قدیم و یا ایجاد دسته‌های جدید ملاکین برای آنها نفعی نداشت ، در مصر علیا موضوع بآسانی حل شد ولی ظاهراً حل این مسئله در دلتا، که همیشه مورد توجه پادشاهان سائیس بود ،اشکالاتی در بر داشت .

وضع اداری مصر سفلی گرچه بتحقیق روشن نیست ولی ظاهراً پادشاهان سائیس سیاستی غیراز آنچه دردوره امپراطوری میانه معمول بود در این ناحیه پیش گرفتند پادشاهان امپراطوری میانه که بامشکلاتی مواجه بودند همان اقدامات سلاطین سائیس رامعمول داشتند (تشدید اختلافات داخلی ، مصادره املاك مخالفین بنفع طرفداران) منتهی نتوانستند از ایجاد طبقه جدید فئودال جلوگیری بعمل آورند درصورتی که پادشاهان سائیس درعین کمك بتوسعه ثروت و املاك طرفداران خود باتدبیر خاصی از بروز خطر ملوك الطوایفی جلوگیری کردند .

هنگامی که یکی از عمال طرف توجه پادشاه قرار می گرفت سهمی از منافع یك یا چند مکان مقدس باو داده می شد ، این سهم همیشه عبارت بود از عایدی قطعه زمینی که اصولا قابل انتقال باولاد واعقاب هم بود ولی در واقع ملك معبد محسوب میشدو اختیار آن بدست پادشاه بود بنابراین همانطور که پادشاه باختیار خود آنرا بیکی

از عمال واگذار می کرد میتوانست آنرا ازاو گرفته ومجدداً بمعبد تسلیم کند ، این نظر که اخیراً ازطرف کیز (١) اظهار شده موضوع پاره‌ای ازمتون این‌عصررا که درباره واگذاری زمین ازطرف اهالی بمعابد بوده بوضع ساده‌ای روشن میسازد ، این قبیل هدایا بفرمان پادشاه صورت می گرفت منتهی هبه کننده حق داشت هر معبدی را که مایل باشدبرای بخشش زمین‌انتخاب کند . بااین تدبیرپادشاهان سائیس عمال عالیرتبه مصر را تاحدی مطیع ومنقاد خویش ساختند وباجلو گیری از ازدیاد ثروت‌آنها ازایجادملوك‌الطوایف وتیولدارانی که‌مقام‌پادشاه را بخطر می‌انداختند ممانعت کردند .

طرز مالکیت درمصر براثر پیش آمدهای سیاسی ، اغلب دستخوش تغییرات مهمی شده ، درآغاز کارپادشاه مالك منحصر اراضی بود ولی بعد ازبخشش‌های‌متعدد ارباب‌املاکی‌پیداشدند(امپراطوری‌قدیم‌ودوره‌اول فترت)، عکس‌العمل‌امپراطوری میانه بتقسیم جدید سرمایه‌هاواملاك خصوصی‌وایجاد فئودالیتهٔ‌جدیدی درزمان‌سلسله دوازدهم‌منجرشد ودر پایان دومین‌دورهٔ‌فترت بمنتهی‌درجه‌قدرت‌رسید.درامپراطوری جدید ظاهراً وضع مالکیت ببهترین وجهی تعدیل شد چون عواید کشور بحدی زیاد بود که تمام طبقات ازآن بهره‌مند میشدند : ، سپاهی ، مأمور دولت ، روحانی و معبد حتی کوچکترین پیشه‌ور همه‌بنسبت از عواید سرشار مملکت منتفع میشدند دراواخر امپراطوری جدید کهنه مصری در صدد بر آمدند بنام معابد قسمت اعظم این عواید را احتکار کنند وعاقبت بمنظور خویش رسیدند (سلسله بیستم‌وبیست و یکم) ولی درهمین اوان فئودالیته‌جدیدی که منشاء خارجی ونظامی داشت‌تشکیل یافت واین امر تجدید نظر در تقسیم اراضی راایجاب میکرد (سلسله‌بیست و دوم و بیست وسوم) پادشاهان سائیس بدون آنکه این وضع رابهم بزنند سرمایه و املاك را محدود کرده ومازاد آنرا بمعابدواگذاشتندلیکن بعدها خطر جدیدی‌پیش‌آمد باین معنی که دارائی معابد پس‌از چندی‌از ثروت دولت بیشترشد . بنابراین‌هنگامی که‌پادشاهان سلسله‌سی‌ام و بطالسه احتیاج‌بپول‌داشتند قسمتی ازاموال‌معابدرا بعنوان

١— Kees ٠ مورخ آلمانی

مالیاتهای مختلف مصادره کردند و عده‌ای بطالسه را مالك مطلق سراسر مصر پنداشته‌اند بااین ترتیب وضع مالکیت درمصر بهمان صورت که در آغاز کارداشت بر گشت با این تفاوت که زمان و حوادث گوناگون تغییرات مهمی در آن ایجاد کرده بود .

آنچه‌در اینجا گفته شد بامطالبی که‌رویو(۱) از مطالعه قباله‌ها و اسناد مصری استنتاج کرده مغایرتی ندارد . بموجب اطلاعاتی که از این مدارك بدست آمده میتوان گفت که تقریباً از آغاز زمامداری سلاطین اتیوپی قوانین جدیدی راجع بطرز مالکیت وجودداشته که بموجب آن صاحبان املاك بآزادی از اراضی خوداستفاده می کردند و همچنین گذشته از بیگاری و پرداخت مالیاتها طبقات متوسط مصری در برابر دولت و اشراف کاملا مستقل بودند . قوانین جدید که‌شاید از زمان بوکوریس بوجود آمده مخصوص خرده مالکین که موجب زیانی برای قدرت پادشاه نمی‌شدند بود ، درصورتی که سرمایه‌های بزرگ چنانکه پیشتردیدیم تابع شرایط هبه‌و بخشش بود واین ترتیب بدون آنکه لطمه‌ای بحق مالکیت افراد وارد سازد از توسعهٔ سریع دارائی و بسط املاك آنها جلو گیری می کرد

آمازیس فعالیت زیادی برای امر مالیاتها بخرج داد و چنانکه هرودوت میگوید وی مبتکر وضع مالیات برعایدات بود وما بانقل یك روایت ازاین مورخ یونانی این مبحث را خاتمه می‌دهیم :

« سلطنت آمازیس خوشبخت ترین ادوار زندگی مصر بود ، از طرف‌دیگر آمازیس بود که این قانون را بمصریان تحمیل کرد : هرفرد مصری، هرسال بایدقدرت و وسایل معاش خودرا بفرماندار بگوید.هر کس که‌این عمل راانجام ندهدو منابع مشروع ومناسب خودرا مدلل نسازد بمرگ محکوم خواهد بود . سولون قانونگزار آتنی این اصل را ازمصریان اقتباس و آنرادرمیان آتنی‌ها ترویج کرد ؛ و آنها آنرا همیشه بصورت قانون کاملی تلقی کردند . »

هـ - توجه بسنن قدیم

کلیات

توجه بگذشته که درزمان سلسله بیست وششم مورد علاقه مصریان قرار گرفت ناشی ازیك احتیاج

---

۱ -- Revillout .

معنوی بود و براثر اغتشاشات و جنگهای داخلی و حملات بیگانگان بوجود آمد منتهی کوشش مصریان دراین راه بنتیجه مطلوب نرسید و آنچه دراین زمان بدست آنها ایجادشد تصنعی و فاقدحس حیات‌بود بااین‌حال براثر ملایمت‌واعتدالی که آنها در بکار بستن اصول سابق ازخود نشان می‌دادند همهٔ شئون زندگی بوضع‌عادی‌ومتعادل توسعه یافت .

مذهب — احیاء آداب قدیم مذهبی با توجه بخدایان ملی قدیم بخصوص پتاه و نت و چند تن از خدایان خارجی مانند بعل و اناهیت و آستارته صورت گرفت ، باین جمع ست‌رب‌النوع بیابان وتجسم عوامل بدی واهریمنی‌نیز اضافه‌شد متون قدیمی اهرام ، بجای کتاب‌اموات‌و مجموعه‌های مذهبی امپراطوری‌جدید،مجدداً درمقبره‌ها مورد استفاده قرار گرفت ولی مسلماًهیچیك ازاین اقدامات جنبه واقعی‌و حقیقی نداشت چون مذهب مصریان از آغاز امپراطوری جدید تحولات منطقی و عمیقی بخود گرفته بود ، ابهام عقاید مذهبی‌و نفوذ روز افزون سحروجادو در محیط بی تجمل و ساده زندگی مصریان تأثیری نمیتوانست داشته باشد منتهی‌بنظرمصریان که طالب دنیای خیالی ومفروض دیگری بودند اوضاع و محیط موجود پسندیده و مطلوب‌بود .

هنر — احیاءآثار گذشته‌درهنردورهٔ سائیس، بخصوص درمجسمه‌سازی‌و نقوش‌برجسته‌بخوبی‌مشهوداست، ازمعماری این‌دوره‌ودورهٔماقبل‌آن جزبناهای کوچکی که پادشاهان و کهنه بزرگ وزنان الهی در تب ساخته بودند اثری در دست‌نیست، معابد مجلل‌دلتا که هرودوت از مشاهده آنها اظهارتعجب کرده بکلی‌از میان رفته وحتی ازطرح آن‌هم در روی خاك‌اثری نمیتوان‌بدست‌آورد .

مجسمه سازی ماقبل‌سائیس — در یکی از مخازن زیر زمینی کارناك مقداری مجسمه از دوران بحرانی ، که‌فاصله‌میان‌امپراطوری‌جدیدودوره‌سائیس بوده ، بدست‌آمده، مجسمه هائی که در کارگاههای تب ساخته شده بسبك امپراطوری جدید میباشد ،

هنرمندان این دوره استادان ماهری بوده‌اند که آثار آنها معمولا قابل توجه‌و پاره‌ای از آنها مانندمجسمه‌ششونك (کاهن بزرگ)خاطرهٔ بهترین آثاردوره رامسس‌هارا در انسان ایجاد میکند ، مجسمه اوزورکن (پادشاه) که‌قایقی را بجلو میراند (فقط‌عقب قایق باقی‌مانده) درعین‌اینکه بیحالت و تصنعی‌است جلوه مخصوصی دارد ، شاهکار این زمان شاید مجسمه برنزی کوچك‌ملکه کاروماما (۱) همسر تاکلوت دوم باشد که روی آن باطلا قلمزنی شده و از این بابت سبك‌کار هنرمندان تب در آن محفوظ است و از لحاظ کمال دقت در برجسته‌کاریها طرز برنزکاری هنرمندان سائیس را نشان می‌دهد ولی‌از زمان سلسله پنجم تغییر واقعی درهنر این زمان بوجود آمد و مجسمه سازان بنمودن واقع و حقیقت که منشاء آن قدیمترین نمونه‌های هنری مصر قدیم بود متوجه شدند، پادشاهان اتیوپی ظاهراًجنبه ملی هنررا در آثار خود بیش از سلاطین لیبی رعایت می‌کردند و پادشاهان ناپاتا نخستین کسانی هستند که آثار پیش‌ازامپراطوری جدید یعنی آثار امپراطوری میانه و بخصوص امپراطوری قدیم راسرمشق قرار دادند . و در این راه زمامداران سائیس روش آنها را تعقیب کردند ، سر بزرگ تاهارکا (پادشاه) ومجسمه نیم‌تنه و مجسمه زیبای منتوئم هات حاکم تب بهترین نمونه این‌سبك میباشند . باتمام این احوال باید گفت که هنرمندان سلسله بیست و پنجم همیشه درکار خود توفیق نیافته‌اند و سستی و بیحالتی بعضی از آثارآنها مانند مجسمه معروف آمناردیس وشاپنوپت موجب‌تأسف میباشد .

مجسمه سازی سائیس یا ممفیسی جدید

تکرار نمونه‌های قدیم دستورکارمجسمه‌سازان سلسله‌بیست‌وششم بوددراین باره‌نمیتوان گفت که هنرمندان این زمان در جستجوی کمال مطلوبی بوده‌اند بلکه توجه بآثار گذشته امکان ایجاد هنرجدیدی‌را از آنها سلب کرد بنابراین درمجسمه‌های این‌دوره همان لباس و وضع قدیم حفظ شد فقط بجای آنکه در تهیه مجسمه ها سنگهای آهکی بکار رود از سنگهای سختی مانندسنگ‌سیاه ، مارسنگ وسنگهای‌جوش استفاده می‌کردند وهمچنین درپرداخت آنها بحدی‌مبالغه می‌شد که‌مجسمه‌ها ظاهر نامطبوعی

---

۱ – Karomama .

بخود میگرفتند معذلك آثار این هنرمندان را نباید بکلی فاقدارزش وابتکاردانست چون غالباً چهره‌هابادقت قابل ملاحظه‌ای طرح وجزئیات حقیقی آن بخوبی ترسیم‌شده وتعداد زیادی ازاین تصاویر ونقوش جالب دردست‌است ، زشتی و پیری بدون کم و کاست دراین نقوش معلوم است همه‌عوارض و ناصافیهای صورت (صورتها معمولا گرد میباشد) بخوبی نمایش‌داده شده وشکل سر ، درصورتی که کلاه گیس معمول قدیم روی آن نباشد ، بدقت مخصوصی که در تاریخ هنرمصر نظیر ندارد مورددقت ومطالعه‌قرار گرفته‌است .

گاهی از اوقات چهره‌ها تا حد مطلوبی با واقع تطبیق شده و همین امر از مشخصات یکدسته از مجسمه‌های این دوره میباشد، لبخند خنك ونامطبوع چهره‌ها با آنکه فاقد حالت حیات وهوشیاری است‌معذلك دلفریب وجاذب است .

درهرحال‌جنبه‌های تصنعی تاپایان‌زمامداری‌سلسله‌های بومی‌رایج‌بوده‌وظاهراً حمله‌ایران‌نیز‌تأثیری‌درهنرمصری‌نداشته‌است .

حجاری برجسته

دراین‌نوع حجاری‌هم‌پیروی‌ازروش‌های گذشته بخوبی مشهوداست ، مثلادر مقبره‌های بزرگ پادشاهان‌سائیس‌درتب‌همان‌صحنه‌های‌مصطبه‌های امپراطوری قدیم ترسیم شده ولی زندگی وشکوهی که باعث زیبائی مقابر ممفیس بود در آنها دیده نمیشود ، البته حجاری که نخواهد از یك نمونه ناموزون پیروی کندومایل‌باشد ازخود چیزی برآن بیفزاید ناچار گرفتار تصنع وتکلف‌خواهدشد، بهرحال بعضی ازحجاریهای این دوره لطف‌وظرافت‌مطبوعی دارند وازآنجمله‌است صحنه‌ای که چیدن زنبق را نشان می‌دهد و درموزه لوور موجود میباشد این صحنه البته نامطبوع نیست ولی بدعت و ابتکاری درآن بکار نرفته .

متون وخط

پیشتر گفته‌شد که زمامداران‌سائیس‌متون‌اهرام را درمقابر خود حك‌میکردند وگذشته‌از این صحنه‌هائی که در مقابر آنها ترسیم‌شده‌همراه باجملات واورادی است که مستقیماً از کتیبه‌های‌مشابه امپراطوری‌قدیم‌بعاریت گرفته

شده. متون مخصوص شرح احوال که بر روی مجسمه‌های دورهٔ ممفیس جدید دیده میشود نظیر شرح حالهای خیالی است که از اواخر امپراطوری قدیم معمول بوده ، پاره‌ای از هبه‌نامه‌ها ، مانند هبه نامه آپریس که هنوز در خرابه‌های ممفیس قدیم باقی است عیناً از فرمانهای سلطنتی امپراطوری قدیم تقلید شده بالاخره در استنساخ و تقلید از نمونه‌های قدیم بقدری مبالغه میشد که حکاکان حتی شکل علائم قدیم را نیز تقلید میکردند و گاهی علائم و اشارات گذشته را بدون توجه در جاهائی مورد استفاده قرار می‌دادند که غلط املائی فاحشی محسوب می‌شد . بهرحال باتوجه بشرح فوق ودقت در این جزئیات میتوان جنبهٔ تصنعی و سطحی اقدامات سلاطین سائیس را در احیاء آثار گذشته بخوبی دریافت.

و ـ سیاست خارجی

پسامتیك اول (۶۰۹-۶۶۳) سیاست خارجی مؤسس سلسله بیست و ششم ظاهراً منحصر باخراج آسوریها ازمصر بود و بهمین مناسبت چنانکه دیدیم وی بفلسطین رفت وشهر آشدود را بمحاصره گرفت ،درهمین‌ایام کشورهای آسیائی دچار انقلابات شدیدی بودند که برای درك حوادث لازم است مختصری دراین باره گفته شود.

دولت آسور گرفتار انقلاباتی بود و آسوربانیپال در بین‌النهرین سرگرم دفع این انقلابات . بنابراین مصریان از فرصت استفاده کرده خود را از شر تسلط آسور آزاد ساختند . این انقلابات بوسیله شاماش شوموکین (۱) برادر پادشاه اداره میشد وایلام وقبایل عربستان بحمایت از او باآسور داخل جنگ شده بودند ولی شورشیان مغلوب و بسختی تنبیه شدند وشوش پایتخت ایلام منهدم گردید ، شاماش شوموکین از زمامداری بابل خلع و جانشینی او بشاهزاده کاندالونو (۲) (۶۴۰ - ۶۶۳) داده شد .

دراین زمان یك حکومت مقتدر هند واروپائی در مرزهای آسور در شرف تشکیل بود ، پیش از این در زمان سارگن دوم چند قبیله از مادها بفرماندهی

---

۱ — Shamashshoumoukin .   ۲ - Kandalounou .

دیو کس (۱) حکومتی بوجود آورده و اکباتان را بپایتختی انتخاب کرده بودند ، پسراو فرااورتس(۲)وضع حکومت‌جدید را تحکیم وقبایل‌پارس را که‌درمجاورت او بسر میبردند باطاعت واداشت ولی‌در جنگ باآسوریها توفیق نیافت و در میدان جنگ کشته‌شد. پسراو کیاکسارس (۳) بتجدید قوائی‌پرداخت‌وبآسور حمله بردوشهر نینوا را محاصره کرد منتهی‌حمله سیت‌ها پایتخت آسور را از خطر نجات دادو کیا‌کسارس مجبور بترك مخاصمه گردید ، سیت‌ها درسوریه وفلسطین پراکنده شدند . روابط پسامتیك‌اول بادشمنان جدید بیشتر مطالعه‌شد .

درهمین‌موقع بود(٦٢٦) که پادشاهان نینوا و بابل‌در گذشتند و بامرگ آسور بانیپال‌سلطنت نینوا‌رو بانحطاط گذاشت،در بابل‌پسر کاندالو نوموسوم به نابوپولاسار (٤) خودرا از قید اطاعت آسور آزاد کرد و باپادشاه ماد، که پس از دفع خطر سیت‌ها بسلطنت خود سروسامانی داده‌بود ، متحد شد، متحدین به‌نینوا حمله‌برده آنراویران کردند (٦١٢) ، پیشرفت‌سریع بابل مایه نگرانی پسامتیك اول شد و (درحدودسال ٦١٦) اورامصمم ساخت که‌بکمك‌پادشاه‌آسورمبادرت کند ، این پیش‌آمد جدید در سیاست‌خارجی، درزمان‌پسر پسامتیك اول بصورت‌ثابتی‌درآمد .

سلطنت نخائو دوم
(٦٠٩ ـ ٥٩٤)

کیاکسارس‌و نابوپولاسار پس‌از‌غلبه،امپراطوری قدیم آسور را میان خود تقسیم کردند : مادها درقسمت شمالی یعنی درمغرب ومشرق‌دجله و بابلیها در بین النهرین شرقی و سوریه‌مستقر شدند. هنگامی که‌نخائو دوم‌بتخت نشست بخیال‌مداخله درفلسطین وتجدیدامپراطوری قدیم مصر درآسیاافتاد و بکمك پادشاه آسور شتافت ، پادشاه آسور ، آسوروبالیت دوم (٦١٢)باباقیمانده قوای آسور مدت‌سه‌سال بانابوپولاسار درجنگ بود ،پادشاه یهودا یوشیامتقی(٥) بحمایت بابل برخاست وعلیه نخائو وارد جنگ شد ودرجنگی که میان آنها درمجدو درگرفت پادشاه مصر فاتح شد و یوشیا بقتل رسید ، پسر و

---

۱ — Déiokès .　　۲ — Phraortès
۳ — Kyaxarès .　　٤ — Nabopolassar .
٥ — Josias .

جانشین او یهوآحاز (۱) پس از سه ماه سلطنت بدست نخائو اسیر و بمصر اعزام گردید و پسر دیگر یوشیا موسوم به الیاقیم (۲) از طرف نخائو بسلطنت منصوب و نامش به یهویاقیم (۳) تبدیل شد. اورشلیم ناچار غرامت سنگینی که بالغ بر یکصد تالان نقره و یك تالان طلامی شد بپادشاه مصر پرداخت، نخائو بآسانی بقیه نقاط سوریه را نیز گرفت و بفرات و حتی به کار خمیش نیز رسید، تنها شهر غزه در صدد استقامت بر آمد لیکن این مقاومت نیز درهم شکسته شد، در این موقع پادشاه بابل پسر خود نبوکدونوزور (٤) را بفرماندهی سپاهی برای مقابله با مصریان بآسیا فرستاد، در کارخمیش جنگ شدیدی میان دو طرف در گرفت و در سال چهارم سلطنت یهویاقیم شکست سختی نصیب قوای مصر شد، مصریان بدلتا باز گشتند و چنانکه در کتاب پادشاهان نقل شده دیگر پای آنها بفلسطین نرسید «چون پادشاه بابل همه اراضی که بتصرف مصر در آمده بود، از مسیل مصر تا شط فرات، از او بازستاند».

بر اثر مرگ نابوپولاسار (٦٠٥) مصر از خطر تعقیب دشمن و شکست نجات یافت و نبوکدونوزور بعجله ببابل رفته درهمان سال تاجگذاری کرد.

نخائو هنوز ناامید نبود و بتشکیل اتحادیه‌ای که یهویاقیم در رأس آن قرار داشت موفق شد، پادشاه یهودا باندرزهای ارمیای (٥) نبی توجهی نکرد و نبوکدونوزور قوائی مرکب از عده‌ای کلدانی، سوری، موآبی (٦) و آمونی (۷) بجنگ او روانه کرد. پادشاه ظاهراً بقتل رسید، اورشلیم بتصرف دشمن در آمد و پادشاه جدید یهودا موسوم به یهویاکین و عده‌ای از رجال مملکت باسیری ببابل گسیل شدند، نبوکودونوزور آخرین پسر یوشیا یعنی ماتانیا (۸) را بتخت سلطنت یهود نشاند و نام او را به صدقیا تبدیل کرد (٥٩٧). این عمل عین اقدامی بود که چندی پیش نخائو انجام داد تا در فلسطین زمینه مساعدی برای خود تهیه کرده باشد.

درطی این جنگها نخائو هیچ عکس العملی از خود نشان نداد چون بیم آن داشت

---

۱ — Joachaz . ۲ — Eliakim . ۳ — Joiakim .
٤ — Jérémie . ٥ — Moabites . ٦ — Ammonites .
۷ — Joiakin . ۸ — Matthania .

که مجدداً باشکست مواجه گردد ،وی میخواست فلسطین راتصرف کند ولی چون قوای بابل نیرومندتراز سپاهیان مصر بودند در نظر داشت از راه دریامنظور خویش را انجام دهد ، بهمین مناسبت بوسیله کرنتی‌ها سفاین جنگی تهیه کرده و بزودی‌دریای مدیترانه و بحر احمر رادردست گرفت، این طرح اگر عملی میشددو فایده داشت باینمعنی که‌هم‌مراقبت‌سواحل‌مصر باسانی انجام‌می گرفت‌وهم‌نیروی‌مقتدری‌در برابر بابل‌بوجود میآمد که‌باآن ممکن‌بود انتقام‌شکست سال ٦٠٥ از آنها گرفته‌شود .

منتهی‌نخائو قبل‌از انجام‌نقشه‌خویش‌در گذشت .

سلطنت پسامتیك دوم
(٥٩٤ - ٥٨٨)

از سلطنت پسامتیك دوم اطلاعات مختصری در دست‌است، وی‌مسلماً بنوبی لشکر کشیده‌چون سپاهیان مزدور یونانی (ایونی‌ها،رودین‌ها(١) وکارین‌ها (٢)) که درارتش او بودند خطوط وتصاویردستی برروی‌یکی‌ازستونهای‌رامسس دوم در ابوسمبل بیادگار گذاشته‌اند، دریکی‌از این کتیبه‌ها نوشته شده است که سپاه مصر تاماوراء کرکیس (٣) یعنی تا آبشاردوم(وادی حلفا)پیش‌رفت‌دراین اردو کشی‌عده‌ای‌ازمصریان‌بسرداری آمازیس وعده‌ای‌فنیقی وشاید عده‌ای یهودی هم شرکت‌داشتند .

پسامتیك‌دوم سفری هم بسرزمین‌خارو کرد ، این‌اصطلاح‌جغرافیائی‌البته‌مبهم و ممکن است‌مقصود فنیقیه باشد ، در این مسافرت صحبت‌از اقدامات جنگی‌نبوده (عده‌ای‌از کهنه همراه پادشاه بوده‌اند)ولی از این‌موضوع میتوان دریافت که دولت مصر از نقشه‌های سابق خود راجع بالحاق کشور های آسیائی دست نکشیده بود ، این مسافرت درسال چهارم سلطنت پسامتیك دوم صورت گرفته ، پاپیروسی که‌ازاین مسافرت‌صحبت کرده یادآور میشود که نخائو درمراجعت ازاین سفردر گذشت ولی بعقیده‌هرودوت پادشاه‌در بازگشت‌ازاردو کشی‌نوبی‌وفات‌یافته‌و چنانکه ازابنیه‌مصری برمیآید وی هفت‌سال‌سلطنت کرده .

١—Rhodiens .
٢—Cariens .
٣—Kerkis .

سلطنت آپریس (٥٦٨-٥٨٨)

بنابروایت هرودوت «آپریس بفرماندهی سپاهی بهصیدا رفت و صور را در دریا شکست داد» مورخ دیگری موسوم به مناندر(١) این اظهار را تائید کرده و میگوید که محاصره صور سیزده سال طول کشید و مربال(٢) پادشاه آن با پرداخت خراجی نبوکدونوزور را بحمایت خود خواند پادشاه بابل هم چون تصور میکرد که پس از این اتحاد میتواند آپریس را از راه دریا شکست دهد، این پیشنهاد را پذیرفت

قبل از این اتحاد(٥٨٦-٥٨٨) پادشاه بابل، براثر نافرمانی پادشاه یهودا ، برای مرتبه دوم اورشلیم را گرفته آنرا ویران کرد و تعداد زیادی از یهودیان را باسیری ببابل برد ، درهمین موقع دستههای متعدد از یهودیان بمصر پناه بردند و آپریس آنها را بگرمی پذیرفت و آنها درمصر پراگنده و مستقر شدند ، جنوبیترین کوچ نشین آنها، یعنی مهاجرین ساکن در الفانتین بزودی پیشرفتهائی کردند و هنگام حمله ایران این کوچ نشین مخصوصاً یکی از نقاط معمور مصر بشمار میرفت .

دراواخر سلطنت آپریس واقعهای در لیبی رخ داد که بقیمت سلطنت پادشاه تمام شد ، باین ترتیب که درزمان سلطنت پسامتیك اول(٦٣١) یکی ازاهالی درید(٣) موسوم به باتوس (٤) درسواحل لیبی شهر سیرن (٥) را احداث کرد ، مردم بومی لیبی درطی مدت شصت سال این همسایگان مزاحم را متحمل شدند ولی چون درسال ٥٧٠ دستههای تازهای از یونانیان بلیبی آمده بتقسیم اراضی میان خویش مشغول شدند اهالی لیبی سر بطغیان برداشتند و پادشاه مصر را بکمك خواستند، آپریس که نمیخواست سپاهیان یونانی خود را بجنگ یونانیان بفرستد یك سپاه مصری به سیرن اعزام داشت ولی این عده شکست خوردند ، درهمین زمان شورشی درمصر بروز کرد ، آپریس آمازیس را بسرداری سپاهی برای تسکین شورشیان روانه کرد لیکن آمازیس بجای انجام وظیفهای که بوی محول شده بود خود را پادشاه مصر خواند و بجنگ آپریس رفت ، آپریس و آمازیس بسال ٥٦٩ در ممفیس مصاف دادند آپریس مغلوب

---

١ – Ménandre . ٢ — Merbaal .
٣ — Doride . ٤ – Battos . ٥ – Cyrène .

ودستگیر شد و بمقر سلطنتی خود که در دست آمازیس بود اعزام گردید، آمازیس با او بمهربانی رفتار کرد ولی مصریان که ازاین وضع ناراضی بودند تقاضا کردند وی بدست آنها سپرده شود؛ آپریس تسلیم آنهاشد و مصریان او را خفه کردند. باید متوجه بود که حقیقت مطلب بااین روایت مختصر اختلافی دارد یعنی چنانکه میدانیم درسال سوم آمازیس، آپریس بسر کردگی یونانیان مزدور خود بجنگ آمازیس رفت بنابراین چنین نتیجه گرفته میشود که این دو پادشاه اگرهم در سلطنت شریك نبوده اند در یك زمان (مدت دوسال) هردو بر مصر حکومت میکرده اند.

سلطنت آمازیس (٥٢٥-٥٦٨)

مصریانی که مایه پیروزی و پیشرفت کار آمازیس شدند ظاهراً از اعقاب جنگجویان لیبی یعنی دشمنان سرسخت یونانیان بوده اند ولی آمازیس احساسات هواخواهان خود را که مخالف بیگانگان بود بمهارت تسکین داد، هرودوت توصیف جالبی از آمازیس کرده، بنا باظهار او آمازیس دیپلمات دقیق، وشرابخوار زبردست ومردخوشگذرانی بوده، دورهٔ سلطنت او بصلح و آرامش گذشت و شاید خود او بوقایعی که در آسیا رخ میداد و از هر لحاظ برای مصر خطرناك بود وقعی نمیگذاشت، در آغاز زمامداری او مصر مورد حمله پادشاه بابل قرار گرفت و سپاهیان یونانی او در این جنگ شکست خوردند ولی چنین بنظر میرسد که نبوکودونوزور شخصاً از تعقیب مصریان منصرف شده باشد، بعقیده هرودوت آمازیس جزیره قبرس را بتصرف درآورد وروابط دوستانه‌ای بایونیان سیرن برقرار کرد و حتی یکی از شاهزاده خانمهای سیرن رابنام لادیکه (۱) بزنی گرفت، دورهٔ سلطنت او دورهٔ رفاه مصر بود ولی در مرگ او آثار مخاطرات جدیدی در مرزهای مصر مشاهده شد.

سلطنت پسامتیك سوم (٥٢٥)

خطری که پسامتیك سوم قربانی آن شد نتیجه حوادثی بود که از سی سال پیش در آسیا بوقوع می پیوست، از سلطنت آستیاژ (٥٥٥-٥٨٤) پسر کیاکسارس پادشاه ماد اطلاع زیادی در دست نیست گرچه او را پادشاهی جابر و بیدادگر معرفی کرده

---

۱ — Ladiké .　　۲ — Astyagès .

اندولی هیچیك از روایات واخبار این نظر را تائید نکرده همینقدر مسلم است که کمی قبل از سال ٥٥٥ میان مادها و پارسها اختلافی بروز کرد وغلبه پارسها وضع را بکلی تغییر داد ، قهرمان این حادثه کوروش ازاعقاب یکی از خانواده‌های سلطنتی بود که مطیع مادها بوده وازمدتها پیش برانزان حکومت داشتند ، کوروش پس از شکست آستیاژ شخصاً زمامدار ماد وپارس شد (٥٥٥) .

درهمین سال نبونید(١) در بابل بسلطنت رسیدواو که از حوادث پارس خبر داشت خودرا درمخاطره دید. کوروش ابتدا لیدی را که در دست کرزوس بود تصرف کرد، اتحاد کرزوس و آمازیس و اسپارت و بابل در این پیش آمد نتیجه‌ای نداد چون کوروش پس از جنگ ناتمامی که با کرزوس کرد متوجه سارد شده آن شهر را گرفته و کرزوس را قبل از آنکه متحدینش قوای خود را متمرکز سازند با سیری همراه برد . بعداز این فتح کوروش بطرف مشرق ، که‌مورد خطر دسته‌های جدیدی از آریاها قرار گرفته بود، رفت و برای محافظت مرزهای خود همهٔ کشورهای آسیای علیارا تاراج کرد « وهمه‌ملل را بدون استثناء باطاعت خویش درآورد » این وقایع در فاصله سالهای ٥٤٦ و ٥٤٠ صورت گرفت .

کوروش که ازجانب مشرق اطمینان یافته بود متوجه بابل شد و درسال ٥٣٩ شهررا بآسانی گرفت . از این تاریخ وی فرمانفرمای بلامنازع آسیای مقدم بود وپس از ده‌سال سلطنت (در ٥٢٩ ؟) در گذشت .

افتخار فتح مصر نصیب کامبوزیا پسر او شد ، البته آمازیس هم بیکار ننشست و چنانکه دیدیم پس از تصرف قبرس با کرزوس عقداتحادی بست ، منتهی برای مقابله باقوای عظیم کوروش این اتحاد نتیجه‌ای نداشت . پس از سقوط کرزوس آمازیس بـا پولیکرات (٢) زمامدار ساموس (٣) متحدشدولی زمانی که مداخله او بنفع آمازیس لازم بودوی تسلیم کامبوزیا گردید وپادشاه مصر در برابر قوای ایران تنهاماند، درهمین اثنا آمازیس وفات کرد وپسامتیك سوم ادارهٔ مصررا بعهده گرفت و کمی بعد یعنی در بهارسال ٥٢٥ حمله ایران شروع شد .

١—Nabonid . ٢ — polycrate .
٣—Samos .

ایرانیان ازجاده نظامی قدیم بمصر رفتند ، این راه اغلب دردورهٔامپراطوری جدید ازطرف مصریان مورد استفاده قرار گرفته بود واخیراً هم آسوریان از آن استفاده می کردند . بگفته هرودوت یکی ازسرداران یونانی آمازیس درزمان حیات پادشاه باو خیانت کرده بهترین راه تصرف مصر را باو نشان داده بود و همو بود که سپاه ایران را هنگام ورودبمصر راهنمائی کرد.جنگ بزرگی درپلوز واقع شد و با آنکه مصریان ویونانیان دلیرانه جنگیدندکاری از پیش نبردنـد و بطرف ممفیس عقب نشستند، کامبوزیا بتعاقب آنهارفت و پایتخت قدیم مصر رامحاصره کرد،درطول مدت محاصره ازطرف یونانیان لیبی نمایندگانی با هدایای زیاد بحضور کامبوزیا رسیده اظهار اطاعت و انقیاد کردند .

بهرحال ممفیس تسلیم شد و کامبوزیا باپسامتیك سوم در نهایت ملاطفت رفتار کرد لیکن چون پادشاه مصر بتحریك مصریان علیه کامبوزیا اقدام کرده و بنتیجه نرسیده بود از ترس عقوبت پادشاه ایران، خودرا کشت ، کامبوزیا بدون زحمت مصرعلیارا گرفت و یکدسته ازسپاهیان خودرا بواحه خارجه وعده‌ای راهم به نوبی فرستاد فرماندهی این سپاه راشخصاً بعهده داشت، درمراجعت، بگفته هرودوت باقدامات شدیدی درمصر دست زد ودر حالیکه مشاعر او مختل شده بود درسوریه درگذشت، این اظهارات باواقع مطابق نیست چون میدانیم که کامبوزیا درسال ۵۲۲ بایران مراجعت کرده .

سلسله بیست و هفتم (۵۲۵-۴۰۵)

الف ـ سلطنت کامبوزیا

در هیچیك از مدارك مصری اطلاعات منظمی مانند گفته‌های هرودوت ازفتح مصر بدست کامبوزیا دیده نمی‌شود معذلك در کتیبهٔ مفصلی که شرح حال یکی از رجال آن زمان مصر است (۱) و بر روی مجسمه او حك شده ، اشاراتی بشکست مصر شده و وظایف ومقام آن شخص در دربار کامبوزیا تعیین گردیده است .

اوجاهورسن درزمان آمازیس مشاغل مهمی را عهده دار بود وهنگام حمله ایران

۱—Oudjahorresne .

فرماندهی ناوگان مصر را داشت ودر این مقام ظاهراً کاری انجام نداده چون در کتیبه خود از اختلاف ایران و مصر سخنی نگفته ، شاید وی بلافاصله پس از شروع جنگ با ردوی دشمن پیوسته وسفاین مصری را تسلیم کامبوزیا کرده باشد واین مطلب از رفتاری که در دربار ایران نسبت باو بعمل آمده تأیید میگردد . او جاهورسن باعبارات مبهمی «از یك بحران بزرگ که درشهرستان سائیس رخ داده ...و بتمام مصر سرایت کرده و نظیر آن دیده نشده بود» صحبت می کند. البته برای او دشوار بود از شکست سپاهی که خود او فرمانده آن بود سخن بگوید منتهی همین اشارات برای اثبات سخت گیری و شدت عمل ایرانیان کافی است و چنانکه بعد خواهیم گفت ایرانیان بمعابد و اماکن مقدس مصری نیز آسیب زیاد رساندند .

چنانکه او جاهورسن ادعا میکند وی کامبوزیا را بمهربانی با مصریان وادار ساخت، ابتدا بنفع شهرستان خود (سائیس) وخدایان و خانواده خود نزد کامبوزیا وساطت کرد و بعد اورا برعایت آداب وسنن مصری وا داشته استفاده ازعناوین کامل سلطنتی مصر را باو پیشنهاد کرد همچنین از کامبوزیا خواست تا احترام کامل خدایان مصری را مرعی دارد وشخصاً هدایائی تقدیم آنها کند ، پادشاه بسپاهیان خود که در معابد مستقر شده بودند دستور داد از آنجا خارج شوند ودر ترمیم و تعمیر معابد حتی الامکان اقدام نمایند .

این رفتار چنانکه می بینیم با آنچه هرودوت بفاتح مصر نسبت داده اختلاف دارد و بهر حال کامبوزیا نیز بتبع پدر خود کوروش و رفتار ملاطفت آمیز او باملل مغلوب با مصریان بمسالمت رفتار کرده .

بنا باظهار هرودوت یکی از کارهای ناپسند کامبوزیا این بود که در حال خشم گاو آپیس را کشت، (۱) در اسناد مصری بهیچوجه باین مطلب اشاره نشده و بعکس چنانکه میدانیم بدستور او مقبره باشکوه وزیبائی برای یکی از گاوهای آپیس که در سال ششم سلطنت او مرد برپا کردند ،در این باره بعد نیز گفتگو خواهد شد .

بطور خلاصه محتمل است که او جاهورسن ، که یکی از درباریان طرف توجه شاه بوده برفتار پادشاه نسبت بمصریان از اظهار رضایت وخوش بینی خودداری نکرده

---

۱ ــ این واقعه را پلوتارك هم تایید کرده .

باشد ولی هرودوت که منبع اطلاعات او کهنه مصری بوده، (که بیشتر تعصب ملی داشته اند و تا توانسته اند از رفتار کامبوزیا انتقاد کرده اند) در کتاب خود بزشتی از ایرانیان یاد کرده است .

ب ـ سلطنت داریوش (۴۸۵ - ۵۲۲)

شورش لیبی

کامبوزیا در مراجعت از مصر (۵۲۲) آریاندس (۱) را بسمت ساتراپ در مصر گذاشت و او مقر خود را در ممفیس قرارداد . کامبوزیا چنانکه اشاره شد در بازگشت بـایران وفات یافت و در آغاز زمامداری پسراو داریوش، شورشی درشهرستانهای لیبی بروز کرد ، ساتراپ مصر قوائی بفرماندهی آمازیس (۲) برای سرکوبی شورشیان فرستاد . شهر سیرن بتصرف این قوی در آمد ولی در بازگشت گرفتار حملات پیاپی دشمن شده وسختی راه و کمی وسایل آنهارا بحدی در مضیقه گذاشت که این اردو کشی بشکست منجر شد، داریوش کمی پس از این واقعه برای تنبیه ساتراپ مزبور، که خودرا مالك مطلق مصر میدانست وحتی سکه هم بنام خود میزد، و عبرت دیگران او را بقتل رساند

تجدید سازمان مصر

اوجاهورسن که همیشه مورد التفات دربار بود در ابتدای سلطنت داریوش بایران احضار شد و در مراجعت بفرمـان داریوش بترمیم آموزشگاه سائیس پرداخت، درهمین زمـان ساتراپ مصر از طرف داریوش مأمورشد که زبده ترین قانونگزاران مصررا دریك جا مجتمع کرده و از آنها بخواهد مجموعه‌ای از قوانین مصر، از قدیمترین ایام تا زمان آمازیس، تدوین کنند ،داریوش تصور میکرد بهترین وسیله حکومت براتباع جدید اجرای قوانین محلی است ، این اقدامات شاید بمنظور جلوگیری از نارضامندیهائی بود که از چندسال پیش براثر یکی ازفرمانهای کامبوزیا ایجاد شده بود ، یکی از مواد این فرمان مصادره و ضبط کلیه یاقسمتی از

۱—Aryandès .

۲ ـ ممکن است این شخص یکی ازایرانیان بوده که نام مصری برخود گذاشته .

عواید معابد مصر ، باستثنای ممفیس، هرموپولیس پاروا (۱) ؛ وپر آپی آنو (۲) بود، این اصلاحات بدون تردید مایهٔ دلگرمی وعلاقمندی مصریـان بود .

سال بعد (۵۱۸) پادشاه شخصاً بمصر رفت ، او جاهورسن ظاهـراً در ایـن زمان وفات یافته بود چون وظایفی که دردربار کامبوزیا داشت در این موقع بدست شخصی موسوم به آمازیس انجام می گرفت ، این شخص مدعی است که خدایان مصری را وی بداریوش شناساند وفرمانداران ایرانی دلتارا وادار کرد برای آپیسی که مرده بود هدایائی تقدیم کنند .

داریوش معبد بزرگی که هنوز درواحه ال خارجه برپاست درمصر ساخت و برای تهیه سنگهای مورد نیاز بنا دستورداداز معادن وادی حمامه استفاده شود ، آتیاواهی (۳) فرماندار ایرانی کوپتوس، ماموراستخراج سنگ شد ودرمدت سی و هفت سال که این مأموریت بعهده او بود کتیبه هـائی در وادی حمامه نقش کرده که از مطالعه آنها معلوم میشود بیگانـگان بزودی با آداب مصری خو گرفته اند ، آنها بزودی خدایان مصری را نیز پذیرفتند و حتی پاره ای از آنها نام مصری نیز بر خود گذاشتند ، چنانکـه برادر آتیاواهی موسوم به آیرا وارتا (٤) خودرا دراواخر عمر بنام تئوس (۵) خواند .

استفاده اقتصادی از مصر مخصوصاً مورد توجه داریوش بود ، این سر زمین مسلماً ثروتمندترین بخشهای امپراطوری ایران بود و بزرگترین رقم عایدی ایران از همین بخش تأمین میشد . برای تسهیل دادو ستد و امور بازرگانی داریوش دستور داد اقداماتی که از زمان نخائو برای حفر کانال بحراحمر متوقف مانده بود مجدداً شروع کنند و پس از افتتاح آن ، سفاین بآسانی از مدیترانه ببحراحمر واردشدند .

ج - پایان تسلط ایران

باوجودمهربـانی هائی که داریوش نسبت بمصریان میکرد، آنها که نمیخواستند در قید اطاعت بیگانه بمانند از ضعف و گرفتاریهای او استفاده کـرده سر بطغیان

---

۱ — Hermoplís parva . ۲ — per — Api — Anou .
۳ — Atiyawahi . ٤ - Ayirawarta .
۵ — Téos .

برداشتند ،درسال ۴۹۰ یونانیان در ماراتن قوای ایران را شکست دادند و داریوش برای جبران این شکست مدت سه‌سال بتهیه مقدمات اردو کشی بیونان‌مشغول بود ، دراین مدت ظاهراً باداره مصر توجهی‌نمی‌شد چون چهار سال بعد از واقعه ماراتن (٤٨٦) شورشی در دلتا ظهور کردپادشاه تصمیم گرفت یونانیان و مصریان را در یك زمان تنبیه کند ولی قبل‌از انجام منظور در گذشت (٤٨٥) . پسر او خشایارشا (٤٦٤ - ٤٨٥) که‌پس ازاو بسلطنت رسید درسال دوم زمامداری خود بمصر رفت‌و غائله شورشیان را بآسانی دفع کرده حکومت آنجارا ببرادر خود هخامنش سپرد . ازاین‌تاریخ استیلای ایران برمصر بصورت شدیدی‌عملی‌شد .

شکستهای متوالی خشایارشا در جنگ‌بایونانیان، شورشیان نواحی مختلف امپراطوری پارس‌را درتعقیب اقدامات خودتحریص کرد وچون‌خشایارشابقتل‌رسید در زمان جانشین او اردشیر اول (٤٢٤ - ٤٦٤) شورشی ، شدید تر از گذشته در مصر ظاهر شد .

رهبر این نهضت ملی‌یکی از امرای‌لیبی موسوم به ایناروس (١) بود ، این نهضت بزودی توسعه یافت وامیر سائیس موسوم به آمیرته (٢) که از اعقاب خاندان سلطنتی قدیم بود بایناروس پیوست ، آتن که دشمن نیرومند خود را شکست داده بودمعذلك از ترس او جداًبحمایت‌شورشیان‌مصر برخاست وسیصد کشتی (٣)بکمك آنها فرستاد ، این سفاین از راه نیل بجانب ممفیس روانه شدند ولی قبل از وصول این‌سفاین اردشیرقوائی مرکب‌ازسیصد هزار سرباز بمصراعزام داشت ، قوای ایران ومصر در پاپرمیس (٤) روبرو شدند ، درآغاز کار پیشرفت باایرانیان بود ولی پس از رسیدن یونانیان فتح نصیب مصریان شد در این جنگ فرمانده یونانیان ، شاری تیمیدس (٥) وحاکم ایران هخامنش هردو کشته شدند . بقیه قوای ایران به ممفیس رفتند ومصریان شهررا محاصره کردند، ایرانیان‌یك‌قسمت ازشهر راباختیارمهاجمین گذاشتندوخود باایجاد سدهاوسنگرهای متعددرقسمت‌دیگر شهر بدفاع‌پرداختند .

---

١ — Inaros . ٢ — Amyrteé .
٣ — Trières . ٤ — paprémis
٥ — Charitimidès .

هجده ماه بعد انتقام این شکست را از دشمن گرفتند، یونانیان سفاین خودراآتش زده بجزیره پروزوپی‌تیس (۱) پناهنده شدند ولی چون پارسها از تعقیب آنها دست برداشتند از راه لیبی بیونان بازگشتند، ایناروس که دریکی از جنگها زخمی شده بود اسیر وبشوش اعزام گردید واردشیر اورا اعدام کرد، آتنی‌ها در صدد برآمدند باریگر بدلتا پیاده شوند لیکن کشتی‌های آنها بوسیله سفاین فنیقی که در خدمت ایران بود از بین‌رفت.

پس‌از مرگ ایناروس (٤٥٥/٤) آمیرته رهبری این نهضت رابعهده گرفت‌و تاسال٤٤٩ باستقلال دردلتا حکومت کرد، براثر تقاضای وی آتنی‌ها نیروئی مرکب ازشصت کشتی بکمك او فرستادند ولی این‌نیرو قبل از وصول بسواحل مصر بعلت شنیدن‌خبرمرگ سیمون(۲) بیونان بازگشت.

درسال ٤٤٩ معاهده صلحی‌میان ایران وآتن بامضارسید واز آن تاریخ‌شورش مصر تسکین یافت،ساتراپ‌جدید مصر هم بامصریها از درصلح درآمد وتامیراس (۳) وپوزیریس (٤) فرزندان ایناروس وآمیرته رابحکومت نقاطی که در دست پدران آنها بود باقی گذاشت، باتمام این احوال مصر کاملا مطیع نشده بود در سال ٤٤٥ شخصی بنام پسامتیك مقدار چهارصدهزار کیلو گندم باتن فرستاد واین گندم ظاهراً بادر از ا، کمك‌ارسالی‌ویاوعده‌ارسال کمك از طرف اتن بوده ولی در بارهٔاین قیام اطلاعی دردست نیست.

پس‌از مرگ اردشیر منازعاتی میان افرادخانوادهٔ سلطنتی درگرفت و یکی ازپسران پادشاه موسوم به داریوش دوم باین منازعات خاتمه داده بر تخت سلطنت ایران جلوس کرد (٤٠٤ - ٤٢٤)، گویا داریوش دوم در سالهای اول سلطنت خود مدیحه‌ای برای آمون‌فرستاد واین مدیحه درمعبد خارجه که‌سابقاً بوسیله‌جداوایجاد شده بود حك شده، این اقدام از جمله آخرین تظاهراتی است که پادشاهان‌پارس درمصر معمول داشته‌اندچون چند سال بعد (٣-٤١٥) جنگ استقلال شروع شد.

۱—prosopitis.

۲—Cimon سردار آتنی پسر میل‌تیاد.

۳—Thamyras.

٤—pausiris.

جنگ استقلال و آخرین سلسله‌های بومی (۳۳۸-٤۱۵)

الف- آمیرته

پیشوای جبهه ملی ، آمیرته ظاهراً پسر پوزیریس بود که درزمان اردشیراول مورد عفوقرار گرفت .

از این شورش تقریباً اطلاعی دردست نیست همینقدر میدانیم کـه شروع آن قبل ازسال ٤۱۰ وانجام آن سال ٤٠٤ بوده و باستقلال مصر منجر شده ، درسال ٤۱۰ سخت گیری شدیدی نسبت بیهودیان الفانتین صورت گرفت وعلت آن ظاهراً علاقه‌ای بوده است که یهودیان مصر علیانسبت بسلاطین پارس نشان داده‌اند، معبد آنهاویران شد ولی چنانکه بعد خواهیم دید، این کوچ نشین از بین نرفت ، باین ترتیب جنگ استقلال حداقل شش سال بطول انجامید واین نخستین بار بود که شورش بتمام مصر سرایت کرد .

سلطنت آمیرته شش سال طول کشید (۳۹۸ - ٤٠٤) ، درسال تاجگذاری او داریوش دوم در گذشت و پسراو اردشیر دوم بجای او برتخت نشست ، پادشاه جدید بزودی گرفتار قیام برادر جوان خود کوروش شد وشرح این واقعه را گزنفون در کتابی موسوم به آناباز بتفصیل ذکر کرده است ، پس ازشکست کوروش ،فرمانده یونانی سپاه او، تاموس(۱) بمصر گریخت و به«پسامتیك» پناه برد ولی بفرمان پادشاه مصر اورا کشتند، دیودور(۲) که باین واقعه اشاره کرده قطعاًدر بارهٔ نام پادشاه دچار اشتباه شده چون دراین موقع آمیرته در مصر سلطنت میکرد نه پسامتیك ،(ممکن

---

۱ — Tamos ·

۲ — اشتباه دیودور را میتوان باین نحو توجیه کرد که ظاهراًامیرته نام عاریتی است نام حقیقی موسس سلسله بیست و هشتم پسامتیك بوده ، باین ترتیب میتوان گفت که گندم ارسالی بآتن بتوسط آمیرته که در آن موقع هم پسامتیك نام داشته ، صورت گرفته ، این نظر که بااطلاعات فعلی بهیچوجه قابل تایید نیست ، چنانچه موردقبول واقع شود باید گفت که پسامتیك آمیرته پسر متحدو دستیار ایناروس بوده نه نوهٔ او

ست منظور دیودور پسامتیك اول جد موسس و پادشاه منحصر سلسله بیست و هشتم باشد.)

آمیرته محققاً بر تمام مصر سلطنت داشته و یك پاپیروس آرامی که بتاریخ سال پنجم سلطنت او است و در الفانتین بدست آمده ، این نظر را تایید میکند و همچنین از آن پاپیروس معلوم میشود که پس از انهدام معبدالفانتین و سخت گیری مصریان نسبت باقوام یهود ، آنها بکلی متفرق نشدند ، بهر حال، در ابنیه مصری راجع به آمیرته خبری دیده نمیشود و این امر مایه تعجب است .

ب ـ سلسله بیست و نهم

سلطنت نفریتس اول (۳۹۸ - ۳۹۳)

این شخص که از اهالی مندس بوده و سلسله بیست و نهم را تأسیس کرده ظاهراً هیچ نسبتی با پادشاه سابق نداشته است، تغییر سلسله سلطنتی و انتقال زمامداری به نفریتس(۱) تغییری در وضع مملکت و سیاست پادشاهان ایجاد نکرد، این سیاست گر چه اساس و نحوه اجرای آن روشن نیست مسلماً بر پایه بدبینی نسبت بایرانیان و دوستی بایونانیان استوار بوده، جنگهای داخلی و رقابت امرای محلی متأسفانه پادشاهان اخیر مصر را از اجرای برنامه‌های اصلاحی خود بازداشته و بنظر میرسد که مصر هرگز نتوانست گرفتاریهای خود را مرتفع سازد و هیچیك از افراد خانواده های اشراف قدیم متاسفانه نگذاشتند یکی از میان خود آنها زمام امور را در دست گرفته سر و سامانی بکارها بدهد، شرح این وقایع در مقالات و اخباری که در این زمان تحریر شده مضبوط است و نکته جالب اینست که بموجب این اخبار علت این منازعات حس جاه طلبی مدعیان مقام سلطنت نبوده بلکه مشیت الهی آنها را باین عمل وادار می‌ساخته، بموجب این مدارك سر نوشت آخرین پادشاهان مصر ، مانند پادشاهان بنی‌اسرائیل ، منحصراً از روی رفتار آنها نسبت بقانون تعیین میشد و عقوبت و کیفر آنها مربوط بتعداد خطاهائی بود که از آنها سر میزد ، این مشابهت در عقاید اخلاقی دو ملت نباید مایه تعجب گردد و دلیل آن تماس دائمی است که در قرون

---

۱ – Néphérités .

اخیر میان دو کشور موجود بوده .

نفریتس اول مؤسس سلسله بیست و نهم بااسپارتیها علیه ایران متحد شد و برای آنها گندم ولوازم یکصد کشتی فرستاد(٦-٣٩٧) ولی کونون (١) سردار آتنی بحریه اسپارتی رادر سواحل رودس درهم شکست، پس ازاین واقعه ، گویا پادشاه مصر دیگر درصدد فعالیتی درخارج برنیامد ومصمم شد اقدامات فراعنه رادرمصر تعقیب کند ولی مجالی برای این کار نیافت وجز درچند کتیبه نامی ازاو باقی نیست :

سلطنت آکوریس (٢)
(٣٩٣ - ٣٨٠)

در زمان آکوریس ، مصر در اتحادیه‌ای علیه ایران شرکت کرد ، بنابروایت آریستوفان،از سال ٣٨٨ آکوریس باآتن متحدشد ولی تاآنجا که میدانیم این اتحاد اهمیت نظامی نداشته ، چندی بعد ، پادشاه قبرس ، اواگوراس (٣) برای جنگ با ایرانیان، باآکوریس پادشاه مصر واهالی پی زیدی (٤) ولیبی متحدشد .

پادشاه مصر مقداری گندم و پنجاه کشتی (تریر) برای متحد خود فرستاد ولی اواگوراس که شکست خورده بود بمصر پناهنده شده وچون پادشاه مصر نتوانست باو کمکی کند ، پادشاه قبرس بمملکت خود باز گشته با اردشیر دوم مصالحه کرد ، آکوریس که از کمك یونان مأیوس شده بود عده‌ای یونانی راشخصاً استخدام کرده بکمك آنها سه سال دربرابر ایرانیان مقاومت کرد (٣٨٣ - ٣٨٥) ، ایرانیان هم که دراین زمان گرفتار شورش اهالی پیزیدی بودند نتوانستند برای دفع غائله مصر توجه بیشتری بآن سرزمین مبذول دارند.

آکوریس در مصر اقدامات سلف خود را تعقیب کرد، آثاری ازکارهای معماری او درمدینة هابو ،کارنات، ال کاب وتود بدست آمده، سنگهای مورد احتیاج بدستور او از معادن طوره و ماسارا (٥) استخراج می‌شد ؛ در دلتا که همیشه از لحاظ ابنیه وهنر معماری عقب مانده جز چند قطعه‌ازمجسمه‌های مختلف (که‌معلوم نیست

١—Conon . ٢—Achoris . ٣ — Evagoras .
٤ -- pisidie دراسیای صغیر
٥—Masara .

اصل آنها از کجا بوده) اثری موجود نیست .

پایان سلطنت آکوریس وسلطنت پساموتیس و نفریتس دوم

پایان سلطنت آکوریس مصادف بااغتشاشات وبحرانهائی بود که از علت و کیفیت آنها اطلاع صحیحی در دست نیست، شاید جاه طلبی امیر سبنی‌توس (۱) که بعد بنام نکتانبو (۲) تاجگذاری کرد ، دراین وقایع بی‌تأثیر نبوده، تئوپومپ (مورخ یونانی قرن چهارم پیش از میلاد) زمامداری نکتانبو را با جنگ اواگوراس علیه ایران مربوط می‌داند (۳۸۰-۳۸۹) واگر این نظر صحیح باشد باید گفت که نکتانبو پیش از تاجگذاری هم مقام و قدرتی در مصر داشته ، جانشین آکوریس ، پساموتیس (۳) حداکثر یکسال سلطنت کرده (۴۷۹ - ٤٨٠) وفقط از چند قطعه آثار معماری که در کارناك پیدا شده میتوان وی را شناخت ، آخرین پادشاه این سلسله نفریتس دوم میباشد که بهیچوجه اطلاعی درباره او نیست وهمینقدر میدانیم که پس از چهار ماه بدست نکتانبو اول از سلطنت خلع شد .

ج - سلسله سی ام (۳۴۱-۳۷۸)

سلطنت نکتانبو اول (۳۷۸ - ۳۶۰)

یکی از کارهای او در آغاز زمامداری صدور فرمانی بنفع معبد نت درسائیس بود ، بموجب این فرمان ده یك عواید مالیاتی نوکراتیس (حقوق گمرکی و مالیات بر مصنوعات) بر بة النوع نت تعلق گرفت این اقدام وی در آغاز زمامداری مسلما مربوط بموضوع تاجگذاری او بوده چون باحتمال قوی ، کهنه سائیس درنیل بسلطنت پشتیبان او بوده‌اند نکتانبو این عمل را که بزیان یونانیان نوکراتیس تمام می‌شد برای پاداش کهنه مزبور انجام داده گذشته ازاین، نکتانبو ظاهراً نظر خوشی بیونانیان نداشت زیرا دولت آتن شابریاس(٤) وسربازان یونانی که از چندسال پیش درخدمت مصر بودند درهمین موقع فراخواند.

---

۱ — Sébennytos . ۲ — Nectanébo I .

۳ — psammouthis . ٤ — Chabrias .

این اقدام آتن اردشیر دوم را بر آن داشت که بار دیگر درصدد تصرف مصر بر آید ، فرماندهی این سپاه بعهده فارناباز ساتراپ سوریه گذاشته شد و او در عکاسپاهی مرکب از بیست هزار تن که بیست هزار مزدور یونانی هم کمك آنها بودند تشکیل داد ، قوای مزبور پس از تحمل زحمات زیاد وارد دلتا شده از راه نیل بطرف ممفیس پیش رفت ، شهر براثر تردید فارناباز ، که باظهارات فرمانده قوای یونانی خود (۱) ، بی اعتنائی کرده بود نجات یافت باینمعنی که طغیان نیل موجب بی نظمی و پاشیدگی قوای ایران شد و قوا در بحبوحهٔ تابستان سال ۳۷۳ مجبور بعقب نشینی شدند (دیودوردوسیسیل)

پس از این پیروزی نکتانبو در طول چند سال فراغت و آرامش باحداث معابدی درمصر پرداخت ، آثار کارهـای ساختمانی او تقریباً دراغلب نقاط مصر مانند بوباستیس ، ممفیس ، آبیدوس ، کوپتوس ، کارناك ، تود ، ادفوو فیله موجود است بدستور او معادن سنك وادی حمامه برای تهیه سنگهای مورد احتیاج مجدداً مـورد استفـاده قرار گرفت .

دراواخر سلطنت (۳٦٦) ظاهراً وی اداره امور سیاسی را بپسر خود تئوس ، که شاید درسلطنت باأو شریك بوده ، واگذاشت ، این پادشاه بیش از هرچیز طرفدار دوستی بایونان بود و بهمین مناسبت درصدد برآمد عهد نامه اتحاد با یونان را که از آغاز سلطنت پدرش متروك مانده بود تجدید کند ، بنا باظهار گزنفون وی درسال ۳٦٦ مقداری پول برای آژزیلاس پادشاه اسپارت فرستاد تا بتواند افراد جدیدی از یونانیان درسپاه خود وارد کند ، درهمین زمان یا کمی بعد (۳٦٤/۳ یا ۳٦٧/٦) نمایندگانی هم بآتن فرستاد ، این اقدامات از طرف پلوتارك هم تایید شده و بگفته او تئوس برای مرتبه دوم ، درصدد اتحاد و دوستی بااسپارت برآمده ، این کار درسال ۳٦١ یعنی هنگامی که تئوس بسلطنت رسیده بود صورگرفت .

سلطنت تئوس (۳۵۹ - ۳٦۱)

مقصود از این اتحاد بیشتر استفاده از جنبه بازرگانی آن بود تئوس درمقابل پرداخت پول کمك نظامی اسپارت و شابریاس را جلب کرد و شاید بتحریك

۱ — Iphikratès .

شابریاس که نفوذ فراوانی در پادشاه داشت تئوس مجبور شد اقداماتی بعمل آورد تا بآن وسیله بتواند حقوق سربازان یونانی را بپردازد ، این اقدامات البته‌شایسته‌و مناسب نبود چون تئوس تمام فلزات قیمتی مصر را تصاحب کرد ، بر تمام محصولات زمینی بخصوص غلات مالیاتهائی‌بست ، حقوق گمرکی واردات را بالا برد وامتیازاتی که درزمان پدرش بروحانیان سائیس داده شده بود از بین‌برد وباین ترتیب قسمتی ازدارائی معابد راضبط کرد،درنتیجه این اقداماتوی بضرب مقداری سکه (دراخم) موفق شد وحقوق سربازان اسپارتی وآتنی‌راکه نمیخواستند جنسی‌باشد باین‌وسیله پرداخت. تئوس بفرماندهی‌سپاهی شخصاً بآسیارفت ، این سپاه‌انبوه‌ترین قوائی بود که از امپراطوری‌جدید ببعد تهیه شده بود : یك هزار پیاده نظام اسپارتی با اسلحه سنگین ، ده هزار سرباز آتنی هشتادهزارمصری‌وبحریه‌ای‌مرکب‌ازدویست‌تاسیصد کشتی(تریر). پادشاه باین‌ترتیب روانه‌آسیاشد وبرادرخودرا برای نیابت‌سلطنت‌در مصر گذاشت .

آغاز این اردوکشی باپیروزیهای درخشانی توأم بود ، تئوس دلاورانـه در سوریه می‌جنگید وچنین بنظرمیرسید که‌امپراطوری‌آسیائی‌مصر ، مانندزمان‌نخائو دوم ، مجدداً بتصرف مصردرآید ، متاسفانه برادرتئوس باوخیانت کردونارضامندی کهنه راکه از بابت مالیاتهای‌تئوس بتنگ آمده بودند مورد استفاده قرار داد ،وی پسرخودرا (نکتانبو) که درارتش‌مصر ودراین زمان درسوریه بود بمصر فراخواند وباووعده‌سلطنت‌دادشاهزاده جوان‌بامید نیل بسلطنت ازسوریه گریخت وآژزیلاس ونفرات اسپارتی او وهمچنین عده‌زیادی از افراد مصری راباخود بمصرباز گرداند ، کمی بعد شابریاس که‌نسبت به‌تئوس‌وفادارمانده‌بود بآتن احضارشد، تئوس ناچار به صیدا گریخت‌وازآنجا بپادشاه‌ایران پناه‌برد .

سلطنت نکتانبودوم (۳۴۱-۳۵۹)

نکتانبو بمحض ورود بمصر با شورش سختی مواجه شد ، منشاء این شورش ، مندس ، شهر اصلی پادشاهان سلسله بیست و نهم بود ، شاید یکی از افراد خانواده قدیم سلطنتی میخواست از نفاق میان تئوس و برادر اواستفاده کرده زمام امور را دردست گیرد ، درهرحال این پیش‌آمد خطر بزرگی

برای نکتانبو ایجاد کرد ، وی که درشهری (نام این‌شهر معلوم‌نیست) ازطرف‌قوای دشمن محصور بود براثر مهارت آژزیلاس از خطر نجات یافت و پس از دفع غائله شورشیان بترمیم اوضاع کشور پرداخت ، درزمان او بناهای زیادی در سراسر مصر ساخته شد ، هنراین‌دوره نظیر هنردورهٔ سائیس‌میباشد و بلاتردیدشاهکارهای مصر دراین زمان درنتیجه توجه زمامداران بومی بوجود آمده .

دراوایل‌سلطنت نکتانبو دوم‌اردشیرسوم‌معروف‌به اخوس (۱) (۳۳۸-۳۵۸) درایران بسلطنت رسید ، وی که‌علاقه زیادی‌بتصرف مصر داشت ازهیچ کوششی در این راه غفلت نکرد ، در سال ۳۵۱ نخستین اقدام او باشکست مواجه‌شد ، نکتانبو، دیوفانتوس (۲) ولیمیاس (۳) سرداران یونانی راباافراد خود بکمك خویش‌خواند، وسربازان ایرانی ناچارعقب‌نشینی کردند،شکست‌اردشیر سوم باعث‌بروزشورشهائی در فنیقیه شد که مسلما بتحریك پادشاه مصربود (۳۴۴-۳۵۰)، اخوس یاغیان رابجای خود نشاند و قوای‌عظیمی برای حمله بمصر تهیه دید ، ایـن نیرو شامل سیصد هزار مردجنگی و سیصد کشتی بود درصورتی که‌سپاهیان مصراز یکصد هزار نفرتجاوز نمی کرد . (۶۰ هزار مصری ، بیست‌هزار یونانی ، وبیست‌هزار سرباز لیبی)مصرهم از راه‌خشکی‌وهم‌ازراه دریا موردحمله‌قرار گرفت، درابتدا پیشرفت ایرانیان‌بکندی انجام می گرفت ولی بمحض وصول بدلتا بسرعت پیش رفتند ، نیروی دریائی ایران نیز از راه دهانه‌های نیل وارد مصر شد وبزودی ممفیس که نکتانبو بآنجا پناه برده بود بمحاصره درآمد .

بدلتا خسارت زیادی وارد شد و غنائم زیادی بچنگ اخوس افتاد ، پادشاه ایران‌پس‌ازاین فرندارس (۴)رابعنوان‌ساتراپ‌درمصر گذاشت‌وبایران مراجعت کرد.

این وقایع در زمستان ۳۴۳/۳۴۲ رخ داد ، نکتانبو بر خلاف عقیدهٔ دیودور که مدعی‌است‌وی به‌اتیوپی گریخته ، بمصر علیارفت و مدت دوسال‌هم‌در آنجاسلطنت کرد ، دریکی ازمتون بطلمیوسی‌فهرست هدایائی که‌تاسال هجدهم سلطنت نکتانبو

---

۱ – Ochos . ۲ – Diophantos D'Athènes.

۳ – Limias de Sparte . ۴ – phérendarès .

دوم بمعبد ادفو تقدیم شده ضبط است ، و چنانکه میدانیم سال شانزدهم زمامداری این پادشاه باسال ۳٤۳ تطبیق میکند بنابراین باید گفت که در سال ۳٤۱ یعنی لااقل هجده ماه پس از پیروزی اخوس ، نکتانبو هنوز بعنوان یك سلطان مستقل در مصر علیا سلطنت داشته ، ممکن است در اردو کشی دوم ایرانیان ، درسال ۳٤۱ فتح مصر بانجام رسیده باشد. بهر حال بیش از این اطلاعی از پایان کار نکتانبو در دست نیست .

د ـ دوره دوم تسلط ایران (۳۳۳-۳٤۱)

اردشیر سوم درسال ۳۳۸ وفات یافت و جانشین او ارشك سه سال سلطنت کرد (۳۳۵ - ۳۳۸) و پس از او داریوش سوم معروف به کدومان (۱) (۳۳۰ - ۳۳۵) که رقیب اسکندر بود بسلطنت رسید ، از تاریخ مصر دراین چند سال اطلاعی در دست نیست . غلبه اردشیر سوم خاطرهٔ بدی در مصریان گذاشته بود ، در تاریخ عامیانه (۲) مصر شرح جالبی از گرفتاریهای مصریان دراین زمان موجوداست خانه‌ها خراب و سکنه آنها قتل عام شده بود باماکن مقدس بی احترامی میشد و تمثال خداوندان بایران منتقل گردید (۳) ، بااین شرایط بخوبی میتوان دریافت که مصریان نمیتوانستند بیش از این تحملی ازخود نشان بدهند . همین بی‌عدالتیها بود که خاباش (٤) یکی از امرای دلتا رابطغیان وا داشت ، زندگی و کارهای این شخص از روی برخی از آثار آن زمان معلوم شده ، یکی از این آثار که اهمیت بیشتری دارد ستونی است در سراپئوم ، در این ستون از سـال دوم سلطنت خاباش مطالبی ذکر شده ، که بموجب آن کهنه سراپئوم سلطنت وی را برسمیت می‌شناخته‌اند ، از طرف دیگـر چنانکه میدانیم این پادشاه در آغاز کار بطالمه کوشش زیادی برای نجات مصر از قید تسلط ایرانیان مبذول داشته (ستون معرف به ساتراپ) . لیکن این اقدامات نتیجه نداد و مصر نتوانست استقلال خودرا بدست آورد، چندسال بعد خبر شکست داریوش سوم در ایسوس (٥) بمصر رسید. این پیش آمد مایه امیدواری مصریان شد و اسکندر

---

۱ — Codoman. ۲ — Chronique démotique.

۳ — چندی بعد بطالمه از اینکه این تصاویر و تمثال‌ها را بمصر باز گردانده بودند، مباهات میکردند.

٤ — Khabbash. ٥ — Issos (۳۳۳)

که برداریوش غلبه کرده بود ، بنظر آنها بصورت نجات‌دهنده‌ای جلوه کرد ، یکی ازمصریان ساکن هراکلئوپولیس ، تفناخت ، توانست خودرا بپادشاه‌مقدونیه برساند وظاهراً درجنك‌ایسوس نیز حضورداشت ، این‌شخص از اسکندر تقاضای کمك کرد واو همانسال وارد مصر شد، اسکندردر نتیجه‌خوشرفتاری اطمینان مصریان را بخود جلب کرد ومخصوصاً بخدایان آنها احترام فراوان گذاشت‌وشخصاً به سیوارفته معبد آمون رابازدید کرد وخودرا از طرف وی‌پادشاه‌خواند .

نیروی مقاومت و مقابله ظاهراً از مصر سلب شده بود و رغبت و علاقه‌ای که بقبول حکمران جدید نشان داد مؤیداین نظرمیباشد ، شرح پایان کار مصر جداگانه مقدور نیست واز این‌پس، این سرزمین جزو آن قسمت‌ازملل‌مشرق ، که‌بتدریج‌نفوذ یونان را پذیرفتند ، قرار گرفت ، عقاید وافکار مصری قرنها بعدهم باقی‌ماند منتهی بکلی تغییر وضع داد ، این عقایداز طرف بیگانگان مورد قبول وتفسیرقرار گرفت وبااین ترتیب چنین بنظرمیرسید که‌مقام وموقع مصر هنوز محفوظ است لیکن باید گفت که این مقام سایه‌ای از تجلیات گذشته بود که‌درصحنه گیتی‌خودنمائی‌میکرد.

پایان

فهرست زمامداران مصر

دورهٔ ماقبل پادشاهی تین ودورهٔ پادشاهان تین (۲۷۷۸ — ۳۳۰۰)

علائم اختصاری فهرست

T. = تورن

A. = آبیدوس

S. = ساکارا

ابنیه و آثار		مانتون
—	—	—
Roi Scorpion	سلسله اول	
Narmer	Ménès T.	Ménès
Aha	Atoti I T. A.	Athothis
Djer	Atoti II T. A.	Athothis
Djet	Atoti III T. A.	Kenkénès
		Ouénéphès
Oudimou	Ousaphaïs T.A.	Ousaphaïs
Adjib	Miébis T. S. A.	Mièbis
Sémerkhet	Sémempsés T. A.	Sémempsès
Ka	Kebhou T. S. A.	
	Baounéter T.S.	Oubienthis
	سلسله دوم	
Hotepsékhemoui	Bedjaou A.	Boéthos
Nebrë	Kékaou T· S. A.	Kékhôos
Nétérimou	Banétérou T.S.A.	Binothris
Péribsen	Ouadjnas T.S. A.	Tlas
Sendji	Sendji T.S.A.	Sethénès
Khasékhem	Néferkarë T.S.	Chérès
Khasékhemoui	Néferkasokar T.S.	Néferchérès
	Houdjéfa T.S.	Sésochris
	Djadja T. S. A.	Chénérès
	Nebka T. A.	
	امپراطوری قدیم (۲۴۲۳ — ۲۷۷۸)	
	سلسله سوم (۲۷۲۳ – ۲۷۷۸)	
Nétérierkhet	Djéser I T. S. A.	Nécheréphès

Sanakht (Nebka)	Djéser II T. S. A.	Tosothros Tureïs Mésochris
Khaba	........djéfa T. Sedjès A. Nebkarë' S.	Souphis
Néferka	Néferkarë' A.	Tosertasis Achès Séphouris
Hou	Houni T. S.	Kerphérès

سلسله چهارم (٢٧٢٣-٢٥٦٣)

Snéfrou	Snéfrou (T.) S. A.	Sôris
Chéops	Chéops (T.) S. A.	Souphis
	Didoufri (T.) S. A.	
Chéphren	Chéphren (T.) S. A.	Souphis
Mykérinus	Mykérinus (T.) S.A.	Menchérès
Didoufri		Ratoïsès
	? (T. S.)	Bichérès
	? (T.S.)	
Shepseskaf	Shepseskaf(T.S.) A.	Séberchèrès
	? (T. S.)	Thamphthis

سلسله پنجم (٢٥٦٣-٢٤٢٣)

Ouserkaf	S. A.	Ouserchérès
Sahourë'	S.A.	Sephrès
Neferirkarë'-Kakaï	S. A.	Népherchérès
Shepseskarë'	S.	Siophès
Néferefrë'	S. (Khânéferrë'). A.	Chérès
Niouserrë'-Ini	A.	Rathourès
Menkaouhor-Akaouhor	T. S. A.	Menchérès
Dedkarë'-Isési	T.S. A.	Tanchèrès
Ounas	T. S. A.	Onnos

پایان امپراطوری قدیم (۳۴۳۳-۳۳۴۳)

سلسله ششم (؟-٢٤٢٣)

Téti	Téti	Othoés
Ousirkarë'	Ousirkarë'	?

Mérirë‘ Pepi I	Mérirë‘ Pepi (I)	Phios
Mérenrë‘ Antiemsaf	Mérenrë‘ (I)	Méthousouphis
Néferkarë‘ Pépi (II)	Néferkarë‘ Pépi (II)	Phiops
	Mrenrë(II)	Menthésouphis
	Nitocris	Nitocris

سلسلهٔ هفتم (؟)

سلسلهٔ هشتم (۲۲٤۲ - ؟)

بااطلاعات فعلی تنظیم فهرست زمامداران این سلسله غیرمقدورمیباشد

پادشاهان هراکلئوپولیس

سلسلهٔ نهم (۲۱۵۰ - ۲۲٤۲)

Méribrë‘ Khéti I (2242-2200)

پنج پادشاه که نام آنها دردست نیست (۲۱۵۰-۲۲۰۰)

سلسلهٔدهم (۲۰٦۰-۲۱۵۰)

Ouahkarë‘ Khéti II (2150-2100)
Mérikarë‘ (2100-2080)
Nebkaourë‘ Khéti III (2080-2060)

امپراطوری میانه (۱۵۸۰(؟)۲۱٦۰)

سلسله یازدهم (۲۰۰۰- (؟)۲۱٦۰)

Séhertaoui Antef I (2160 (?)-2150)
Ouahankh Antef II (2150-2090)
Nekhtnebtepnéfer Antef III (2090-2085)
Séankhibtaoui Mentouhotep I (2085-2065)
Nebhépetrë‘ Mentouhotep II (2065-2060)
Nebkhérourë‘ Mentouhotep III (2060-2010)
Nebtaouirë‘ Mentouhotep IV (2010-2008)
Séankhkarë‘ Mentouhotep V (2008-2000)

سلسله دوازدهم (۱۷۸۵-۲۰۰۰)

Séhétepibrë‘ Amenemhat I (2000-1970)
Khéperkarë‘ Sésostris I (1970-1936)
Nebkaourë‘ Amenemhat II (1938-1904)
Khakléperrë‘ Sésostris II (1906-1888)

Khakaourë· Sésostris III (1887-1850)
Nimaatrë‘ Amenemhat III (1850-1800)
Maakhérourë· Amenemhat IV (1800-1792)
Sébeknefrourë· (1792-1785)

سلسلہ سیزدهم و چهاردهم (۱۶۸۰-۱۷۸۵)

Sékhemrë‘-Khoutaoui Amenemhat Sébekhotep

Séankhtaoui Sékhemkarë‘
Sékhemrë‘-Kouhtaoui Penten
Sékhemkarë‘ Amenemhat-Senbouf
Sedjéfakarë‘ Kaï-Amenemhat
Khoutaouirë‘ Ougaf
Snéferibrë‘ Sésostris
Séankhibrë‘ Améni-Antef-Amenemhat
Heribshédet Amenemhat
Séhetepibrë‘ Amenemhat
Sémenkhkarë‘ Mermesha
Sékhemrë‘-Séouadjtaoui Sébekhotep
Khasékhemrë‘ Néferhotep
Khanéferrë‘ Sébekhotep
Khaankhrë‘ Sébekhotep
Khahéteprë‘ Sébekhotep
Mersékhemrë‘ Néferhotep
Merkaourë‘ Sébekhotep
Nikhanimaatrë‘ Khendjer
Öuserkarë‘ Khendjer
Ouahibrë‘ Iaib
Merneferrë‘ Aï
Séouadjenrë‘ Nebirieraout
Djednéferrë‘ Didoumès
Djedhéteprë‘ Didoumès
Séouahenrë‘ Sénebmiou
Djedankhrë‘ Mentouemsaf
Néhési

Menkhaourë' Seshib
Hétepibrë' Siamou-Hornedjheriotef

سلسلهٔ پانزدهم وشانزدهم (هیکسس ها) (۱۵۸۰-۱۷۳۰)

Séouserenrë' Chian
Aouserrë, Apopi
Nebkhépeshrë' Apopi
Aasehrë'
Aakenenrë, Apopi

سلسلهٔ هفدهم (۱۵۸۰-(؟)-۱۶۸۰)

Sékhemrë'-Ouahkha Re'-Hotep
Sékhemrë'- Herouhermaat Antef
Sekhemrë' -Oupmaat Antef
Nebkhéperrë' Antef
Sékhemrë-Ouadjkhaou Sébekemsaf
Sékhemrë'-Shedtaoui Sébekemsaf
Sékhemrë' -'Sémentaoui Djéhouti
Sénakhtenrë' Taâ
Sékenenrë' Taâ
Ouadjkhéperrë' Kamès

امپراطوری جدید (۱۰۹۰-۱۵۸۰)

سلسله هجدهم (۱۳۲۰-۱۵۸۰)
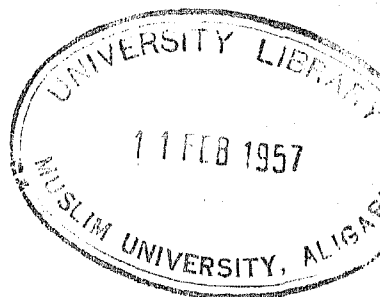
Nebpehtirë' Ahmosis (1580-1558)
Djéserkarë' Aménophis I (1557-1530)
Aakhéperkarë' Thoutmosis I (1530-1520)
Aakhéperenrë' Thoutmosis II } (1520-1484)
Makarë' Hatshepsout }
Menkhéperrë' Thoutmosis III (1504-1450)
Aakhéperourë' Aménophis II (1450-1425 (?))
Menkhéperourë' Thoutmosis IV (1425 (?)-1405)
Nebmarë' Aménophis III (1405-1370)
Néferkhéperourë' Aménophis IV-Akhnaton (1370-1352)
Sémenkhkarë'
Nebkhéperourë' Toutankhamon }
Khéperkhéperourë' Aï } (1352 - 1320)
Djéserkhéperourë' Horemheb }

سلسله نوزدهم (۱۲۰۰-۱۳۲۰)

Menpehtirë' Ramsès I (1320-1318)

Menmarë' Séthi I (1318-1298)

Ousimarë' Ramsès II (1298-1232)

Mineptah
Amenmès
Mineptah-Siptah
Ouserkhéperourë Séthi II
Ramsès-Siptah
Iarsou
} (1232-1200)

سلسلهٔ بیستم (۱۰۸۵-۱۲۹۰)

Sethnakht (1200-1198)

Ousimarë' Ramsès III (1198-1166)

Ousimarë' Setpenamon Ramsès IV
Ousimarë' Sékhèperenrë' Ramsès V
Nebmarë' Miamon Ramsés VI
Ousimarë' Miamon Ramsès VII
Ousimarë' Akhnamon Ramsès VIII
Néferkarë' Setpenrë' Ramsès IX
Khépermarë' Setpenptah Ramsès X
Menmarë' Setpenptah Ramsès XI
} 1166-1085

دوره آخر سلاطین مصر (۱۰۸۵-۳۳۲)

سلسله بیست و یکم (۱۰۸۵-۹۵۰)

Smendès
Hérihor
} (1085-1054)

Psousennès I
Pinedjem
} (1054-1009)

Amenophthis (1009-1000)

Siamon (1000-984)

Psousennès II (984-950)

سلسلهٔ بیست ودوم (۹۵۰-۷۳۰)

Sheshonq I (950-929)

Osorkon I (929-893)

Takélot I (893–870)

Osorkon II (870-847)

Sheshonq II (847)

Takélot II (847–823)

Sheshonq III (823-772)

Pami (772-767)

Sheshonq V (767-730)

سلسلهٔ بیست‌وسوم (۸۱۷(؟)-۷۳۰)

Pédoubast (817(?)-763)
Sheshonq IV (763-757
Osorkon III (757-748)
Takélot III, Amonroud, Osorkon IV } 748-730
} تاریخ تقریبی

سلسله بیست و چهارم (۷۳۰-۷۱۵)

Tefnakht (730-720)

Bocchoris (720-715)

سلسله بیست و پنجم (۷۵۱-۶۵۶)

Piankhi (751–716)

Shabaka (716-701)

Shabataka (701-690)

Taharqa (690-664)

Tanoutamon (664-656)

سلسله بیست‌وششم (۶۶۳-۵۲۵)

Psammétique I (663-609)

Nékao (609-594)

Psammétique II (594-588)

Apriès (588-568)

Amasis (568-525)
Psammétique III (525)

سلسله بیست و هفتم (٤٠٤-٥٢٥)

(525-522) کمبوجیه
(522-485) داریوش اول
(485-464) خشایارشا
(464-424) اردشیر اول
(424-404) داریوش دوم

سلسله بیست‌وهشتم (٣٩٨-٤٠٤)

Amyrtée (404-398)

سلسله بیست و نهم (٣٧٨-٣٩٨)

Néphéritès I (398-392)
Achoris (392-380)
Psammouthis (380-379)
Néphéritès II (379-378)

سلسله سی‌ام (٣٤١-٣٧٨)

Nectanébo I (378-360)
Téos (361-359)
Nectanébo II (359-341)

دوره دوم تسلط ایران (۳۳۲-۳۴۱)

(341-338) اردشیرسوم ، اخس
(338-335) ارشك
(335-330) داریوش سوم ،کدمان

فہرست اعلام

الف

ع

غ

ف

ق

ک

فهرست مطالب کتاب

(جلد اول)

فصل اول

فصل دوم

فصل سوم

فصل چهارم

فصل پنجم

فصل ششم

فصل هفتم

فصل هشتم

فهرست مطالب کتاب

(جلد دوم)

فصل نهم

فصل دهم

فصل یازدهم

فصل دوازدهم

فصل سیزدهم

☆ ☆ ☆

غلطهای عمده کتاب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸	۲۵	۲۰۳	۲۰۵
۲۹	۱	سد	سید
۳۶	۱۰	انئولی تیک	نئولی تیک
۳۶	۱۱	بنای	بنائی
۳۶	۱۵	می‌دارند	می‌دادند
۵۶	۲۲	تغیر	تغییر
۶۵	۲۰	چرن	چون
۶۶	۱	همسر	همسر،
۶۸	۲۶	Harkhtès	Harakhtès
۷۲	۷	مردام	مردم
۱۲۱	۲۵	آنهای	آنها
۱۲۹	۲۲	یا	با
۱۵۹	۱۶	میرسید	میرسد
۱۸۰	۲۵	Samataoui	Smataoui
۱۸۷	۲۲	قرنیه	قرینه
۲۰۶	۲٤	néferrohov	Neferrohou
۲۰۸	۲	شماره	شمار
۲۳۷	۱۶	نکه	نکته
۲٤۰	۲۳	تتها	تنها
۲۷۵	۸	زنند	زننده
۲۸۸	۲۵	Tarov	Tarou
۳۳۶	۲۲	مزاع	مزارع
۳٤۳	۱۶	دسیه	دسته
٤۰۱	۲۸	خزائن او	خزائن خود

انتشارات دانشگاه تهران

۱ - وراثت (۱)	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲ - A Strain Theory of Matter	» » محمود حسابی
۳ آراء فلاسفه دربارهٔ عادت	ترجمهٔ » برزو سپهری
٤ - کالبدشناسی هنری	تألیف » نعمت‌الله کیهانی
٥ - تاریخ بیهقی جلد دوم	بتصحیح سعید نفیسی
٦ - بیماریهای دندان	تألیف دکتر محمود سیاسی
۷ - بهداشت و بازرسی خوراکیها	» » سرهنگ شمس
۸ - حماسه سرائی در ایران	» » ذبیح‌الله صفا
۹ - مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی	» » محمد معین
۱۰- نقشه برداری جلد دوم	» مهندس حسن شمسی
۱۱- گیاه شناسی	» حسین گل‌گلاب
۱۲- اساس‌الاقتباس خواجه نصیر طوسی	بتصحیح مدرس رضوی
۱۳- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد اول	تألیف دکتر حسن ستودهٔ تهرانی
١٤- روش تجزیه	» » علی‌اکبر پریمن
۱٥- تاریخ افضل - بدایع الازمان فی وقایع کرمان	فراهم‌آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
١٦- حقوق اساسی	تألیف دکتر قاسم زاده
۱۷- فقه و تجارت	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۸- راهنمای دانشگاه	—
۱۹- مقررات دانشگاه	—
۲۰- درختان جنگلی ایران	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۲۱- راهنمای دانشگاه بانگلیسی	—
۲۲- راهنمای دانشگاه بفرانسه	—
۲۳- Les Espaces Normaux	تألیف دکتر هشترودی
٢٤- موسیقی دورهٔ ساسانی	» مهدی برکشلی
۲٥- حماسه ملی ایران	ترجمهٔ بزرگ علوی
٢٦- زیست شناسی (۳) بحث در نظریهٔ لامارک	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲۷- هندسه تحلیلی	» دکتر علینقی وحدتی

ـ اصول گداز و استخراج فلزات جلد اول	تألیف دکتر یگانه حایری
ـ اصول گداز و استخراج فلزات » دوم	» » »
ـ اصول گداز و استخراج فلزات » سوم	» » »
ـ ریاضیات در شیمی	» دکتر هورفر
ـ جنگل شناسی جلد اول	» مهندس کریم ساعی
ـ اصول آموزش و پرورش	» دکتر محمد باقر هوشیار
ـ فیزیولژی گیاهی جلداول	» دکتر اسمعیل زاهدی
ـ جبر و آنالیز	» » محمدعلی مجتهدی
ـ گزارش سفر هند	» » غلامحسین صدیقی
ـ تحقیق انتقادی در عروض فارسی	» » پرویز ناتل خانلری
ـ تاریخ صنایع ایران ـ ظروف سفالین	» » مهدی بهرامی
ـ واژه نامه طبری	» » صادق کیا
ـ تاریخ صنایع اروپا در قرون وسطی	» عیسی بهنام
ـ تاریخ اسلام	» دکتر فیاض
ـ جانورشناسی عمومی	» » فاطمی
ـ Les Connexions Normales	» » هشترودی
ـ کالبد شناسی توصیفی (۱) ـ استخوان‌شناسی	» دکتر امیر اعلم ـ دکتر حکیم ـ دکتر کیهانی ـ دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیک نفس ـ دکتر نائینی
ـ روان‌شناسی کودک	» دکتر مهدی جلالی
ـ اصول شیمی پزشکی	» » آ. وارتانی
ـ ترجمه و شرح تبصرهٔ علامه جلداول	» زین‌العابدین ذوالمجدین
ـ اکوستیک « صوت » (۱) ارتعاشات ـ سرعت	» دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگی
ـ انگل شناسی	» » ناصر انصاری
ـ نظریه توابع متغیر مختلط	» » افضلی‌پور
ـ هندسه ترسیمی و هندسه رقومی	» احمد بیرشک
ـ درس اللغة و الادب (۱)	» دکتر محمدی
ـ جانور شناسی سیستماتیک	» » آزرم
ـ پزشکی عملی	» » نجم آبادی
ـ روش تهیه مواد آلی	» » صفوی گلپایگانی
ـ مامائی	» » آهی
ـ فیزیولژی گیاهی جلددوم	» » زاهدی

۵۸- فلسفه آموزش و پرورش	تألیف دکتر فتح‌الله امیرهوشمند
۵۹- شیمی تجزیه	» » علی اکبر پریمن
۶۰- شیمی عمومی	» مهندس سعیدی
۶۱- امیل	ترجمهٔ غلامحسین زیرک‌زاده
۶۲- اصول علم اقتصاد	تألیف دکتر محمود کیهان
۶۳- مقاومت مصالح	» مهندس گوهریان
۶۴- کشت گیاه حشره‌کش پیرتر	» مهندس میردامادی
۶۵- آسیب شناسی	» دکتر آرمین
۶۶- مکانیک فیزیک	» « کمال جناب
۶۷- کالبدشناسی توصیفی (۴) - مفصل شناسی	تألیف دکتر امیراعلم- دکتر حکیم- دکتر کیهانی - دکتر نجم‌آبادی- دکتر نیک‌نفس
۶۸- درمانشناسی جلد اول	تألیف دکتر عطائی
۶۹- درمانشناسی » دوم	» » »
۷۰- گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۷۱- شیمی آنالیتیک	» دکتر گاگیک
۷۲- اقتصاد جلد اول	» » علی اصغر پورهمایون
۷۳- دیوان سید حسن غزنوی	بتصحیح مدرس رضوی
۷۴- راهنمای دانشگاه	—
۷۵- اقتصاد اجتماعی	تألیف دکتر شیدفر
۷۶- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم	» » حسن ستوده تهرانی
۷۷- زیبا شناسی	» علینقی وزیری
۷۸- تئوری سینتیک گازها	» دکتر روشن
۷۹- کارآموزی داروسازی	» » جنیدی
۸۰- قوانین دامپزشکی	» » میمندی‌نژاد
۸۱- جنگل‌شناسی جلد دوم	» مهندس ساعی
۸۲- استقلال آمریکا	» دکتر مجیر شیبانی
۸۳- کنجکاویهای علمی و ادبی	—
۸۴- ادوار فقه	» محمود شهابی
۸۵- دینامیک گازها	» دکتر غفاری
۸۶- آئین دادرسی در اسلام	» محمد سنگلجی
۸۷- ادبیات فرانسه	» دکتر سپهبدی
۸۸- از سربن تا یونسکو- دو ماه در پاریس	» » علی اکبر سیاسی
۸۹- حقوق تطبیقی	» » حسن افشار

۹- میکروب‌شناسی جلد اول	تألیف دکتر سهراب- دکتر میردامادی
۹- میزراه جلد اول	» دکتر حسین گلاژی
۹- » » دوم	» » » »
۹۱- کالبد شکافی	» » نعمت‌الله کیهانی
۹٤- ترجمه و شرح تبصره علامه جلد دوم	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۹۱- کالبد شناسی توصیفی (۳) - عضله شناسی	» دکتر امیراعلم- دکتر حکیم دکتر کیهانی- دکتر نجم‌آبادی- دکتر نیک‌نفس
۹۰- » » (۴) - رگ شناسی	» » » »
۹۱- بیماریهای گوش و حلق و بینی جلد اول	تألیف دکتر جمشید اعلم
۹۷- هندسهٔ تحلیلی	» دکتر کامکار پارسی
۹۹- جبر و آنالیز	» » » »
۱۰۰- تفوق و برتری اسپانیا	» » بیانی
۱۰۱- کالبدشناسی توصیفی - استخوان‌شناسی اسب	تألیف دکتر میر بابائی
۱۰۱- تاریخ عقاید سیاسی	» » محسن عزیزی
۱۰۲- آزمایش و تصفیه آبها	» » محمد جواد جنیدی
۱۰٤- هشت مقاله تاریخی و ادبی	» نصرالله فلسفی
۱۰٥- فیه مافیه	» بدیع‌الزمان فروزانفر
۱۰۷- جغرافیای اقتصادی جلد اول	» دکتر محسن عزیزی
۱۰۱- الکتریسیته و موارد استعمال آن	» مهندس عبدالله ریاضی
۱۰۷- مبادلات انرژی در گیاه	» دکتر اسمعیل زاهدی
۱۰۹- تلخیص‌البیان‌عن‌مجازات‌القران	» سید محمد باقر سبزواری
۱۱۰- دو رساله - وضع الفاظ و قاعده لاضرر	» محمود شهابی
۱۱۱- شیمی آلی جلداول تئوری واصول کلی	» دکتر عابدی
۱۱۱- شیمی آلی «ارگانیك» جلداول	» دکتر شیخ
۱۱۲- حکمت الهی عام و خاص	» مهدی‌قمشهٔ
۱۱٤- امراض حلق و بینی و حنجره	» دکتر علیم مروستی
۱۱٥- آنالیز ریاضی	» دکتر منوچهر وصال
۱۱۷- هندسه تحلیلی	» دکتر احمد عقیلی
۱۱۱- شکسته بندی جلد دوم	» دکتر امیر کیا
۱۱۷- باغبانی (۱) باغبانی عمومی	» مهندس شیبانی
۱۱۹- اساس التوحید	» مهدی آشتیانی
۱۲۰- فیزیك پزشکی	» دکترفرهاد
۱۲- اکوستیك «صوت» (۲) مشخصات صوت - لوله - تار	» » اسمعیل بیگی
۱۲۱- جراحی فوری اطفال	» » مرعشی

شماره	نام کتاب	مؤلف
۱۲۳ـ	فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)	تألیف علینقی منزوی تهرانی
۱۲۴ـ	چشم پزشکی جلداول	» دکتر ضرابی
۱۲۵ـ	شیمی فیزیك	» » بازرگان
۱۲۶ـ	بیماریهای گیاه	» » خبیری
۱۲۷ـ	بحث در مسائل پرورش اخلاقی	» » سپهری
۱۲۸ـ	اصول عقاید و کرائم اخلاق	» زین العابدین ذوالمجدین
۱۲۹ـ	تاریخ کشاورزی	» دکتر تقی بهرامی
۱۳۰ـ	کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن	» » حکیم و دکتر گنج بخش
۱۳۱ـ	امراض واگیردام	» » رستگار
۱۳۲ـ	درس اللغة والادب (۲)	» » محمدی
۱۳۳ـ	واژه نامه گرگانی	» » صادق کیا
۱۳۴ـ	تك یاخته شناسی	» » عزیز رفیعی
۱۳۵ـ	حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)	» » قاسم زاده
۱۳۶ـ	عضله و زیبائی پلاستیك	» » کیهانی
۱۳۷ـ	طیف جذبی و اشعه ایکس	» » فاضل زندی
۱۳۸ـ	مصنفات افضل الدین کاشانی	» » مینوی و یحیی مهدوی
۱۳۹ـ	روانشناسی	» دکتر علی اکبر سیاسی
۱۴۰ـ	ترمودینامیك (۱)	» مهندس بازرگان
۱۴۱ـ	بهداشت روستائی	» دکتر زوین
۱۴۲ـ	زمین شناسی	» دکتر یدالله سحابی
۱۴۳ـ	مکانیك عمومی	» » مجتبی ریاضی
۱۴۴ـ	فیزیولوژی جلداول	» » دکتر کاتوزیان
۱۴۵ـ	کالبدشناسی و فیزیولوژی	» دکتر نصرالله نیك نفس
۱۴۶ـ	تاریخ تمدن ساسانی جلداول	» » سعید نفیسی
۱۴۷ـ	کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول سلسله اعصاب محیطی	» دکتر امیراعلم ـ دکتر حکیم دکتر کیهانی ـ دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیك نفس
۱۴۸ـ	کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم اعصاب مرکزی	» » » »
۱۴۹ـ	کالبدشناسی توصیفی (۹) اعضای حواس پنجگانه	» » » »
۱۵۰ـ	هندسه عالی (گروه و هندسه)	تألیف دکتر اسدالله آل بویه
۱۵۱ـ	اندام شناسی گیاهان	» دکتر پارسا
۱۵۲ـ	چشم پزشکی (۲)	» » ضرابی
۱۵۳ـ	بهداشت شهری	» » اعتمادیان
۱۵۴ـ	انشاء انگلیسی	» بازارگادی
۱۵۵ـ	شیمی آلی (ارگانیك) (۲)	» دکتر شیخ
۱۵۶ـ	آسیب شناسی (گانگلیون استلر)	» » آرمین
۱۵۷	تاریخ علوم عقلی در تمدن ساسانی	تألیف دکتر ذبیح الله صفا
۱۵۸	تفسیر خواجه عبدالله انصاری	بتصحیح علی اصغر حکمت

۱	حشره شناسی	تألیف آقای جلال افشار
۱	نشانه‌شناسی (علم العلامات)	« دکتر محمدحسین میمندی نژاد
۱	نشانه‌شناسی بیماریهای اعصاب	« « صادق صبا
۱	آسیب‌شناسی عملی	« « حسین رحمتیان
۱	احتمالات و آمار	« « مهدوی اردبیلی
۱	الکتریسته صنعتی	« « محمد مظفری زنگنه
۱	آئین دادرسی کیفری	« « محمدعلی هدایتی
۱۰	اقتصاد سال اول (چاپ‌دوم اصلاح‌شده)	« « علی‌اصغر پورهمایون
۱۰	فیزیك (تابش)	« « روشن
۱۰	فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلددوم)	« آقای علینقی منزوی
۱۰	« « « « « (جلدسوم)	« « محمدتقی دانش‌پژوه
۱۰	رساله بود و نمود	« « محمود شهابی
۱۰	زندگانی شاه‌عباس اول	« « نصرالله فلسفی
۱۰	تاریخ بیهقی (جلدسوم)	بتصحیح « سعید نفیسی
۱۰	فهرست نشریات ابوعلی‌سینا بزبان فرانسه	« « « «
۱۰	تاریخ مصر (جلداول)	تألیف « احمد بهنمش
۱۰	آسیب‌شناسی آزردگی سیستم رتیکولوآندوتلیال	« « آرمین
۱۰	نهضت ادبیات فرانسه دردوره رومانتیك	« زیرك‌زاده
۱۱	فیزیولژی (طب عمومی)	« دکتر مصباح
۱۱	خطوط لبه‌های جذبی (اشعه ایکس)	« دکتر زندی